

بینش تاریخی نہج البلاغہ

یعقوب جعفری



پیش نالی دخی نهج البلاغه

مؤلف : یعقوب جعفری

تصحیح و تنظیم : کرمرضا خزلی

فهرست

پیشگفتار

بخش اول

کلیاتی از تاریخ

نهج البلاغه و طرح مسائل تاریخی

اهتمام به تاریخ

عبرت آموزی از گذشتگان

ارائه نمونه های عینی

داستان قوم ثمود

منطق فرعون

فرزندان اسماعیل و اسحق و یعقوب

پیشگویی های تاریخی

پیشگویی درباره بنی امیه

پیشگویی درباره ی بصره و کوفه

پیشگویی درباره ی خوارج

پیشگویی درباره ی مردم قوم مغول

پیشگویی درباره مهدی

تکرار تاریخ

بخش دوم

عوامل زمینه ساز در ساختارهای تاریخی

شکل گیری جوامع انسانی
آزادی انسان در ساختن تاریخ
پیکار دائمی حق و باطل
زمینه های سازندگی
مسئولیت روشنفکران
حکومت و رهبری

بخش سوم
کارهای خدا در تاریخ
هبوط آدم
جبر در «بودن» و آزادی در «شدن»
انسان در بوته ی آزمایش
نقش پیامبران در تکامل انسان
پیامبر اسلام آخرین سفیر الهی
رحمت و غضب خدا
تمهیل و استدراج

بخش چهارم
انگیزه های تحولات تاریخی
نظریه های گوناگون در تبیین حرکت تاریخ
تباهی قدرت
عامل عصبیت
مبارزه جناحهای مرتجع و پیشرو
عامل هجوم و دفاع

اراده ی الهی
جغرافیاگرایی
عنصر زور و عوامل سیاسی
تکامل ابزار تولید
سنت‌های الهی در تاریخ
شکست و پیروزی
ویژگی های یک جامعه ی پیشرو
ایمان و تقوا
جهاد و تلاش
عدل و داد
مسئولیت همگانی
مشاوره در تصمیم گیری ها
راستی و درستی
عوامل سقوط
فتنه و فتنه گری
فساد اخلاقی و شیوع گناه
سرپیچی از راهنمایی داناان
رفاه زدگی و کفران نعمت
ستم و ستمگری
پیدایش تفرقه ها
راه بازگشت

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که « بینش تاریخی قرآن » را نوشتم، آرزو می‌کردم که توفیقی دست می‌داد تا همین کار را که درباره قرآن انجام داده‌ام در مورد نهج البلاغه نیز انجام بدهم. اما چنین فرصتی حاصل نمی‌شد. تا اینکه جمعی از دوستان و برادران، انجام این کار را به من پیشنهاد کردند و من با قبول پیشنهاد آنان خود را در مقابل دریایی از معارف و علوم یافتم که استخراج گوهرهای آن، همتی بلند و استعدادی سرشار طلب می‌کرد و من خود را شایسته این کار نمی‌دیدم، اما در عین حال با مددخواهی از روح بزرگ امیرالمؤمنین (علیه السلام) از گستره معارف نهج البلاغه به مقدار توانایی خود بهره‌جویی کردم و نتیجه آن کتابی شد که ملاحظه می‌فرمایید.

در نوشتن این کتاب نکات زیر را مدّ نظر داشتم:

۱- سعی شده است که غیر از نهج البلاغه از متون دیگری استفاده نشود و فقط در مواردی از آیات قرآنی استفاده شده است و این بدان جهت بود که اصالت و استقلال نهج البلاغه حفظ شود. البته نقل قول هایی که از کتاب های جامعه شناسی و تاریخ شده است، هدف دیگری را تعقیب می‌کند و آن زمینه سازی برای درک بهتر سخنان امام است.

۲- سعی شده است که اندیشه های پیش ساخته‌ای به نهج البلاغه تحمیل نشود و آنچه آمده برداشتهای روشنی است که نگارنده از سخنان امام داشته است.

۳- شماره خطبه های نهج البلاغه در چاپ های گوناگون متفاوت است و مثلاً خطبه قاصعه که در اکثر چاپ ها شماره ۱۹۰ یا ۱۹۲ را دارد، در نهج البلاغه ابن میثم، به شماره ۲۳۲ است. شماره هایی در این کتاب داده شده با نسخه تصحیح شده آقای دکتر صبحی صالح مطابقت دارد.

امید است که این کتاب نیز مانند کتاب بینش تاریخی قرآن مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان قرار بگیرد و انگیزه‌ای برای مطالعه مجدد و بازخوانی نهج البلاغه، این گرامی ترین یادگار پیشینیان از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) گردد.

۱۳۷۱ شمسی

قم - یعقوب جعفری

بخش اول

کلیاتی از تاریخ

نهج البلاغه و طرح مسائل تاریخی

اگر تاریخ تنها به صورت رویدادهایی که در زمانهای پیشین اتفاق افتاده است و مجرد از تجزیه و تحلیل‌های علمی و پیدا کردن رابطه‌های منطقی میان حوادث در نظر گرفته شود، فقط به کار قصه‌گویان و حکایتگران و نقالان می‌آید. اما اگر تاریخ به عنوان یک منبع غنی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و به صورت آیین‌های برای تماشای کارکرد اقوام پیشین و ابزاری در جهت پژوهش در انگیزه‌های ظهور و سقوط تمدن‌های بشری مطرح شود، به عنوان بخشی از علوم انسانی قابل مطالعه است.

آنچه به تاریخ شکل علمی می‌بخشد، نگرش عمیق به سیر حادثه‌ها و تحلیل رویدادها و بررسی انگیزه‌های تغییرات پدید آمده در ساختارهای تاریخی است. اگر تاریخ را با چنین شیوه‌ای بررسی کنیم، خواهیم دید که تاریخ نه مایه سرگرمی؛ بلکه نوعی پل ارتباطی میان نسل‌های بشری است که دستیابی به تجربه‌ها و اندوخته‌های گذشتگان را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

مطالعه تطبیقی تمدن‌های گوناگون بشری و کوشش برای پیدا کردن رابطه‌های علّی در میان حادثه‌های زنجیره‌ای تاریخ و دقت و تعمق در آنچه بر انسان رفته است، سرمایه عظیمی است که می‌تواند در ساختن جامعه‌های نوین مورد استفاده قرار گیرد و انسان را در تعیین سرنوشت خود و پی‌ریزی آگاهانه یک زندگی سالم یاری دهد.

بنابراین، یک مصلح اجتماعی و یک رهبر آگاه همواره باید تاریخ را پیش روی خود داشته باشد و از منابع عظیم تجربیات انسانی که در تاریخ موج می‌زند، بهره‌برداری کند و آن را دستمایه خود سازد. به همین دلیل، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، علاوه بر علم سرشار خود که از چشمه جوشان وحی منشأ می‌گرفت، به عنوان یک رهبر بزرگ با آرمانهای بزرگتر، از تاریخ و داده های آن چشم نمی‌پوشد و در جای جای نهج البلاغه از تاریخ سخن می‌گوید و بر آن تکیه می‌کند.

البته طرح مسائل تاریخی در نهج البلاغه، تنها به دلیل کسب تجربه های تربیتی، اخلاقی و اجتماعی است و به طوری که خواهیم دید، جنبه عبرت‌آموزی دارد، آن هم با برداشت‌های سازنده و لطیفی که مخصوص بیان شیوا و آسمانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و هرگز تاریخ به صورت قصه‌گویی و برای تفریح و تفنن مطرح نشده است و اصولاً چنین کاری در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شایسته مقام آن حضرت نیست و اساساً قصه‌گویی اگر برای هدف‌های تربیتی نباشد، ناپسند است.

علی (علیه السلام) با بینش خاصی که دارد تاریخ را به صورت ابزاری در جهت شناخت سنت های الهی مطرح می‌کند. سنت هایی که بر کل تاریخ بشری - گذشته، حال و آینده - حاکمیت دارد و تخلف‌ناپذیر است. همان طور که در قرآن نیز مسائل تاریخی برای بیان همین حقیقت بزرگ عنوان شده است. علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

« وَ فِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرٌ مَّا بَعْدَكُمْ وَ حُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ. (۱) در قرآن اخبار پیشینیان و آیندگان و حکم مسائلی که میان شماست، آمده است. »

پی‌نوشتها:

مطلب مهم دیگر این است که نهج البلاغه، تاریخ را نه به صورت مجرد از تجربه های شخصی؛ بلکه در کنار آن و همسو با تجربه هایی که فرد یا جامعه شخصاً به آن دست یافته است، مطرح می کند و بدین سان آمیزه ای از مشاهده ها و تجربه ها و دستاوردهای شخصی را با قوانین و نتیجه هایی که از تاریخ به دست می آید، فرا راه انسان قرار می دهد و این درست همان روشی است که امروزه جامعه شناسان به دنبال آن هستند و حتی کسانی مانند «امیل دورکیم» که برای تجربه های تاریخی ارزش علمی قائل نیستند در عین حال توصیه می کنند که جامعه شناس باید تجربه های خود را با داده های تاریخی تأیید کند. (۱)

در نهج البلاغه در موارد متعددی تلفیق تجربه های شخصی و عینی با تجربه های تاریخی، در جهت رسیدن به نتیجه های سودمند و سازنده، مورد توجه قرار گرفته است، روشی که در ترسیم قوانین حاکم بر جامعه و نشان دادن چگونگی حرکت های اجتماعی، بسیار روشنگر است:

« فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَ ضَرَسْتُمُوهَا وَ وَعِظْتُم بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ ضَرَبْتَ الْأَمْثَالَ لَكُمْ وَ دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ. (۲) در امور و حوادث تجربه آموخته اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده اید. مثل هایی برای شما زده شده و به سوی امری آشکار دعوت شده اید. »

به طوری که ملاحظه می فرمایید، در این جمله از نهج البلاغه، استفاده از آزمون های شخصی، در کنار موعظه پذیری از تاریخ پیشینیان قرار داده شده است و این مطلبی است که جامعه شناسی امروز، در مسئله روش شناخت و شیوه تحقیق بر آن تأکید دارد. به گفته جامعه شناسان، روش شناخت در علوم اجتماعی به دو بخش اصلی تقسیم می شود:

پی نوشتها:

۱- دورکیم، روش جامعه شناسی، ترجمه علیمحمد کاردان، ص ۱۶۲.

۲- خطبه ۱۷۶.

۱- روش‌های توصیفی که شامل مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی می‌شود.

۲- روش‌های سندی که شامل بررسی اسناد تاریخی و ساختمانهای باستانی می‌شود. (۱)

بعضی از جامعه‌شناسان این نوع مطالعه و تفکر در مسائل و پدیده‌های اجتماعی را که در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است، روش «مقایسه تاریخی» نامیده‌اند و می‌گویند:

«کمتز محققى است که از مطالعه تاریخی بی‌نیاز باشد. بدیهی است که حیات اجتماعی کنونی ما از وضع و ساخت قبلی خود ریشه می‌گیرد و شناسایی گذشته، درک بهتر وضع کنونی را باعث می‌شود. با مطالعه تاریخ و بررسی کیفیت و نوع حادثه در نقاط مختلف دنیا یک سری اصول کلی به دست می‌آید که بخصوص در شناخت ترکیب فعلی سازمانهای اجتماعی مؤثر است. روش مقایسه تاریخی امکان می‌دهد که به طور مثال بتوانیم یک پدیده را در دو ظرف زمانی با یکدیگر مقایسه کنیم.» (۲)

به نظر می‌رسد که در بررسی مسائل اجتماعی، کارآیی این روش یعنی تلفیق مشاهده‌های عینی با تجربه‌های تاریخی بسیار عالی است و نتیجه‌های درخشانی دارد. لذا، در نهج البلاغه - به طوری که در فصل‌های آینده خواهیم دید - روی این روش تأکید فراوان شده است و جالب اینجاست که علی (علیه السلام) ابزار این روش را که عبارت است از چشم برای مشاهده شخصی و گوش برای دریافت داده‌های تاریخی، خاطرنشان می‌سازد و با ظرافت خاصی می‌فرماید:

پی‌نوشتها:

۱- آریانپور، زمینه جامعه‌شناسی، ص ۳۳-۳۱.

۲- دکتر منوچهر محسنی، جامعه‌شناسی عمومی، ص ۳۰۱.

« جَعَلَ لَكُمُ أَسْمَاعًا لِّتَعِيَ مَا عَنَّا هَا وَ أَبْصَارًا لِّتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا. (۱) خداوند به شما گوش‌هایی داده که آنچه را می‌شنود حفظ کند و چشمانی داده تا در تاریکی حقایق را ببیند. »

چشم و گوش دو کانال ارتباطی انسان با دنیای خارج از خویشتن است و انسان باید چشم و گوش خود را باز کند و از دیده‌ها و شنیده‌های خود در ساختن زندگی و جامعه بهتر استفاده کند.

به هر حال نهج البلاغه با طرح مسائل تاریخی به دنیایی از معرفت‌ها و تجربه‌های بشری نقب می‌زند و مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و سرمایه‌های فکری را پیش روی انسان قرار می‌دهد. سرمایه‌های با ارزشی که به قیمت نابودی میلیون‌ها انسان به دست آمده است و گویای واقعیت‌ها و حقیقت‌های بی‌شماری از آنچه که بر انسان رفته است، می‌باشد.

اهتمام به تاریخ

تاریخ به عنوان تابلویی از ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که انسانها در طول قرن‌ها به تجربه آنها نشسته‌اند و مجموعه گرانبهایی از حادثه‌های تلخ و شیرین و رخدادهای زشت و زیبایی که ارزنده‌ترین درس‌ها را به ما می‌دهد، از اهمیت ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

داده‌های تاریخ درواقع درس‌های زندگی است و انسان در هر مقطع از تاریخ،

پی‌نوشتها:

میراث‌دار فرهنگ و تجربه های گرانقدر پیشینیان است. میراث ارزشمندی که به قیمت نابودی جامعه های گوناگون بشری به دست آمده است. حال انسان تا چه حد از میراث پیشینیان خود بهره‌گیری کند، بحث دیگری است. تاریخ آینه‌ای است که در آن می‌توان پیدایش و مرگ تمدن‌ها و جامعه های مختلف را مشاهده کرد و با پیگیری و ردیابی حادثه ها و اتفاق‌ها، انجام کار ستمگران را به روشنی دریافت و با تفکر در اخبار و سیر در آثار گذشتگان همه تجربه های آنان را به دست آورد و عمری به درازای عمر بشریت کسب نمود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین معنی را در ضمن وصیتی به فرزندش چنین می‌فرماید:

«أَيُّ بَنِي إِيٍّ وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرٍ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ. (۱) پسر! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من زیسته‌اند، عمر نکرده‌ام اما به اعمال آنها نظر کرده‌ام و در اخبارشان اندیشیده‌ام و در آثارشان سیر نموده‌ام تا جایی که همانند یکی از آنها شده‌ام؛ بلکه به دلیل آنچه از تاریخ آنها به من رسیده است، گویا از اول تا آخر با آنها بوده‌ام؛ پس زلال آن را از کدر و نفع آن را از ضرر آن بازشناخته‌ام.»

تاریخ از دیدگاه امیرالمؤمنین ارزش و اهمیت خاصی دارد و امام به تاریخ به عنوان منبعی سرشار از نکته ها و درس‌ها می‌نگرد و به آن بها می‌دهد. صد البته این اهتمام در صورتی است که حادثه های تاریخ به صورت عمیقی مورد توجه قرار گیرد و اخبار و آثار و دیار گذشتگان همراه با تفکر و اندیشه و با دید

پی‌نوشتها:

انتقادی نگریسته شود و شخصیت‌های تاریخی و بازیگران حادثه‌ها شناسایی گردند و عملکرد آنها با معیارها و ضابطه‌های انسانی سنجیده شود و آنگاه مورد قضاوت و داوری قرار گیرد. پس از این داوری است که انسان می‌تواند به نتیجه‌های سودمندی دست یابد و تاریخ را در خدمت فکر و اندیشه خود قرار بدهد:

« وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ. (۱) آگاه باشید که شما هیچ‌گاه راه حق را نخواهید شناخت، مگر اینکه کسانی را که حق را ترک کرده‌اند بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید ماند مگر اینکه کسانی را که آن را نقض کرده‌اند بشناسید و به قرآن تمسک نخواهید کرد مگر اینکه کسانی را که آن را پشت سر خود قرار داده‌اند بشناسید. »

معادله عجیبی است! حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و اهل حق را بشناس تا حق را بشناسی و همین‌طور باطل. حل این معادله به این صورت است که انسان باید به طور اجمالی حق و باطل را بشناسد و اولیات و مسلمات آن دو را به دست آورد و معیارها و مقیاس‌های لازم را در جهت شناخت اجمالی حق و باطل کسب کند و به کمک آن اهل حق و اهل باطل را بشناسد. پس از این مرحله نوبت به مرحله تفصیل می‌رسد و با بررسی و مطالعه دقیق عملکرد اهل حق و اهل باطل پی به جزئیات می‌برد و به طور تفصیل حق و باطل را می‌شناسد. به طور مثال می‌توانیم در طرف حق از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در طرف باطل از معاویه نام ببریم. هر انسان آزاده و بی‌طرفی که با حق سرِ عناد و لجاجت ندارد و به طور اجمال حق و باطل را می‌شناسد، می‌داند که از این دو نفر کدام حق و کدام باطل است و وقتی هر کدام را در جایگاه خود نشاند، با مطالعه رفتار

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۴۷.

و کردار آنها و بررسی میل‌ها و جهت‌گیری‌ها و آرمانها و هدف‌ها و ابزار کار و برنامه‌های حکومتی آنها و شناخت ارزش‌هایی که هر یک از این دو نفر صادقانه مشوق و مروج آن بوده‌اند، می‌تواند به طور تفصیل و به وضوح حق و باطل را بشناسد.

بدین سان اهمیت تاریخ و درس‌هایی که می‌توان از آن آموخت، روشن می‌گردد.

در اینجا لازم است به سخن مخالفان تاریخ نیز توجه کنیم. آنها که استفاده از تاریخ را غیر منطقی و غیر اصولی می‌دانند و هیچ‌گونه ارزشی به داده‌های تاریخ قائل نیستند، یا به آن بهای اندکی می‌دهند. آنها معتقدند که حوادث تاریخی یک سلسله قضیه‌های جزئی هستند که در ظرف خاص و شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای اتفاق افتاده است و بنابراین نمی‌توان آنها را تعمیم داد و از آنها به نتیجه‌های کلی که برای جامعه‌های کنونی مفید باشد، دست یافت. می‌گویند: «از آنجا که اوضاع و احوال مشابه، تنها در محدوده یک دوره تاریخی خاص حاصل می‌شود، نتیجه‌ای که از هر تجربه به دست می‌آید معنی و مفهوم بسیار محدود خواهد داشت. از این گذشته جدا کردن مصنوعی عوامل، درست سبب حذف شدن عواملی در جامعه‌شناسی می‌شود که اهمیت بیشتر دارند. رایبسنون کروزوئه و اقتصاد فردی و منعزل او هرگز نمی‌تواند سرمشق ارزنده‌ای برای اقتصادی باشد که مسائل آن از عمل اقتصادی متقابل افراد و جامعه‌ها در یکدیگر برخاسته باشد.» (۱)

ملاحظه کنید که چگونه خلط مبحث شده است؟ کسی که از یک واقعه

پی‌نوشتها:

۱- کارل پوپر، فقر تاریختیگری، ترجمه احمد آرام، ص ۲۰.

تاریخی استفاده می‌کند، هیچ وقت نمی‌خواهد آن واقعه را با تمام شرایط ویژه‌ای که دارد بازسازی کند و همه جزئیات آن را در هدف خود دخالت دهد. بلکه می‌خواهد از آن واقعه به یک استنتاج کلی برسد و تجربه‌ای را به دست آورد که در شرایط مشابهی که همواره پدید آمدن آن امکان دارد، از آن بهره‌جویی کند. البته بدیهی است که توجه به جزئیات و ظروف خاص واقعه تاریخی به فهم درست و تحلیل منطقی آن واقعه کمک می‌کند ولی در کسب تجربه تاریخی، جزئیات و شرایط ویژه نقش چندانی ندارد.

ذکر آن مثال نیز بسیار بی‌مورد است؛ زیرا داستان رابینسون کروزوئه یک داستان تخیلی است و امکان واقعیت یافتن آن وجود ندارد، یا بسیار بعید است. طرفداران تجربه‌های تاریخی نمی‌خواهند از داستانهایی مانند داستان رابینسون کروزوئه یا داستان حی بن یقظان که ساخته و پرداخته فکر یک نویسنده است و آن را برای بیان مطالب فلسفی خود ساخته است، تجربه تاریخی به دست آورند. رابینسون شخصی خیالی است که تنها در جنگل زندگی می‌کند و از همه انسانها بریده است و به آنها دسترسی ندارد.

چنین زندگی غیرطبیعی‌ای نمی‌تواند ملاک عمل قرار گیرد، اما اگر به واقعیت زندگی انسانها توجه کنیم و به طور مثال پیدایش جامعه‌های نوین یا تاریخ مبارزه‌های پیامبران و مصلحان با طاغوت‌ها و ستمگران عصر خود را در نظر بگیریم یا اتفاقاتی مانند انقلاب کبیر فرانسه و نهضت علمی اروپا و مانند آنها را مورد توجه قرار بدهیم، روشن است که می‌توانیم کلیاتی را به دست آوریم که به عنوان یک تجربه باارزش از آن استفاده کنیم.

انسانها از آغاز تاکنون دارای غرایز و آرمانهای مشترکی بوده‌اند. شهوت و غضب، خودخواهی و افزون‌طلبی و میل به کمال و تفنن همیشه با انسان بوده و هست و فطرت بشری هرگز قابل تغییر نیست. انسان امروز فرزند انسان دیروز است و همین حقیقت است که دستیابی به تجربه‌های تاریخی و استفاده از آنها

را امکان‌پذیر می‌سازد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره بیان ظریفی دارد و می‌فرماید:

« أَوْ لَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْأَبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرَبَاءَ تَحْتَذُونَ أَمْثَلَهُمْ وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ وَتَطْطُونَ جَادَتَهُمْ. (۱۰) آیا شما فرزندان و پدران و برادران و خویشاوندان اقوام گذشته نیستید که قدم در جای قدم آنها نهاده‌اید و در همان جاده گام برمی‌دارید که آنان گام زده‌اند. »

از دیدگاه علی (علیه السلام) بروز حادثه‌هایی مشابه به حادثه‌های گذشته در صورتی که عوامل آن ایجاد شود، امکان‌پذیر است و انسان باید همواره نمونه‌های تاریخی را دریابد و سرنوشت اقوام و ملت‌هایی را که در اثر اعمال ناشایست خود هلاک شدند و خداوند عزت و شوکت آنها را گرفت و آنها را درهم کوبید، پیش روی خود داشته باشد و وعده‌های الهی و سنت‌های او را که در تاریخ بشری جریان دارد، کوچک نشمارد و دست کم نگیرد:

« وَ إِنْ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالُ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ فَلَا تَسْتَبْطِنُوا وَعَيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. (۲) نزد شما مثل‌هایی است از عذاب و کیفر الهی و روزها و حادثه‌های او، پس تهدید او را دست کم نگیرید به این جهت که از کیفر او آگاه نبودید یا در مقابل شدت عمل او سستی می‌کردید یا از خشم او خود را به کنار می‌دانستید. »

مطلب دیگری که باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد این است که برای کسب تجربه تاریخی، قبلاً باید صحت و درستی آن واقعه روشن شود. وقایع تاریخی از دسترس مشاهده ما بیرون است و روایت‌های تاریخی هم به دلیل بی‌دقتی‌ها یا حب و بغض‌های مورخان قابل اطمینان نیست، بنابراین در صحت

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۸۳.

۲- خطبه ۱۹۲.

واقعه های تاریخی دچار مشکل می شویم.

برای رفع این مشکل، علی (علیه السلام) دو راه پیشنهاد می کند:

۱- مراجعه به معتبرترین و اطمینان آورترین سندی که بعضی از واقعه های تاریخی را با روش خاص خود ذکر کرده است «قرآن».

«وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ» (۱) و در قرآن خبر پیشینیان آمده است.

۲- گردآوری قرائن و شواهد خارجی و عینی که روایت های تاریخی را تأیید می کند، مانند بررسی محل وقوع حادثه و توجه به بناها و اسناد بازمانده از آن واقعه تاریخی.

«وَذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ آيِنَ حَلُّوْا وَ نَزَلُوا...» (۲) آنچه بر پیشینیان رسیده است به قلب خود یادآوری کن و در دیار و آثار و نشانه های آنان سیر کن و بنگر که آنها چه کرده اند و از کجا منتقل شده اند و در کجا فرود آمده اند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این سخن مشاهده آثار را - که همان بناها و اسناد و مدارک باقیمانده است - توصیه می کند. این همان روشی است که امروزه جامعه شناسان و تحلیل گران تاریخ، از آن استفاده می کنند و می گویند:

«ما نمی توانیم صحت یک اظهار تاریخی را به صرف سنجش آن با واقعیتی که به طور مستقل برای ما شناخته شده است، تعیین نماییم. پس چگونه می توانیم این گونه اظهارها را در بوته آزمایش قرار دهیم؟ پاسخی که هر مورخ به این سؤال می دهد این است که برای این

پی نوشتها:

۱- قصار ۳۱۳.

۲- نامه ۳۱.

کار باید به شواهد تاریخی رجوع نمود. با آنکه گذشته را نمی‌توان به طور مستقیم مورد واری و مشاهده قرار داد، ولی همین گذشته به صورت اسناد، بناها، مسکوکات، نهادهای اجتماعی، شیوه‌ها و نظایر آن به اندازه کافی در زمان حال آثار و علایم گذارده است و بر اساس همین آثار و علایم است که هر مورخ صاحب عزت نفس، بازسازی تاریخ را استوار می‌سازد. « (۱)

چنین است که انسان جستجوگر می‌تواند به مدد شواهد و قرائن و مدارک و اسناد، درستی و نادرستی واقعه تاریخی را دریابد و پس از آن با چشمی باز و بصیرتی نافذ به نقد و تحلیل آن بنشیند و به کمک آنچه شده است درباره آنچه باید باشد بیندیشد. (۲)

عبرت آموزی از گذشتگان

کارشناسان مسائل آموزش و پرورش عقیده دارند که یکی از مؤثرترین شیوه‌های تربیتی، روش ارائه الگو است. با این روش می‌توان بلندترین و ظریف‌ترین مطالب فکری را القاء نمود و شخص یا اشخاص مورد نظر را آسان‌تر و بهتر به دریافت مطالب وادار کرد.

این روش با استفاده از تاریخ و نشان دادن نمونه‌های عینی، در شخص انگیزه ایجاد می‌کند و دشواری مطلب را با شیرینی تاریخ می‌آمیزد و او را پی‌نوشتها:

۱- اچ. والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علائی، ص ۲۱.

۲- برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: بینش تاریخی قرآن تألیف نگارنده، ص ۱۱ به بعد.

وامی دارد بی آنکه فشار زیادی به مغز خود بیاورد، مطلب را دریابد و به نتیجه مورد نظر برسد.

استفاده از تاریخ، در واقع عینیت دادن به معرفت‌های عقلی و تجسم بخشیدن به ذهنیت‌های انسانی است و شخص با استفاده از آزمون‌های مکرر تاریخ، به نتیجه‌هایی می‌رسد که قابل مقایسه با نتیجه‌هایی است که در آزمایشگاه‌های علوم تجربی به دست می‌آید.

عبرت‌آموزی و پندگیری از تاریخ که در متون مذهبی و نوشته‌های علمای اخلاق مورد تأکید قرار گرفته است، گویای این واقعیت است که انسان باید چشم و گوش خود را باز کند و از تلخی‌ها و شیرینی‌ها و غم‌ها و شادی‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های تاریخ گذشتگان و به طور کلی از آنچه بر پیشینیان رفته است آگاهی یابد و از آنها عبرت گیرد و پند بیاموزد.

واژه «عبرت» که در قرآن نیز استعمال شده است به معنای سنجش و به دست آوردن وزن و اندازه چیزی است و نیز به معنای تفکر و تدبیر آمده است. (۱) عبرت‌آموزی از تاریخ یعنی اینکه انسان وقایع تاریخی را بسنجد و با دقت و تدبیر، ضوابط و معیارهای کلی را از بطن تاریخ بیرون بکشد و از آنها در تنظیم امور زندگی خود استفاده کند.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَعْلَابِ» (۲) همانا در داستان آنان عبرتی برای خردمندان است. »

در نهج البلاغه عبرت‌آموزی از گذشتگان در امور بسیاری عنوان شده و این موضوع از جنبه‌های گوناگون مورد توجه امام قرار گرفته است.

امام رابطه خاصی میان «عبرت‌آموزی» و «تقوا» از یک سو و «عبرت

پی‌نوشتها:

۱- مفردات راغب، ماده عبر.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

آموزی « و هوشیاری » از سوی دیگر می‌بیند.

الف - عبرت آموزی و تقوا: امام با قاطعیت و با تأکید فراوان متذکر می‌شود که عبرت آموزی، تقواساز است و کسی که نمونه های تاریخی را پیش روی خود داشته باشد و به راستی از آنها عبرت گیرد، این امر او را از انجام کارهای ناروا و ارتکاب گناه باز می‌دارد و در او تقوا ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که چنین شخصی دیگر نمی‌تواند بی‌مبالا و بی‌بند و بار باشد. امام آنچنان به این مسئله اعتقاد دارد که ذمه خود را در گرو آن می‌گذارد:

« ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيْمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَنَالِ حَزَنَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ. (۱) ذمه‌ام در گرو سخنی است که می‌گویم و من خود ضامن آن هستم، کسی که از اعمال گذشتگان و کیفرهای آنان به روشنی عبرت بگیرد، تقوا او را از افتادن در شبهات باز می‌دارد. »

ب - عبرت آموزی و هوشیاری: همچنین امام هوشیاری و فرزاندگی و داشتن اندیشه صحیح و فهم درست را انگیزه‌ای می‌داند که آدمی را وادار به عبرت آموزی از گذشتگان می‌کند. انسان هوشمند و فرزانه با این روش آسان و مطمئن، تجربه‌ای به وسعت تاریخ و عمری به درازای عمر بشری به دست می‌آورد، به صورتی که گویا در تمام حوادث گذشته، خود ایفاگر نقش بوده و با همه شخصیت‌های خوب و بد تاریخ زندگی کرده است:

« فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. (۲) کسی که هوشیار و بینا باشد، حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که حکمت بر او روشن شد

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۶.

۲- قصار ۳۱.

عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، گویا که همیشه با پیشینیان بوده است.»
همچنین در مورد کسانی که از شنیدن پیام پندآموز تاریخ ناشنایند و از محنت‌ها و تجربه‌ها استفاده نمی‌برند، جمله‌های بیدار کننده‌ای دارد:

«وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ وَ كَيْفَ يَرَاعِيَ النَّبَأَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ. (۱) کر باد گوش‌ی که ندای بلند پند و اندرز را نشنود و گوش‌ی که کر شده است چگونه می‌تواند صدای ملایم را بشنود.»

«وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَ التَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ وَ أَنَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ. (۲) آن کس که از بلا و آزمایش‌ها سود نبرد از هیچ موعظه‌ای سود نخواهد برد و این تقصیر خود اوست.»

مطلب مهم در این جمله آن است که کسی که از تجربه‌ها سود نبرد، دیگر هیچ موعظه‌ای در او گارگر نیست و هیچ سخن حقی در او اثر ندارد و شاید این حالت بدترین حالت برای یک انسان باشد؛ زیرا که زمینه‌های هدایت و کمال در انسان از بین می‌رود و ارتباط معنوی انسان با حجت‌های خدا قطع می‌شود و انسان به صورت موجودی که از روح هستی بریده و در کویر طبیعت رها شده است، درمی‌آید.

در چنین حالتی است که آدمی دچار کج فهمی می‌شود و بد را خوب و زشت را زیبا می‌بیند و جنایت را کرامت و خیانت را خدمت می‌انگارد و مشمول این آیه شریفه می‌شود که:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. (۳) آیا شما را از زیانکارترین مردم از نظر اعمال پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۴.

۲- خطبه ۱۷۶.

۳- سوره کهف، آیه ۱۰۳.

خبردار کنم؟ آنها کسانی هستند که کوشش آنها در زندگی دنیا تباه شده است اما خودشان چنین می‌پندارند که کار نیکو می‌کنند.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به چنین افرادی که از پندآموزی و موعظه‌پذیری و عبرت‌گیری از دیگران سرباز می‌زنند هشدار می‌دهد که به خود آیند و از سرگذشت پیشینیان پند گیرند و گرنه خود آنها مایه عبرت آیندگان خواهند بود و چنین مباد.

« وَ اتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ. (۱) از گذشتگان موعظه بگیرید، پیش از آنکه آیندگان از شما عبرت و موعظه بگیرند. »

برای رسیدن به نتیجه‌های سودمند باید از یک سو به دگرگونی‌های تاریخ و سرگذشت امت‌های پیشین توجه کرد و از سوی دیگر به تذکرهای روشنگرانه پیامبران و داعیان به حق، دل سپرد و سنت‌های الهی را که حاکم بر سرنوشت جامعه هاست، در نظر گرفت. با تلفیق اینهاست که انسان به سوی کمال مطلوب ره می‌گشاید و حقیقت‌ها از پشت واقعیت‌ها رخ می‌نماید:

« فَاتَّعِظُوا بِالْبَیْرِ وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَیْرِ وَ انْتَفِعُوا بِالْأَنْدَرِ. (۲) به وسیله عبرت‌ها موعظه بگیرید و از دگرگونی‌ها عبرت بپذیرید و از بیم‌دهندگان سود بجوید. »

« فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ. (۳) از آنچه بر ملت‌های مستکبر پیش از شما از عذاب خدا و کیفرها و عقوبت‌های او رسیده است، عبرت بگیرید. »

پس از این مطالب کلی و سخنان والا و رهنمودهای امام (علیه السلام)، اینک توجه خوانندگان گرامی را به قسمت‌هایی از بیانات آن بزرگوار جلب می‌کنیم که پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۳۲.

۲- خطبه ۱۵۷.

۳- خطبه ۱۹۲.

طی آن زندگی پرفراز و نشیب گذشتگان و تلخی‌ها و ناکامی‌ها و سرانجام کار آنان را ترسیم می‌کند. مطالعه و تدبیر در این سخنان، دل را نرم و روح را آرام و بصیرت را افزایش می‌دهد و ما را با گذشته‌های دور پیوند می‌دهد و با دنیایی از شگفتی‌ها آشنا می‌کند. مشروط بر اینکه به راستی به سخن امام دل بسپاریم و چنین انگاریم که در مسجد کوفه پای صحبت امام نشست‌ایم و صدای ملکوتی او را می‌شنویم و او را می‌بینیم که با سوز و گدازی که ریشه در عمق جان‌ش دارد، می‌فرماید:

«وَاَعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَزَايَلَتْ اَوْصَالُهُمْ وَ زَالَتْ اَبْصَارُهُمْ وَ اَسْمَاعُهُمْ وَ ذَهَبَ شَرْفُهُمْ وَ عِزُّهُمْ وَ انْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ قَبْدَلُوا بِقُرْبِ الْاَوْلَادِ فَقَدَهَا وَ بِصُحْبَةِ الْاَزْوَاجِ مَفَارَقَتَهَا لَا يَتَفَاخَرُونَ وَ لَا يَتَنَاسَلُونَ وَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَ لَا يَتَحَاوَرُونَ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللّٰهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ الْمَانِعِ لَشَهْوَتِهِ النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ. (۱) و از آنچه در میدانهای نابودی قرن‌های گذشته دیده‌اید، عبرت بگیرید. از آنها که اعضایشان از هم گسست و چشم‌ها و گوش‌هایشان زایل شد و شرف و عزتشان از بین رفت و شادی و نعمتشان منقطع شد و به جای قرب اولاد به فقدان آنها مبتلا شدند و به جای همدمی همسران به فراق آنها دچار شدند. نه به یکدیگر تفاخر می‌کنند و نه تولید نسل دارند و نه به دیدار هم می‌روند و نه با هم سخن می‌گویند. پس ای بندگان خدا بر حذر باشید مانند حذر کردن کسی که بر نفس خود غالب شده و از شهواتش جلوگیری کرده و با دیده عقل می‌نگرد.»

یا می‌فرماید:

«وَلَا تُعَرِّنْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ الَّذِينَ احْتَلَبُوا دِرَّتَهَا وَ اَصَابُوا غِرَّتَهَا وَ افْتَنُوا عِدَّتَهَا وَ اخْلَقُوا جِدَّتَهَا

پی‌نوشتها:

وَأَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَاثًا وَآمَوَالُهُمْ مِيرَاثًا لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ وَلَا يَحْفَلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ وَلَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ. (۱) دنیا شما را مغرور نسازد همان طور که پیشینیان و امت های گذشته را در قرن های قبل مغرور ساخت. آنها که از پستان دنیا شیر دوشیدند و به غفلت های آن گرفتار شدند و امکانات آن را فانی کردند و تازه های آنها را کهنه ساختند. منزل های آنان گورستان و ثروت های شان میراث دیگران شد. کسی را که به سوی آنها برود نمی شناسند و کسی را که بر آنها گریه کند تسلی نمی دهند و کسی را که آنها را بخواند، پاسخ نمی گویند. »

تا آنجا که سخن امام اوج می گیرد و ستمگران تاریخ را برمی شمرد و می گوید: «وَأَنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أبنَاءُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أبنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَ أَطْفَأُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَوْا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارَوْا بِالْجَبُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأَلُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ. (۲) برای شما در تاریخ قرن های گذشته درس های عبرت وجود دارد. کجا هستند عمالقه و فرزندان شان؟ کجا هستند فرعون ها و فرزندان شان؟ کجا هستند ساکنان شهرهای «رس» آنها که پیامبران را کشتند و چراغ تابناک سنت های آنها را خاموش کردند و راه و رسم جباران را زنده ساختند. کجا هستند کسانی که با لشکرهای شان حرکت کردند و هزاران نفر را شکست دادند و سپاهیان فراهم کردند و شهرها بنا نهادند؟ »

آری، اینها سخنان امام است که چون از دل برخاسته، لاجرم بر دل می نشیند و ما را به مهمانی معانی می خواند و به تفکر وامی دارد و تابلوهای نفیسی از عبرت ها را به ما هدیه می کند. اما انسان با شهوت ها و غفلت های از امکاناتی که در اختیارات اوست، کمتر استفاده می کند و سرمایه های خود را بی استفاده

پی نوشتها:

۱- خطبه ۲۳۰.

۲- خطبه ۱۸۲.

می‌گذارد:

« مَا أَكْثَرَ الْعِبَرِ وَ أَقَلَّ الْعِتْبَارِ. (۱) چه بسیار است عبرت‌ها و چه اندک است عبرت گرفتن‌ها. »

ارائه نمونه های عینی

دیدیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اصرار و تأکید فراوان، همه را به عبرت‌آموزی از تاریخ گذشتگان دعوت نمود. اکنون متذکر می‌شویم که امام تنها به ذکر کلیات بسنده نکرده است؛ بلکه علاوه بر راهگشایی و فراخوانی مردم به مطالعه و تدبر در احوال پیشینیان، نمونه های مشخص و روشنی را از تاریخ بشری ارائه می‌دهد و برداشت‌های خود را از داستان آنها بیان می‌کند و به ما نشان می‌دهد که چگونه از بررسی حادثه های تاریخی و تلفیق و ترکیب چند حادثه با یکدیگر، قوانین و سنت های حاکم بر تاریخ را به دست آوریم و از آنها در ساختار جامعه خود بهره گیریم.

با توجه به وسعت اطلاعات تاریخی امام و عنایت خاصی که آن حضرت به آثار و اخبار امت‌های گذشته دارد، طبیعی است که نمونه های ارائه شده دارای پیام های ویژه‌ای خواهد بود که دریافت آنها ارزش و اعتبار بسیاری خواهد داشت و مشتمل بر عالی‌ترین درس‌های جامعه شناسی خواهد بود. بدون شک علی (علیه السلام) که به گفته خودش آنچنان در تدبر احوال گذشتگان غوطه‌ور

پی‌نوشتها:

شده که گویا با آنها زندگی کرده و عمری به وسعت تاریخ داشته است، بهتر از همه تاریخ را می‌شناسد و انگیزه‌های پیدایش و سقوط جامعه‌ها و عوامل ضعف و فتور یا شکوفایی و ترقی ملت‌های پیشین را می‌داند.

بنابراین وقتی آن حضرت نمونه‌ای تاریخی را نام می‌برد و از آن استنتاج می‌کند و برداشت‌های خود را متذکر می‌شود، باید با تمام وجود سخن امام را به گوش جان سپرد و آن را به عنوان عالی‌ترین درس زندگی غنیمت شمرد.

اکنون بعضی از نمونه‌هایی را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از امت‌های قبلی بیان کرده و به تحلیل و استنتاج آنها پرداخته است، می‌آوریم و برای درک بهتر سخنان امام داستان مورد نظر را به اختصار توضیح می‌دهیم:

۱- داستان قوم ثمود

قوم عاد به علت گناهان خود هلاک شدند و خدا سرزمین ایشان و خانه هایشان را به قوم ثمود ارزانی داشت. قوم ثمود جای ایشان را گرفتند و بیش از پیش آن سرزمین را آباد کردند. زندگانی آن قوم به ناز و نعمت می‌گذشت ولی در برابر آن همه نعمت سپاس به جا نمی‌آوردند و روز به روز بر طغیان و عصیان آنها افزوده می‌شد.

خداوند، صالح را به سوی ایشان مبعوث کرد و این پیامبر آنها را به سوی توحید و راستی و درستی دعوت کرد اما آنها دعوت او را نپذیرفتند و حتی او را مورد استهزا قرار دادند. صالح برای اثبات نبوت خود و به عنوان معجزه، شتری را به آن قوم معرفی کرد و گفت: «علامت صدق ادعای من این شتر است که یک روز آب می‌آشامد و روز دیگر آن را برای شما می‌گذارد. پس او را در استفاده از آب و مرتع، آزاد بگذارید.» رفتار عجیب آن شتر عده‌ای را به تفکر واداشت و از

طرفی هم آن شتر مزاحم شتران دیگر می‌شد، لذا تصمیم گرفتند ناقه صالح را بکشند. صالح، آن قوم را از کشتن شتر برحذر داشت اما آنها گوش نکردند و همچنان در تصمیم خود مبنی بر کشتن ناقه صالح پابرجا بودند اما در عین حال می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند. تا اینکه شخصی به نام «قدار بن سالف» به تحریک معشوقه‌اش، ناقه را کشت. صالح به قوم خود گفت: «شما را از این عمل برحذر داشته بودم، اما قبول نکردید و آن حیوان را کشتید، اینک آماده باشید که پس از سه روز بلای الهی به سراغ شما خواهد آمد.» شاید این مهلت سه روزه برای این بود که آن قوم به خود آیند و توبه کنند. اما آنها نه تنها توبه نکردند؛ بلکه خواستند صالح و یاران او را بکشند که بالاخره عذاب الهی بر آنان نازل شد و همه نابود شدند... (۱)

این خلاصه‌ای از داستان قوم ثمود بود که ذکر آن در قرآن کریم آمده است. اینک به سخنان علی (علیه السلام) گوش فرادهیم تا بدانیم که این داستان را چگونه تحلیل می‌کند:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرْنَا قَوْمَ ثَمُودَ رَجُلًا وَاحِدًا فَعَمَّيْهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَقَعَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُورَ السَّكَّةِ الْمُحْمَاءِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ. (۲) ای مردم رضایت و غضب، همه افراد را یک جا جمع می‌کند؛ همانا ناقه ثمود را تنها یک نفر پی کرد. اما خداوند عذاب خود را به همه آنها نازل نمود؛ زیرا همه آنها از پی کردن آن ناقه راضی بودند، لذا خداوند فرمود: «آنها ناقه را پی کردند و آنگاه پشیمان شدند.» سرزمین آنها مانند آهن گداخته‌ای که در زمین نرم افتاده پی‌نوشتها:

۱- نقل به اختصار از ابن الثعلبی، قصص الانبیاء (العرائس)، ص ۴۲؛ محمد ابوالفضل ابراهیم، قصص القرآن، ص ۳۳؛ صدر بلاغی، قصص قرآن، ص ۳۸.
۲- خطبه ۲۰۱.

باشد صدایی کرد و فروکش نمود. »

امام در این بیان خود یکی از سنت‌های حاکم بر تاریخ را که به صورت یک قانون کلی بر همه جامعه‌های بشری حاکم است، یادآور می‌شود. به این صورت که وقتی عوامل سقوط یک جامعه ظاهر شد و ملتی در اثر طغیان و عصیان خود را در مسیر سقوط قرار داد، آن گروه از مردم که خود مرتکب عمل ناشایستی نشده‌اند ولی با سکوت و رضایتشان بر طغیانگری‌های دیگران صحنه گذارده‌اند نیز جان سالم بدر نمی‌برند و در سرنوشت شومی که در انتظار آن جامعه است، شریک دیگران خواهند بود.

۲- منطق فرعون

داستان موسی و فرعون از داستانهای مهم و قابل توجهی است که در قرآن کریم به طور مکرر آمده است این داستان پیام‌های جالب بسیار دارد. فرعون لقب پادشاهان مصر باستان است. فرعونی که حضرت موسی برای هدایت او مبعوث شده بود، رامسیس دوم یا منفتاح نام داشت. هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) از جانب خداوند مأموریت یافت که به همراه هارون به کاخ فرعون برود و او را به سوی خدای جهان دعوت کند، فرعون در اوج قدرت بود و موسی به ظاهر هیچ نیرویی نداشت و فردی از قوم تحقیر شده بنی اسرائیل بود. جریان ملاقات موسی با فرعون و گفتگوهای آنان به طور تفصیل در قرآن کریم و کتاب‌های تفسیر و حدیث آمده است. اینک قسمتی از این گفتگوها را از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشنویم:

«وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ (عليهما السلام) عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بَايَدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ

عَزَّهٗ فَقَالَ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَٰذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءِ الْمُلْكِ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الدُّلِّ فَهَلَّا أَلْقَىٰ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ وَ احْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ. (۱) موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، درحالیکه لباس‌های پشمی خشن به تن داشتند و در دستشان عصایی بود. با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم شود، حکومت و عزتش باقی بماند. پس او (با تمسخر) گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید؟ دوام عزت و بقای ملک مرا تعهد می‌کنند در صورتی که آنان از لحاظ فقر و ذلت در حالی هستند که می‌بینید. چرا دستبندهایی از طلا به آنان داده نشده است؟» این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا و جمع‌آوری آن و تحقیر لباس پشمی و پوشیدن آن گفت.

در اینجا نیز منطق همیشگی ستمگران و زرومندان تکرار می‌شود و فرعون سخن موسی را مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌دهد و از اینکه موسی و هارون با وجود فقر مادی و با آن لباس‌های مندرس از بقا و زوال ملک او سخن می‌گویند، دچار شگفتی می‌شود.

همه زرومندان چنین طرز فکری دارند و به پول و ثروت و قدرت نظامی خود مغرورند و تعریف و تمجیدهای متملقان سودجو آنچنان امر را بر آنان مشتبه کرده که می‌پندارند عقل کل شده‌اند و هر چه آنها بگویند حق است. اما نمی‌دانند که خداوند در تاریخ سنت‌هایی دارد که هیچ چیز نمی‌تواند در مقابل آن ایستادگی کند و گاهی در پشت همین مظاهر قدرت، عوامل سقوط و نابودی در آن نظام رخنه می‌کند و در بطن آن پرورش می‌یابد و حتی ممکن است همان چیزی که به عنوان عامل بقای یک نظام شناخته می‌شود، به یک عامل سقوط

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۲.

بدل شود. (۱)

دیدیم که فرعون با وجود همه مظاهر قدرت و با برخورداری از همه امکانات مادی نتوانست در مقابل سنت‌های محتوم الهی مقاومت کند و آن قدرت افسانه‌ای در مدتی کوتاه به آسانی شکسته شد.

۳- فرزندان اسماعیل و اسحق و یعقوب

این سه تن پیغمبرانی بودند که از نسل آنها جامعه‌هایی به وجود آمد که در طول تاریخ دچار نشیب و فرازها و دگرگونی‌های زیاد شد. مطالعه حالات آنها و بررسی عوامل ضعف و قدرتشان، درس‌های مفیدی به ما می‌دهد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه به تحلیل تاریخ آنها می‌پردازد و نشان می‌دهد که هرگاه اختلاف و تفرقه میان آنها افتاد، دچار بدبختی و ذلت شدند و زیر ستم کسری‌ها و قیصرها و دیگر زورمندان خرد شدند و بهره‌ای جز خواری و پریشانی و نادانی نبردند. اما هرگاه که پیامبری در میان آنها مبعوث شد و دعوت او را پذیرفتند و گرد او جمع شدند، به اتحاد و عزت و کرامت و وفور نعمت دست یافتند. امام می‌فرماید:

« فَأَعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ (عليهم السلام) فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّبِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رَيْفِ الْأَفَاقِ وَبَحْرِ الْعِرَاقِ وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْخِ وَمَهَافِي الرِّيحِ وَنَكْدِ الْمَعَاشِ فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانِ دَبْرٍ وَوَبْرٍ أَذَلَّ الْأُمَمِ دَارًا وَاجْدَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأْوُونَ
پی‌نوشتها:

۱- ر.ک به: بینش تاریخی قرآن، تألیف نگارنده، ص ۱۰۲ به بعد.

إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَ لَا إِلَى ظِلِّ أَلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا فَأَلْحَوْا لِمِ
مُضْطَرِبَةٍ وَ الْأَيْدِي مَخْتَلِفَةٌ وَ الْكُثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءٍ أَزْلٍ وَ أَطْبَاقٍ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتِ
مَوْءُودَةٍ وَ أَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ وَ أَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَ غَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ فَاَنْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ
كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نِعِيمِهَا وَ التَّفَتَّ
الْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا
فَكِهِينَ قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَ أَوْتَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزِّ
غَالِبٍ. (۱) از حال فرزندان اسماعیل و فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب عبرت
بگیرید، چقدر حالات ملت‌ها با هم مشابه و صفات و افعالشان همانند یکدیگر
است. وضع آنها را درحالی‌که دچار تشّت و تفرقه بودند در نظر بگیرید.
شب‌هایی که کسری‌ها و قیصرها ارباب آنها بودند. آنها را از سرزمین‌های آباد و
از کناره‌های دجله و فرات و از جاهای سرسبز و خرم گرفتند و به جاهای بی آب
و علف و محل وزش بادها و مکان‌هایی که زندگی در آنها مشکل است تبعید
کردند آنها را در آنجا مسکین و بیچاره و همنشین شتر ساختند. آنها ذلیل‌ترین
ملت‌ها از نظر محل سکونت بودند و در بی‌حاصل‌ترین مکان سکونت یافتند. نه
کسی داشتند که آنها را به سوی حق بخواند و به او پناهنده شوند و نه سایه
الفتی بود که به عزت و شوکت آن اعتماد کنند. احوال آنها پریشان و
قدرت‌هایشان پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی شدید و در میان
جهالتی متراکم فروورفته بودند. دختران را زنده به گور و بت‌ها را پرستش می
کردند. پیوند خویشاوندی را قطع و به غارتگری‌های پی‌درپی دست می‌زدند. «
اما بنگرید که خدا با بعثت پیامبری (پیامبر اسلام) چگونه نعمت‌های خود را

پی‌نوشتها:

به آنان ارزانی داشت. اطاعت آنها را به آیین خود پیوند داد و با دعوت خود آنها را متحد ساخت. بنگرید که چگونه نعمت الهی بال‌های کرامت بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خود را به سوی آنان جاری نمود و آیین حق با تمام برکاتش آنها را در بر گرفت پس در نعمت‌های آن آیین غرق شدند و از یک زندگی شادمان برخوردار گشتند، امور آنان در سایه قدرت کامل استوار شد و به عزت پیروزی دست یافتند.

پیشگویی‌های تاریخی

از دیرباز پیش‌بینی آینده و غیب‌گویی حادثه‌هایی که هنوز اتفاق نیفتاده، مورد توجه و عنایت بشر بوده و انسان همواره در جهت کسب خبر از حوادث مجهول آینده تلاش کرده است و از هر طریقی حتی از راه خرافات وارد عمل شده تا از گذشته و حال به آینده نامعلوم دست یابد. درست است که بشر توانسته به وسیله علوم ریاضی و با استفاده از نجوم و هیأت، بعضی از حوادث طبیعی از قبیل کسوف و خسوف را پیش‌بینی کند، اما این پیش‌بینی‌های جزئی روح تشنه بشر را سیراب نکرده است و چه بسا برای اشباع و اقناع حس کنج‌کاوی خود به کارهایی نظیر رمّالی و فالگیری روی آورده است.

ما معتقدیم که علم غیب و دانستن حادثه‌های آینده در انحصار خدا و کسانی است که خداوند این علم را در اختیار آنها گذارده است و با وسایل و ابزار مادی و معادلات علمی تنها می‌توان بعضی از حوادث طبیعی را آن هم نه برای آینده‌های دور، پیش‌بینی کرد. بنابراین، امکان دستیابی به علم غیب و پیشگویی رویدادهای آینده و ظهور و سقوط شخصیت‌های تاریخی در آینده

های دوردست، وجود ندارد.

دیدیم که حتی پیش‌بینی‌های بسیار کلی بعضی از فیلسوفان و جامعه‌شناسان و سیاستمداران امثال هیتلر، مارکس، انگلس و لنین غلط از آب درآمد. مارکس پیش‌بینی کرده بود که به زودی کشورهایی نظیر انگلستان و فرانسه وارد مرحله کمونیستی خواهد شد، اما نه تنها چنین امری محقق نشد؛ بلکه از هم پاشیدگی نظام‌های کمونیستی در بلوک شرق که هم‌اکنون ناظر آن هستیم، سستی و بی‌پایگی پیش‌بینی‌های به اصطلاح علمی او را روشن کرد و مارکسیسم را دچار شرمندگی ساخت.

اما اگر پیشگویی حوادث آینده از منبع وحی و علم الهی سرچشمه بگیرد، تحقق آن حتمی است و با اطمینان خاطر می‌توان آن را پذیرفت. پیشگویی‌هایی که در قرآن و سخنان معصومین (علیه السلام) آمده از همین مقوله است و تردیدی در درستی آن وجود ندارد. این‌گونه پیشگویی‌ها «ملاحم» نامیده می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بعضی از حادثه‌های آینده خبر داده است و چون علم او متصل به دریای علم الهی است، بسیاری از آنها در تاریخ محقق شده و بعضی دیگر هم که هنوز واقع نشده، بدون شک در آینده روی خواهد داد؛ زیرا او وارث علوم اولین و آخرین و در شهر علم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است و آنچه می‌گوید از ارتباط او با عوالم غیبی و از کانال وحی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشأت گرفته است.

خود آن حضرت در این باره می‌گوید:

«فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَ تُضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مَنَاحِ رِكَابِهَا وَ مَحَطِّ رَحَالِهَا وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا. (۱) پیش از آنکه مرا از دست بدهید، آنچه می‌خواهید از من

بپرسید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، از حادثه هایی که از امروز تا روز قیامت اتفاق می افتد و از گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه می کنند از من نمی پرسید، مگر آنکه به شما خبر می دهم که رهبر و دعوت کننده و زمامدار آنان کیست و محل خیمه و خرگاه و مکان اجتماعشان کجاست و از آنها چه کسی کشته می شود و چه کسی با اجل طبیعی از دنیا می رود. »

در شرح این قسمت از سخنان امام، ابن ابی الحدید مطالب جالبی دارد که خلاصه ای از آن را می آوریم:

این سخن ادعای خدایی یا نبوت نیست. امام می گوید که پیامبر او را از وقوع این حادثه ها آگاه کرده است و چون اخبار آن حضرت را مطالعه کردیم، به درستی ادعای ایشان پی بردیم. مانند خبر دادن او از ضربتی که به سرش وارد می آید و محاسنش با خون سر خضاب می شود، و نیز کشته شدن فرزندش حسین (علیه السلام) و سخن او راجع به کربلا هنگامی که از آنجا می گذشت، از به سلطنت رسیدن معاویه پس از او، از حجاج بن یوسف، از کار خوارج نهروان، از اینکه کدام یک از اصحاب او کشته می شود و کدام یک به دار آویخته می شود (هنگامی که برای جنگ به بصره رفته بود)، از عاقبت کار عبدالله بن زبیر و اینکه او مصلوب قریش خواهد بود، از ویرانی بصره یک بار به واسطه غرق شدن در آب و یک بار به وسیله زنج (که بعضی آن را تحریف و تصحیف کرده و ریح به معنی باد خوانده اند)، از پرچم های سیاهی که از خراسان ظاهر می شوند، نام بردن از قومی که به « بنی رزیق » معروفند که همان قبیله طاهر بن حسین از دعاء بنی العباس بودند، خبر دادن او از تأسیس حکومت علوی در طبرستان، آنجا که فرمود: « برای آل محمد (صلی الله علیه وآله) گنجی در طالقان است که به زودی

پی نوشتها:

ظاهر می‌شود و به اذن خدا قیام می‌کند و به دین خدا دعوت می‌کند»، خبر دادن او از قتل نفس زکیه و خبر دادن او از حکومت علویان در مغرب و... (۱) در نهج البلاغه چندین مورد از پیشگویی‌های علی (علیه السلام) آمده که نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

۱- پیشگویی درباره بنی‌امیه

در مورد حکومت بنی‌امیه و تسلط آنها بر سرنوشت مسلمانان و کارهای ناشایستی که انجام خواهند داد و عاقبت شوم آنها و برچیده شدن حکومتشان با قهر و خشونت تمام، چنین می‌فرماید:

« وَ اَیْمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ تَعْذِمُ فِيهَا وَ تَخْبِطُ بِبَيْدِهَا وَ تَزْبِنُ بِرِجْلِهَا وَ تَمْنَعُ دَرَهَا لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ وَ لَا يَزَالُ بَلَاءُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فَتَنْتَهُمُ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى وَ لَا عِلْمٌ يَرَى نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاهٍ وَ لَسْنَا فِيهَا بِدَعَاةٍ ثُمَّ يَفْرَجُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَ يَسُوقُهُمْ عُنْفًا وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يَحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفُ. (۲) به خدا سوگند، بنی‌امیه پس از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنها همچون شتر بدخویی هستند که صاحب خود را دندان می‌گیرد و با دستش به سر او می‌کوبد و با پاها وی را دور می‌کند و از شیر

پی‌نوشتها:

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۷.

۲- خطبه ۹۳.

خود او را منع می‌نماید. همواره با شما خواهند بود تا جایی که از شما رها نخواهند کرد مگر کسانی که برایشان سودی داشته باشند یا لاقل به آنها ضرری نرسانند. شکنجه‌های آنها بر شما آنچنان ادامه خواهد یافت که پیروزی شما بر آنها به پیروزی یک برده بر مالک خویش یا همنشین بر کسی که او را به همنشینی انتخاب کرده، شباهت دارد. فتنه‌های آنان پی در پی با قیافه زشت و ترسناک همانند دوران جاهلیت بر شما فرومی‌بارند. نه نور هدایتی است و نه پرچم نجاتی. در آن زمان ما اهل بیت پیامبر برکنار خواهیم بود و رهبری شما را به عهده نخواهیم داشت تا اینکه پروردگار این فتنه را مانند جدا شدن پوست از گوشت از شما دفع خواهد کرد به وسیله کسانی که خواری را به آنان می‌چشانند و به سختی آنها را می‌رانند و جام بلا به کامشان می‌ریزند جز شمشیر به آنها نمی‌دهند و جز لباس خوف چیزی بر آنها نمی‌پوشانند.»

همچنین در جاهای دیگر به حکومت و مظلوم‌بنی‌امیه و سقوط حتمی آنها اشاراتی شده است. (۱)

درباره مروان بن حکم از بنی‌امیه که در جنگ جمل به اسارت درآمد و با وساطت حسن و حسین (علیهما السلام) آزاد شد، فرمود:

«أَمَّا إِنْ لَهُ امْرَأَةٌ كَلَعَتْهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَسِ الْأَرْبَعَةُ وَ سَتَلَقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرُ. (۲) آگاه باشید که او (مروان) حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت همانند مقدار زمانی که سگی بینی خود را با زبانش پاک کند! و او پدر چهار قوچ است و امت اسلام از دست او و پسرانش روز خونینی خواهند داشت.» در این جمله چهار مورد درباره مروان پیشگویی شده که همه آنها بعداً اتفاق پی‌نوشتها:

- ۱- مانند خطبه‌های ۸۷، ۹۸ و ۱۱۶ که تسلط غلامی از بنی‌ثقیف و ستمگری‌های او پیش بینی شده که به احتمال قوی همان حجاج بن یوسف است.
- ۲- خطبه ۷۳.

افتاد: نخست اینکه مروان به حکومت خواهد رسید، دوم اینکه حکومت او کوتاه مدت خواهد بود چون حکومت او را به یک بار لیسیدن دماغ سگ به وسیله خودش تشبیه می‌کند که اشاره به کوتاهی مدت آن است (مروان فقط چهار یا شش ماه حکومت کرد)، سوم اینکه چهار تن از فرزندان او حکومت خواهند کرد که ولید و سلیمان و یزید و هشام، فرزندان عبدالملک فرزند مروان یکی پس از دیگری خلافت کردند و در تاریخ جز این مورد، تا به حال چهار برادر به خلافت نرسیده‌اند، چهارم اینکه مروان و فرزندان او ظلم بسیاری در حق امت اسلامی خواهند کرد و خون‌های زیادی خواهند ریخت که همه این موارد به وقوع پیوست. (۱)

۲- پیشگویی درباره بصره و کوفه

بصره و کوفه به عنوان دو شهر تاریخساز، در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پس از آن، موقعیت خاصی از لحاظ سیاسی و نظامی و فرهنگی پیدا کردند. این دو شهر که از جمله شهرهای نوپدید اسلامی بودند، علاوه بر اینکه مرکزیت سیاسی یافتند، محل تلاقی اندیشه‌های اسلامی و تمدن‌های ایرانی و رومی نیز شدند. همچنین فرقه‌ها و نحله‌ها و گروه‌هایی مانند خوارج و معتزله - که بعدها نقش تعیین کننده‌ای در تاریخ اسلام یافتند - در همین شهرها نشأت گرفتند. همچنین مکتب‌های ادبی و حوزه‌های کلامی حاکم بر فرهنگ مسلمانان، بیشتر در این دو شهر پایه‌گذاری شدند.

پی‌نوشتها:

۱- رجوع شود به: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۴ به بعد و دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۸۵ به بعد.

به هر حال علی (علیه السلام) از این دو شهر خاطرات تلخ و شیرینی دارد و حادثه های بسیاری دیده است که آخرین آنها اصابت شمشیر ابن ملجم بر فرق مبارک آن حضرت بود. این دو شهر، بخصوص کوفه شاهد درد دل ها و سوز و گدازهای امام و رنجنامه هایی که به صورت خطبه های آن حضرت برجای مانده است، می باشند.

امام در مورد بصره و کوفه و کارشکنی های مردم آنجا سخنانی دارد که در جای خود خواندنی است و در مواردی هم پیشگویی هایی درباره این دو شهر کرده است. به طور مثال درباره بصره می فرماید:

«فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ لَا رَهْجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَ سَيَبْتَلي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ. (۱) در آن زمان، وای بر تو ای بصره! از لشکری که به عنوان کیفر الهی بدون گرد و غبار و بدون سر و صدا (حمله می کند) و به زودی ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی شدید گرفتار خواهند شد.»

و درباره کوفه می فرماید:

«إِنَّ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلى الله عليه و آله) مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ وَلَا جَهْلَ السَّامِعِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَ فَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ فَإِذَا فَعَرَّتْ فَأَغْرَتْهُ وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَ طَأَتْهُ عَصَتِ الْفِتْنَةِ أَبْنَاءُهَا بِأَنْبِيَائِهَا وَ مَاجَتْ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا وَ بَدَأَ مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحُهَا وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوْحُهَا فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ وَ هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ عَقِدَتْ رَأْيَاتِ الْفِتَنِ الْمُعْضَلَةِ وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ الْبَحْرِ الْمُلْتَطِمِ هَذَا وَ كَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ وَ

پی نوشتها:

يُحْصَدُ الْقَائِمُ وَ يُحْطَمُ الْمَحْصُودُ. (۱) آنچه به شما خبر می‌دهم از پیامبر امی است. نه آن کس که به من خبر داده دروغ گفته و نه شنونده نادان بوده است. گویا می‌بینم شخص بسیار گمراهی بر مردم شام نعره زده و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه نصب کرده است. پس هنگامی که دهان او باز شود و طغیان او شدت گیرد و پای او در زمین محکم شود، فتنه با دندانه‌های خود فرزندان خود را می‌گزد... علاوه بر این چه توفانهای سختی که شهر کوفه را بشکافد و چه تندبادهایی که بر آن بوزد و بزودی دسته‌های مختلف به جان هم می‌افتند آنها که سرپا هستند، درو می‌شوند و آنها که افتاده‌اند لگدمال می‌شوند.»

۳- پیشگویی درباره خوارج

در جریان جنگ صفین پس از آنکه قبول حکمیت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحمیل شد گروهی از سپاهیان آن حضرت که خود، امام را مجبور به پذیرفتن حکمیت کرده بودند، به طور ناگهانی قبول حکمیت را گناهی نابخشودنی و مساوی کفر دانستند و به همین بهانه از امام جدا شدند و به جای کوفه به حروراء رفتند. بدین‌سان، گروهی به نام خوارج ظهور کردند و روی در روی امام قرار گرفتند.

خوارج، مقدس مآب‌های نادانی بودند که به نام عدالت‌خواهی و دین‌باوری به جنگ عدل و دین رفتند. البته در جای خود ثابت شده است که سران این گروه نه مقدس بودند و نه نادان؛ بلکه توطئه‌گرانی بودند که با نقشه‌ای حساب شده،

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۰۱.

توانستند بر اسلام و مسلمین ضربه وارد کنند. (۱)

علی (علیه السلام) در محلی به نام نهروان با خوارج جنگید و آنها را تار و مار کرد. اما بقایای آنها به حرکت‌های موذیانه خود ادامه دادند و بالاخره ابن‌ملجم که یکی از خوارج بود، در مسجد کوفه امام را به شهادت رسانید. پس از شهادت امام، خوارج به دلیل داشتن عقاید تند و افراطی و قیام‌های کور علیه خلفا و ایجاد ناامنی در جامعه مسلمانان، همواره مورد تعقیب خلفا و کارگزاران آنها بودند و سرکوبی آنها برنامه اول هر حکومتی بود که روی کار می‌آمد.

علی (علیه السلام) درباره خوارج مطالب بسیاری دارد، از جمله آنها دو پیشگویی بود که هر دو به واقعیت پیوست. یکی درباره جنگ نهروان و دیگری درباره سرنوشت خوارج پس از وفات آن حضرت بود. در مورد جنگ نهروان خطاب به سپاهیان خود فرمود:

« مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ. (۲) قتلگاه آنان این سو، کنار نهر است به خدا سوگند از آنها حتی ده نفر باقی نمی‌ماند و از شما ده نفر کشته نخواهد شد. »

در مورد سرنوشت شومی که خوارج در پیش داشتند خطاب به آنها فرمود:

« أَمَّا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ أَثَرَةً يَتَخَذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً. (۳) آگاه باشید، به زودی خواری و ذلت سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت و گرفتار شمشیر برنده خواهید شد و استبدادی شما را خواهد گرفت که ستمگران آن را یک سنت قرار خواهند داد. »

پی‌نوشتها:

۱- برای تحقیق و کسب معلومات بیشتر، رجوع شود به: خوارج در تاریخ، تألیف نگارنده.

۲- خطبه ۵۹.

۳- خطبه ۵۸.

۴- پیشگویی درباره قوم مغول

قوم مغول و تاتار یکی از طایفه های زرد پوست ساکن آسیای مرکزی و شرقی بودند که در اوایل قرن هفتم به ریاست چنگیز بر قسمت مهمی از آسیا تسلط یافتند.

حمله مغول به شهرهای اسلامی و کشتارهای بیرحمانه آنان، یکی از دردناک ترین دوره های تاریخ اسلام است. در این فاجعه بزرگ، میلیون ها نفر از مسلمانان کشته شدند و شهرهای اسلامی زیر چکمه های سپاه خونخوار مغول قرار گرفت. عظمت فاجعه به حدی است که ابن اثیر مورخ معروف که معاصر با این حادثه بود، هنگامی که می خواهد جریان حمله مغول را بنویسد، در آغاز می گوید: چگونه می توان از این مصیبت اسلام و مسلمین یاد کرد؟ ای کاش مادرم مرا نزاده بود، یا پیش از این مرده بودم! مصیبت عظمایی که تاریخ بشری نظیر آن را ندیده است. (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از خطبه های خود از هجوم قومی خبر می دهد که نشانه های داده شده از آنها با قوم مغول تطبیق می کند و شارحان نهج البلاغه این خطبه را به قوم مغول و تاتار حمل کرده اند:

«كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَانَ وَجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَ الدِّبَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلِ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ وَ يَكُونُ الْمَفْلِتُ أَقْلَ مِنَ الْمَأْسُورِ.» (۲) گویا قومی را می نگریم که چهره

پی نوشتها:

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۲۹.

۲- خطبه ۱۲۸.

هایشان همچون سپرهای چکش خورده است. دیباج و حریر می‌پوشند اسب‌های اصیل را یدک می‌کشند و آنچنان دستشان در کشتار باز است که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت می‌کنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند. ابن ابی‌الحدید که مانند ابن‌اثیر خود شاهد حمله مغول بوده، خود در شرح این خطبه می‌گوید:

بدان که تحقق این غیبگویی علی (علیه السلام) را ما مشاهده کردیم و این واقعه در زمان ما اتفاق افتاد. مردم از اول اسلام انتظار تحقق آن را داشتند تا اینکه قضا و قدر آن را در زمان ما قرار داد. این قوم همان قوم تاتار است که از شرق دور خروج کردند و لشکر آنها به عراق و شام رسید و با پادشاهان خطا و قیجاق و شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و دیگر شهرهای عجم برخوردی کردند که تاریخ بشری از زمان آدم تاکنون مانند آن را ندیده است... سپس ابن ابی‌الحدید درباره چنگیز و تاتار و مغول و کارهای آنها به طور مشروح بحث می‌کند. (۱)

۵- پیشگویی درباره مهدی (عج)

اندیشه ظهور مصلح کل و اینکه تاریخ بشری به سوی حاکمیت مطلق عدل و حق و حکومت صالحان پیش می‌رود، یک اندیشه اصیل و دیرپاست که ریشه در عمق جان و ژرفای فطرت انسانی دارد. می‌توان گفت که اساس مطلب، مورد تأیید و تصدیق همه ادیان و مذاهب و بسیاری از مکتب‌های جامعه شناسی مادی است. تنها اختلاف در تعیین فرد مشخصی است که این حرکت بزرگ و جهانی را پی‌نوشتها:

۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۱۸.

رهبری خواهد کرد. شیعیان با استناد به روایات معتبری که به صورت گسترده‌ای در کتاب‌های احادیث از معصومین (علیهم‌السلام) نقل شده، معتقدند که این شخص، امام دوازدهم حضرت حجة‌بن‌الحسن العسکری (عج) است که هم اکنون زنده است و هنگامی که زمینه‌های ظهور ایشان فراهم شد به امر خداوند ظهور خواهد کرد و با تاسیس حکومت صالحان، وارث خدا روی زمین خواهد شد.

بحث در این موضوع را به کتاب‌های فراوانی که در این زمینه نوشته شده است موکول می‌کنیم و در اینجا به تناسب مقام، قسمتی از خطبه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را که در نهج البلاغه آمده است نقل می‌کنیم. طی این خطبه ظهور صاحب‌الزمان (عج) و راه و روشی را که دنبال خواهد نمود و حتی غیبت طولانی و مستور بودن ایشان از مردم، پیش‌بینی شده است.

«أَلَا وَ إِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مَنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسَرَّاجٍ مُنِيرٍ وَ يَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحِلَّ فِيهَا رِبْقًا وَ يَعْنِقَ فِيهَا رِقًا وَ يَصْدَعُ شَعْبًا وَ يَشْعَبَ صَدْعًا فِي سِتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يَبْصُرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ ثُمَّ لَيْشَحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنِ النَّصْلُ تَجَلَّى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ يَرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يُغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ. (۱) آگاه باشید آن کس از ما (مهدی (علیه‌السلام)) که آن فتنه‌ها را دریابد، با چراغی روشن‌گر در آن گام می‌نهد و بر همان سیره و روش صالحان رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید، بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق‌جویان پراکنده را گرد هم آورد. این رهبر، پنهان از مردم به سر می‌برد آنچنان که جویندگان، اثر قدمش را نبینند هرچند در یافتن او بسیار جستجو کنند. سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها مهیا می‌گردند همچون مهیا شدن شمشیر به دست تیرگر. چشم اینها با قرآن

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۵۰.

روشنی می‌گیرد و معانی آیات آن به گوششان افکنده می‌شود و صبح و شام از جام حکمت الهی سیراب می‌گردند.

تکرار تاریخ

یکی از مسائل بسیار مهم و زیربنایی در بخش‌های مربوط به فلسفه تاریخ که نتیجه‌های مهمی از آن حاصل می‌شود، مسئله تکرار تاریخ است. آیا تاریخ از قوانین خاصی پیروی می‌کند؟ آیا می‌توان کلیاتی را از حوادث تاریخی انتزاع کرد و آن را تعمیم داد؟ یا اینکه تاریخ یک سلسله رویدادهای منحصر به فردی است که از هیچ قانونی تبعیت نمی‌کند و کشف قاعده‌های کلی جامعه‌شناسی از رویدادهای تاریخی، امکان‌پذیر نیست و کاری بیهوده است.

با بررسی گفته‌های جامعه‌شناسان و دانشمندان فلسفه تاریخ معلوم می‌شود که در مورد این مسئله سه نظریه وجود دارد:

نظریه اول: تاریخ جزء به جزء تکرار می‌شود و هرچه اتفاق افتاده، مجدداً به همان صورت و با همان مشخصات تکرار خواهد شد.

ویرژیل می‌گوید: «کل عالم، به عمد یا تصادف دوباره عیناً به وضعی درخواهد آمد که در گذشته‌های بسیار دور و فراموش شده بوده است و آنگاه تمام حادثه‌هایی که در پی یکدیگر آمده بودند جزء به جزء و به تقدیری جبری، دوباره تکرار خواهند شد.» (۱)

پی‌نوشتها:

۱- ویل دورانت، درس‌های تاریخ، ترجمه احمد بطحائی، ص ۱۳۰.

طرفداران این نظریه افراطی معتقدند که تاریخ تنها منبع تجربی جامعه شناسی است و جامعه شناسی همچون علمی نظری و تجربی است که شالوده تجربی آن از وقایع تاریخی ساخته می‌شود.

نظریه دوم: تاریخ چیزی جز یک سلسله اتفاقات جزئی منحصر به فرد نیست و هرگز نمی‌توان از این رویدادهای جزئی آشفته به یک قاعده کلی دست یافت. بنابراین، نه تنها تاریخ تکرار نمی‌شود؛ بلکه حتی پیدا کردن عامل و انگیزه برای تبیین حرکت تاریخ امکان ندارد. (۱)

کارل پوپر از طرفداران سرسخت این نظریه است و کتاب «فقر تاریخیگری» را در اثبات نظریه خود نوشته است. او می‌گوید: «این امید که روزی بتوانیم قوانین حرکت اجتماع را بیابیم - به همان صورت که نیوتن قوانین حرکت اجسام مادی را یافت - چیزی جز نتیجه همین بدفهمی‌ها نیست چون هیچ حرکت اجتماعی‌ای نیست که از هر جهت، مشابه با حرکت اجسام مادی باشد. بنابراین چنین قوانینی وجود ندارد.» (۲)

همچنین گرهار دایتر می‌گوید: «تاریخ سیاسی عبارت است از تاریخ یک پدیده واحد و غیر مکرر. چنین موضوعات تاریخی‌ای هرگز مجوزی برای درک حقیقت‌های عمومی و کلی نمی‌باشد، زیرا همیشه تازه و منحصر به فرد است.» (۳)

طرفداران این نظریه، ناهمگونی‌های حرکت‌های تاریخ را که با انگیزه‌های متفاوت و نمودهای گونه‌گون صورت می‌گیرد، دلیل بر بی‌قانونی حوادث تاریخی می‌دانند.

گورویچ یکی از آنهاست، او می‌گوید: «در هر جامعه‌ای مبارزات به صورت‌های پی‌نوشتها:

۱- کارل پوپر، فقر تاریخیگری، ترجمه احمد آرام، ص ۵۰.

۲- همان کتاب، ص ۱۲۳.

۳- حمید حمید، علم تحولات جامعه، ص ۲۰۲.

مختلفی تظاهر می‌کند و برای هر بحران، راه حل‌های ممکن مختلفی اظهار می‌شود. همین حقیقت ساده کافی است که نظریه تحولیون را در مظان تردید قرار دهد. (۱)

نظریه سوم: حدی میان دو نظریه بالاست. طبق این نظریه، تاریخ به صورت جزء به جزء و عیناً تکرار نمی‌شود و چنین سخنی بیش از یک تخیل نیست و صورت ایده‌آلیستی غیر واقع بینانه‌ای دارد، ولی تکرار تاریخ به مفهوم جریان مکرر قوانین کلی حاکم بر تاریخ، امری درست است و تاریخ چنین قانون‌های کلی عام را دارد. طرفداران حرکت دوره‌ای و دایره‌ای تاریخ، از قبیل توسیدید، ابن‌خلدون، اشپنگلر و تاین‌بی را باید از جمله معتقدان به این نظریه به شمار آورد.

ویل دورانت پس از نقل سخن ویرژیل که پیش از این نقل شد، می‌گوید:

« تاریخ فقط در کلیات و در قیاسی بزرگ تکرار می‌شود. می‌توان عاقلانه انتظار داشت که در آینده نیز همچون گذشته کشورهای تازه‌ای پیدا شوند و از کشورهای کهن، بعضی از پای درافتند. می‌توان انتظار داشت که تمدن‌های تازه‌ای از شبانی و کشاورزی آغاز کنند و کم‌کم به صورت صنعتی و بازرگانی تحول یابند و ثروتمند و شکوهمند شوند. » (۲)

از آنجا که فطرت و تمایلات و غرایز انسانی تغییرناپذیر است و تاریخ نمی‌تواند آنها را دچار دگرگونی سازد، بنابراین امکان اتفاق افتادن مجدد یک واقعه تاریخی البته با صرف‌نظر از جزئیات قضیه، کاملاً معقول و منطقی است؛ زیرا همان شرایطی که باعث پیدایش آن حادثه در زمان پیشین شده است، امکان تحقق و بازسازی دارد. چون غرایز و آرمانها و خواسته‌های بشری از قبیل

پی‌نوشتها:

۱- ژرژ گوروویچ، طرح مسائل جامعه‌شناسی امروز، ترجمه عبدالحسین نیک‌نگر، ص ۶۴.

۲- درس‌های تاریخ، ص ۱۳۰.

جاه طلبی و لذت جویی و کمال خواهی و مانند آنها که انگیزه وقوع آن حادثه شده است، هنوز هم بر بشریت حاکم است و همچنان حاکم خواهد بود. اگرچه ابزار کار و شیوه های عمل متفاوت باشد.

اگوست کنت پدر جامعه شناسی امروز گفته است: «تاریخ، طبیعت بشر را عوض نمی کند. تقدیمی که به ایستایی داده شده، در حکم تصدیق خصلت جاودانی تمایلاتی است که خاص موجود بشری به عنوان بشر شمرده می شوند.» (۱)

سخن درستی است. انسان امروز در فطرت و طبیعت خود همانند انسان دیروز است و انسانی که در یک جامعه ابتدایی زندگی می کند، طبیعتی همسان با انسان متمدن دارد.

بنابراین، انکار قانونمندی و قانونمداری تاریخ، انکار یک حقیقت انسانی و محرومیت از منابع ارزنده ای است که می تواند در بسیاری از مسائل کارساز و راهگشا باشد.

اکنون به نهج البلاغه باز می گردیم تا ببینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره موضوع مورد بحث چه نظری دارد؟

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِينَ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ.» (۲) بندگان خدا، روزگار بر باقیماندگان همان گونه می گذرد که بر پیشینیان گذشت. آنچه از آن گذشته باز نمی گردد و آنچه در آن است جاویدان نمی ماند. آخرین کارش همچون اولین کار اوست. کارهایش شبیه یکدیگر و نشانه هایش روشن و آشکار است.»

به طوری که ملاحظه می فرمایید، امام عقیده دارد که جریان روزگار برای

پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۰۸.

۲- خطبه ۲۲۶.

نسل حاضر درست مانند جریان آن بر پیشینیان است و کارها مشابه یکدیگر انجام می‌گیرد و این به معنی تکرار تاریخ است. اما در عین حال خاطر نشان می‌سازد که آنچه در گذشته اتفاق افتاده، به همان صورتی که بوده باز نمی‌گردد و جزئیات قابل بازگشت نیست (لایعود ما قد ولی منه) اما در کلیت قضیه، جریانهای عمومی حاکم بر تاریخ که طبق سنت‌های محتوم الهی اتفاق می‌افتد، نه تنها قابل بازگشت هستند؛ بلکه تکرار مجدد آنها حتمی است:

« فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ. (۱) برای هر مدتی نوشته و برنامه‌ای است و برای هر غیبتی بازگشتی است. »

در جای دیگر نهج البلاغه خطاب به مردم می‌فرماید:

« اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَبِيلٍ مَنْ قَدْ مَضَى قَبْلَكُمْ مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَعْمَرَ دِيَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً وَ رِيَاحُهُمْ رَاكِدَةً وَ أَجْسَادُهُمْ بَالِيَةً وَ دِيَارُهُمْ خَالِيَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِيَةً. (۲) »

بدانید ای بندگان خدا، شما و آنچه در آن هستید از این دنیا، در همان راهی قرار دارد که پیشینیان بودند همانها که عمرشان از شما طولانی‌تر، سرزمینشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر بود. صداهايشان خاموش و نیروهایشان بی‌اثر و اجسادشان پوسیده و سرزمینشان خالی و آثارشان مندرس شده است.

در این خطبه که امام در مقام موعظه با مردم سخن گفته است، این حقیقت را متذکر می‌شود که نسل امروز به همان روال نسل دیروز زندگی می‌کند و بر اینان همان خواهد رفت که بر آنان رفته بود. بنابراین، باید از تاریخ پند گرفت و عبرت آموخت و با استفاده از قوانین کلی حاکم بر تاریخ که به طور مداوم تکرار می‌شود، به نفع خود و جامعه استفاده کرد و با نگرشی حکیمانه به سنت‌های

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۰۸.

۲- خطبه ۲۲۶.

الهی در تاریخ و با بررسی درست موفقیت فعلی خود، از آنچه شده است به سوی آنچه باید باشد ره گشود.

و این سخن:

« **اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهٌ**. (۱) از آنچه شده است، به آنچه نشده است پی ببر که کارها مشابه یکدیگرند.

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۳۱.

بخش دوم

عوامل زمینه‌ساز در ساختارهای تاریخی

شکل‌گیری جوامع انسانی

انسان از نخستین روزهایی که قدم در این عالم خاکی نهاد، زندگی جمعی داشته و همراه و همگام با هم‌نوعان خود و بر اساس تقسیم کار و تأمین متقابل نیازهای گوناگون یکدیگر زندگی کرده است و بر اساس همین زندگی جمعی است که خانواده، حکومت، شهرنشینی و همه نهادهای اجتماعی در طول زمان پدید آمده است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چه عامل یا عواملی انسان را به زندگی اجتماعی وادار کرده و چه حقیقتی پشت سر این «واقعیت» نهفته است؟ این سؤال از دیرباز ذهن فیلسوفان و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده و آنان را به طرح و ابراز نظریه‌های گوناگون واداشته است. گاهی درون انسان و آرمانها و غریزه‌های او را مورد کاوش قرار داده‌اند و گاهی انگیزه‌های بیرونی را بررسی کرده‌اند و در نتیجه، نظریه‌های مختلفی به وجود آمده که اهم آنها به قرار زیر است:

۱- انسان در ذات و طبیعت خود گروه‌گراست و میل اجتماعی در درون او ریشه دارد و به تعبیر ارسطو انسان «مدنی بالطبع» می‌باشد. سیسرون متفکر روم باستان چنین می‌گوید:

« علت اصلی به وجود آمدن این‌گونه اجتماع‌ها، ضعف افراد نیست که آنها را به کمک و حمایت همدیگر نیازمند سازد؛ بلکه نوعی روحیه

اجتماعی است که طبیعت در نهاد آفریدگان به ودیعه گذاشته است، زیرا انسان طوری خلق شده که در بهترین و آسوده‌ترین شرایط زندگی باز هم مایل نیست که دور یا جدا از هم‌نوعان خود زندگی کند. « (۱)

۲- روابط خانوادگی و غریزه جنسی عامل اصلی در زندگی اجتماعی انسان است و البته منظور از غریزه جنسی، تنها اعمال شهوت نیست؛ بلکه شامل تشکیل خانواده و به دنبال آن روابط پدری و مادری و خویشاوندی است. فروید و همفکران او این نظر را تقویت کرده‌اند. فروید معتقد است که اعمال غریزه جنسی و مخاطراتی که از این طریق پدید می‌آید، باعث شده که انسانها به یکدیگر نزدیک شوند و تمدن را به وجود آورند. (۲)

۳- ضرورت‌های زندگی و تأمین نیازهای گوناگون بشری موجب شده است که انسان به ناچار به زندگی اجتماعی تن دردهد و به استخدام هم‌نوعان خود بپردازد. احتمالاً اولین بار این نظریه را افلاطون ابراز نمود و بعدها بعضی از فیلسوفان اسلامی مانند فارابی و ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی با اصلاحاتی آن را پذیرفتند. افلاطون گفته است:

« کثرت حوایج موجب می‌شود که عده زیادی از مردم در یک مرکز گرد آیند و با هم معاشر شوند و به یکدیگر کمک کنند و ما این محل تجمع را شهر می‌نامیم. « (۳)

ابن‌خلدون نیز همین نظریه را دارد، ولی او دفاع در مقابل خطرهای را نیز به

پی‌نوشتها:

-
- ۱- مایکل فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، ص ۳۰۹.
 - ۲- اندیشه‌های فروید، ص ۱۰۸. مرحوم علامه طباطبائی نیز به نوعی این نظریه را تقویت کرده است: المیزان، ج ۴، ص ۹۸.
 - ۳- افلاطون، جمهور، ص ۱۱۴.

تأمین نیازها اضافه می‌کند. (۱)

البته نظریه های دیگری نیز درباره منشأ زندگی اجتماعی وجود دارد مانند نظریه های قرارداد اجتماعی و مقابله با خطرهای طبیعی و عقل مکتسب و نظریه های دیگر که به تفصیل در کتاب های جامعه شناسی آمده است.

بارها گفته ایم که جامعه و تاریخ دو روی یک سکه اند. بنابراین، پیدا کردن منشأ زندگی اجتماعی در واقع موجب دستیابی به منشأ پیدایش تاریخ بشری است. به همین دلیل نظریه پردازی در مورد منشأ جامعه، عامل تعیین کننده ای در بینش تاریخی هر شخصی یا مکتبی به شمار می رود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه برخلاف بسیاری از نظریه پردازانی که از آنها یاد کردیم، عامل واحدی را منشأ پیدایش جامعه نمی داند؛ بلکه به عامل های متعددی که برخی عامل درونی و برخی عامل برونی است توجه نموده است و در اینجا نیز - مانند موارد بسیار دیگر - نقش عامل های متعدد را از نظر دور نمی دارد. اساساً شیوه تک سبب بینی در مسائل اجتماعی و فلسفه تاریخ که بسیاری از جامعه شناسان فلسفه تاریخ به آن روی آورده اند، از دیدگاه امام، نادرست و غیر کافی است.

از یک سو، امام به عامل درونی و ذاتی انسان توجه می کند و معتقد است که خداوند در وجود آدم میل خاصی قرار داده است که او را به آبادسازی زمین و در نتیجه به زندگی جمعی وادار می سازد و این میل درونی و غریزه ذاتی از همان آغاز در نهاد آدم ابوالبشر گذارده شد و در نسل او تداوم یافت:

« فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيَقِيمَ الْحَجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ. (۲) آدم را پس از توبه به زمین فرود آورد تا زمین خدا را آباد کند و به وسیله او حجت بر

پی نوشتها:

۱- ابن خلدون، مقدمه، ص ۴۲.

۲- خطبه ۹۱.

بندگان خدا اقامه شود. »

از سوی دیگر، عامل برونی را متذکر می‌شود و یادآوری می‌کند که طبقه‌های گوناگون جامعه بشری از یکدیگر بی‌نیاز نیستند و افراد جامعه به ناچار باید نیازهای یکدیگر را تأمین کنند وگرنه آن جامعه اصلاح نخواهد شد و در نتیجه قابلیت بقا را از دست خواهد داد. به همین دلیل یکی از عوامل پیدایش زندگی اجتماعی انسانها، لزوم برآورده ساختن نیازهای متقابل افراد می‌باشد:

« وَاعْلَمُ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ. (۱) بدان که رعیت، طبقاتی هستند که بعضی از آنها جز به وسیله بعضی دیگر اصلاح نمی‌شوند و بعضی از آنها از بعضی دیگر بی‌نیاز نمی‌شوند. »

بنابراین از دیدگاه امام، عامل پیدایش جامعه از یک طرف میل درونی انسان به تمدن و شهرنشینی و آبادانی و از طرف دیگر تأمین نیازهای متقابل یکدیگر است.

آزادی انسان در ساختن تاریخ

بسیاری از جامعه‌شناسان و دانشمندان فلسفه تاریخ به خصوص از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به بعد و پس از ظهور هگل، مارکس و تاین‌بی در تبیین عامل حرکت تاریخ و اثبات قانونمندی حرکت‌های تاریخی، به نحوی به « جبر اجتماعی » متمایل شدند و با غرور علمی که از ویژگی‌های آن زمان بود، قاطعانه

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۲.

اظهار داشتند که تاریخ به مسیر از پیش تعیین شده خود ادامه می‌دهد و انسان مقهور حرکت تاریخ است و اراده بشری نقش چندانی در آن ندارد. بخصوص مارکس در این زمینه راه افراط را پیموده و تاریخ را به اربابه‌ای تشبیه کرده که هرکس در مقابل آن بایستد زیر چرخ‌های آن له می‌شود. البته این سخن بیشتر جنبه شعاری داشت و سخن «مارکس سیاستمدار» بود، نه «مارکس فیلسوف».

طبق تحقیق آقای دکتر خامه‌ای مطالب مارکس در این زمینه در دو کتاب «ایدئولوژی آلمانی» و «انتقاد بر علم اقتصاد» متفاوت است. (۱)

به گفته گوروویچ:

«... این باور بیشتر ثمره کار مارکسیسم رسمی است. در اینجا باور به خلعت عباراتی احساس برانگیز آراسته می‌شود مانند چرخش‌های خستگی‌ناپذیر چرخ تاریخ، یا پیروزی اجتناب‌ناپذیر کمونیسم که تاریخ آن را تحمیل می‌کند.» (۲)

اریک فروم از راه دیگری وارد می‌شود و مقهور و مجبور بودن انسان را نتیجه انتخاب خود می‌داند. به عقیده او چون انسان نمی‌تواند تنها زندگی کند، ناچار به دیگر هم‌نوعان خود می‌پیوندد و شرایط محیط و قید و بندهای جامعه را می‌پذیرد و بدین گونه انسان برخلاف میل خود از آزادی می‌گریزد. (۳)

به نظر ما ساده‌لوحانه خواهد بود اگر آزادی را به معنای تنهایی بدانیم. بلکه باید گفت پیوستن به جامعه و استفاده از امکانات آن در جهت ایجاد تغییرات مطلوب، نه تنها گریز از آزادی نیست؛ بلکه حتی تنها راه استفاده درست از آزادی است.

پی‌نوشتها:

۱- رجوع شود به دکتر انور خامه‌ای، تجدیدنظر طلبی از مارکس تا مائو، ص ۱۵۸ به بعد.

۲- ژرژ گوروویچ، جبرهای اجتماعی، ص ۵۲.

۳- رجوع شود به اریک فروم، گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند.

در این نوع بینش‌ها دست و بال انسان بسته شده و به دست تقدیر یا همان جبر تاریخ یا جبر اجتماعی سپرده می‌شود و اراده انسانی و استعدادهای درونی او مورد غفلت و بی‌توجهی قرار می‌گیرد یا به آن بهای اندکی داده می‌شود. این مسئله ناشی از عدم شناخت درست انسان است که متأسفانه مکتب‌های مادی گرفتار آن هستند.

اسلام چنین تحقیری را درباره انسان روا نمی‌دارد و انسان را به عنوان موجودی زنده و پرتحرک و صاحب اختیار و آزاد معرفی می‌کند. به نظر اسلام، انسان در ساختن تاریخ و جامعه آزاد است و به دلیل همین آزادی است که در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، مسئولیت دارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با بلندنظری خاص خود انسان را در مقام والایی می‌نشانند و آزادی او را به او گوشزد می‌کند و از او می‌خواهد که با استفاده از امکانات وجودی خود در طریق ساختن جامعه‌ای سعادت‌مند گام بردارد و در این راه از اندیشه و تجربه خود بهره‌گیری کند.

امام در جایی یادآور می‌شود که خداوند امکانات فراوانی در وجود انسان قرار داده است که می‌توان از آنها به عنوان ابزاری مطمئن استفاده کرد:

«ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. (۱) و آن گاه که از روح خود به او (آدم) دمید پس به صورت انسانی درآمد که دارای اندیشه‌هایی است که وی را به تکاپو می‌اندازد. افکاری که به وسیله آن در موجودات تصرف می‌کند و اعضا و جوارحی که به خدمتش می‌پردازد و ابزاری که او را به حرکت وامی‌دارد و شناختی که به وسیله آن میان حق و باطل فرق می‌گذارد.»

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱.

با استفاده از این ابزار مطمئن، انسان می‌تواند عامل‌های هلاک و نجات را بشناسد و راه سلامت و عافیت را بجوید:

«فَطَوَّيْ لِيْ قَلْبٍ سَلِيْمٍ اَطَاعَ مَنْ يَّهْدِيْهِ وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيْهِ وَ اَصَابَ سَبِيْلَ السَّلَامَةِ. (۱) خوشا به حال کسی که دارای قلب سلیمی است و از کسی که او را هدایت می‌کند، تبعیت می‌نماید و از کسی که مایه هلاک او می‌شود دوری می‌جوید و راه سلامت را یافته است.»

به عقیده امام، انسان اختیار و آزادی آن را دارد که خود را از فتنه‌ها و تاریکی‌ها نجات بدهد؛ مشروط بر اینکه راه آن را بشناسد و آن، راه تقواست.

«وَ اَعْلَمُوْا اَنَّهُ مَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلُمِ. (۲) و بدانید کسی که از خدا بترسد و تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه نجاتی از فتنه‌ها و نوری در ظلمت‌ها قرار می‌دهد.»

همچنین در نهج البلاغه عامل‌های شکست و پیروزی جامعه‌ها در موارد متعددی بررسی شده است که در فصل‌های آینده به آنها خواهیم پرداخت. در اینجا این نکته را متذکر می‌شویم که از دیدگاه امام، مردم در ایجاد این عامل‌ها مسئولیت دارند و آنها هستند که آزادانه آن عامل‌ها را به وجود می‌آورند و شکست و پیروزی نتیجه انتخاب و اختیار انسان است. به عنوان مثال به این دو نمونه از سخنان امام که یکی در مورد شکست و خواری و دیگری در مورد پیروزی است، توجه فرمایید:

«وَ قُلْتُ لَكُمْ اَغْزَوْهُمْ قَبْلَ اَنْ يَغْزَوْكُمْ فَوَاللّٰهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ اِلَّا ذُلًّا فِتْوَا كَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ. (۳) پس به شما گفتم که با دشمنان بجنگید پیش از پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۲۱۴.

۲- خطبه ۱۸۳.

۳- خطبه ۲۷.

آنکه آنها با شما بجنگند؛ زیرا به خدا قسم هیچ قومی در خانه خود مورد حمله قرار نمی‌گیرد مگر اینکه خوار می‌شود. اما شما سستی کردید و خذلان را پذیرا شدید. »

« الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَخَصُّصِ الْأَسْرَارِ. (۱) پیروزی با احتیاط به دست می‌آید و احتیاط در به کار انداختن اندیشه است و درست اندیشیدن در گرو حفظ اسرار است. »

برخلاف نظر مکتب‌های مادی بخصوص مارکسیسم که انسان را در مقابل حرکت تاریخ مقهور می‌داند و هرگونه کوشش او را بیهوده می‌انگارد، امام تلاش و کوشش انسان را عاملی تعیین کننده می‌داند:

« وَ لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ. (۲) حق را جز با تلاش و کوشش نمی‌توان به دست آورد. »

پیکار دائمی حق و باطل

تاریخ بشریت با حوادث گوناگون و کش و قوس‌های بسیار خود، همواره صحنه نبرد دائمی نیروهای حق و باطل بوده است. نبرد بی‌امانی که از رویارویی حق و باطل و خیر و شر و درست و نادرست منشأ گرفته و اینک نیز ادامه دارد. درست است که حق و باطل دو مفهوم انتزاعی و قرار دادی است و معیارهای آن در بینش‌های مختلف و مکتب‌های فکری گوناگون تفاوت می‌کند، اما به هر پی‌نوشتها:

۱- قصار ۴۸.

۲- خطبه ۲۹.

حال با توجه به مستقلات عقلی و معیارها و ضابطه های مشترکی که نوع انسانها به سائقه عقل و فطرت آنها را می پذیرند، می توان در مفهوم حق و باطل به نحوی به توافق رسید و اگر چنین توافقی دست نداد، واضح است که منظور ما از حق و باطل در این بحث مفهوم های تعریف شده در مکتب انبیای الهی است که معیارهای خاص خود را دارد.

در هر حال حق و باطل یا خیر و شر در طول تاریخ همواره روی در روی هم بوده و هر کدام طرفداران و مبلغانی داشته اند و بسیاری از درگیری ها و جنگ ها در اثر تضاد میان حق و باطل رخ داده که گاهی به پیروزی آن و گاهی به پیروزی این انجامیده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این حقیقت را با ظرافت خاصی بیان می کند و حاکمیت متناوب حق و باطل را در قرون و اعصار خاطرنشان می سازد و بخصوص این مطلب امیدوار کننده را متذکر می شود که هرچند طرفداران حق اندک باشند، باز هم احتمال پیروزی آنان بر اهل باطل بعید نیست.

« حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ قَلْبَيْنِ أَمِيرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ وَ لَيْنَ قَلَّ الْحَقُّ قَلْبَرَمًا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ. (۱) » حقی است و باطلی و برای هر کدام اهلی است پس هرگاه باطل حکومت کند، از دیرباز این اتفاق افتاده است و اگر حق کاستی گیرد، احتمال آن می رود. بسیار کم اتفاق می افتد که چیزی که رفته است بازگردد. »

در بیان دیگری، طرفداران حق را مخاطب قرار می دهد و از آنها می خواهد که هرگز از این جهت که احياناً در اقلیت قرار دارند و از امکانات کمتری برخوردارند، وحشت نکنند و دچار یأس و دلتنگی نشوند. این مسئله، وحشت آور

پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۶.

است که انسان در راه باطل گام بردارد:

« أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ. (۱) ای مردم! در طریق حق به دلیل کمی طرفداران آن وحشت نکنید. »
« لَا يُؤْنَسَنَّ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ. (۲) جز حق چیزی مایه انس تو نباشد و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد. »

از این سخنان امام چنین برمی آید که کثرت یا قلت طرفداران و هواخواهان یک فکر و مکتب نمی تواند ضابطه ای برای درستی و نادرستی آن باشد و چنان نیست که اگر اکثریتی خواستار چیزی شدند و به دنبال هدفی رفتند، الزاماً حق با آنهاست و اقلیت به راه خطا می روند. بلکه برعکس ممکن است اقلیتی با آگاهی خاصی هدفی را دنبال کنند که حق است و خیر و صلاح با آن مطابقت می کند. بنابراین نه انبوهی جمعیت نشانه حقانیت است و نه کم بودن طرفدار دلیل تباهی و فساد است. اریک فروم درباره سلامت جامعه به درستی گفته است:

« آنچه طرز تفکر یک جامعه را به بیراهه می کشاند، تأیید عمومی افکار و تصورات آنان است. مردم ساده لوح تصور می کنند که شرکت اکثریت مردم در یک فکر یا احساس، دلیل ارزشمند بودن آن است و جز آن حقیقت دیگری در میان نیست. این تأیید هیچ گونه مبنای منطقی ای برای سلامت روان ندارد. همان طور که ممکن است دو نفر دارای یک فکر نادرست مشترک باشند، امکان دارد که میلیون ها نفر نیز در داشتن یک فکر نادرست شریک باشند. » (۳)

پی نوشتها:

۱- خطبه ۲۰۱.

۲- خطبه ۱۳۰.

۳- اریک فروم، جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، ص ۳۰.

واقعیت این است که در تمام زمانها طرفداران حق در اقلیت بوده‌اند ولی هواخواهان باطل جمعیت بیشتری داشته‌اند و این در حالی است که انسان بر اساس فطرت پاک خود حق را دوست می‌دارد و باطل را طرد می‌کند. پس چگونه انسان برخلاف میل فطری و ذاتی خود گام برمی‌دارد و بیشتر به سوی شر و فساد کشیده می‌شود و باطل را انتخاب می‌کند؟

با استفاده از بیانات امام در نهج البلاغه، به این سؤال می‌توان به دو گونه پاسخ داد:

الف: باطل هرگز خود را بی‌پرده و عربان نشان نمی‌دهد؛ بلکه همیشه در پوششی از حق و با چهره‌ای موجه و معصوم جلوه می‌کند و آنچه از باطل عرضه می‌شود در واقع باطل صرف نیست؛ بلکه آمیزه‌ای از حق و باطل است که فریبکارانه ارائه شده و رونق بازار یافته است.

امام این حقیقت بلند را با بیانی که خاص خود اوست، چنین فرموده است:

«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرْتَدِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُوءَخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيَمَزْجَانِ فَهَنَالِكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى. (۱) اگر باطل به طور کامل از حق جدا گردد، برای آنها که در جستجوی حق هستند، پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از پوشش باطل خلاص شود، زبان معاندان از آن قطع می‌گردد؛ ولی قسمتی از این و قسمتی از آن را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. اینجاست که شیطان بر دوستان خود غلبه می‌کند و تنها کسانی که مورد رحمت خداوند قرار گرفته‌اند، نجات پیدا می‌کنند.»

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۵۰.

بدین‌سان، آمیختگی حق با باطل و خدعه و نیرنگ به کار گرفته شده در این شگرد ماهرانه، باطل را قابل عرضه می‌کند و سبب می‌شود که جمعیت به سوی آن جلب شوند. در چنین شرایطی وظیفه حق‌پرستان این است که با موشکافی، حق را از باطل جدا سازند تا مردم چهره کریه باطل را بی‌نقاب و عریان تماشا کنند و از آن دوری جویند. این کاری است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را انجام می‌دهد:

« وَ اَيُّمُ اللّٰهِ لَا بُقْرَنَ الْبَاطِلَ حَتّٰى اُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهٖ. (۱) به خدا سوگند شکم باطل را می‌شکافتم تا حق را از درون آن خارج سازم. »
« فَلَا نَقْبَنَّ الْبَاطِلَ حَتّٰى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهٖ. (۲) باطل را می‌شکافیم تا حق از درون آن خارج شود. »

به عقیده امام یکی از هدف‌های بعثت و رسالت انبیاء نیز همین است. آنها با تلاش‌های پیگیر و رهنمودهای روشن‌گرانه خود حق را به وضوح نشان دادند و در نتیجه نیروهای باطل سرکوب شدند و هیبت گمراهان از بین رفت. امام در توصیف پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و در مقام بیان مأموریت‌های آن بزرگوار می‌فرماید:

« وَ الْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ الدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْاَبَاطِلِ وَ الدَّامِعِ صَوْلَاتِ الْاَضَالِيلِ. (۳) او کسی است که حق را به حق آشکار کرد و لشکرهای باطل را دفع نمود و صولت گمراهان را درهم شکست. »

ب: طرفداری از حق و التزام به آن دشوار است؛ زیرا این کار برای انسان تعهدهایی به وجود می‌آورد که با نفس راحت‌طلب انسان سازگاری ندارد. اما پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۰۴.

۲- خطبه ۳۳.

۳- خطبه ۷۲.

باطل چنان نیست. اهل باطل هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی برای خود نمی‌بینند، آنان عنان نفس را رها کرده‌اند و در اعمال شهوت‌ها و جاه‌طلبی‌ها برای خود محدودیتی قایل نیستند. اگر آدمیزاد، ارزش‌ها و اصالت‌های انسانی را کنار بگذارد و زندگی حیوانی را برگزیند، طرفداری از حق برای او دشوار خواهد بود. بنابراین، یکی دیگر از علل کثرت پیروان باطل و قلت پیروان حق، دشواری طرفداری از حق و آسانی طرفداری از باطل است. امام ضمن بیان این حقیقت، تحمل آن دشواری را شیرین و گوارا و برخورداری از این آسانی را دردآور و مشکل‌آفرین می‌داند:

« **إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ** (۱) همانا حق، سنگین اما گواراست و باطل، سبک اما بلاخیز و مرگ‌آور است. »

طبق این بیان، باطل هرچند هم آسان و فریبنده باشد، عاقبت خوشی ندارد و سرانجام از بین خواهد رفت و همانند باتلاقی متعفن و بیماری‌زا و آلوده است ولی حق با همه دشواری‌ها چون مطابق با اساس خلقت است گوارا و پابرجاست. به تعبیر قرآن، باطل مانند کف روی آب است که بالاخره هیچ و پوچ خواهد شد و حق مانند باران رحمتی است که در زمین فرومی‌رود و مردم از آن برخوردار می‌شوند. (۲)

و سخن آخر:

« **مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ**. (۳) آن کس که با حق دربیفتد، زمین می‌خورد. »

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۳۷۶.

۲- رجوع شود به: سوره رعد، آیه ۱۷. « **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ** »

۳- قصار ۴۰۸.

زمینه های سازندگی

برای ساختن یک جامعه سعادت‌مند و ایده‌آل چه باید کرد؟ این سئوالی است که همیشه و همه‌جا مطرح است و انسان برای یافتن پاسخ درست آن در طول تاریخ تلاش بسیاری کرده و دست به تجربه های تلخ و شیرین فراوانی زده است. هر مکتبی متناسب با جهان‌بینی خاص خود به این سئوال، پاسخ‌های متفاوت و حتی متضادی داده است که بشر را دچار آشفتگی و سردرگمی کرده است. اما به هر حال این حقیقت روشن شده است که سعادت خود به خود و بدون ایجاد زمینه به دست نمی‌آید و برای ساختن یک جامعه سعادت‌مند باید زمینه های لازم فراهم شود.

اولین گام در ایجاد زمینه های سازندگی، ارزیابی امکانات موجود و استفاده صحیح از آن و گام بعدی برطرف کردن موانع راه است. واضح است که برداشتن چنین گام‌هایی در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که انسان عقل و هوش و درایت خود را به کار گیرد و از داده ها و تجربه های تاریخ هم استفاده کند آن‌گاه اندیشیده قدم بردارد.

«تاریخ امکاناتی در اختیار انسان قرار می‌دهد تا شریفترین بخش طبیعت خود را عملی کند و شکفتگی تدریجی تمایلات دگرخواهانه را تسهیل گرداند. تاریخ همچنین این امکان را در اختیار بشر می‌گذارد که به حد کافی هوش خود را به عنوان رهنمای عملی خود به کار گیرد.» (۱)

پی‌نوشتها:

۱- ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ص ۱۱۵.

استفاده از هوش و تجربه های تاریخی هنگامی میسر می شود که انسان خود را بشناسد و ارزش خود را بداند و از توانایی ها و استعداد های نهفته در درون خود اطلاع داشته باشد. وگرنه انسانی از خود بیگانه و رها شده در کویر طبیعت خواهد بود که نمی تواند درباره سرنوشت خود بیندیشد و تصمیم بگیرد.

اریک فروم می گوید:

« انسان از خودبیگانه نمی تواند سالم باشد، چون خود را شیء و سرمایه ای تلقی می کند که باید به وسیله خود یا دیگران اداره شود و مورد استفاده قرار گیرد، لذا از نفس خود بی خبر است. » (۱)

به همین دلیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تأکید بسیار و با تعبیرهای مختلف انسان را به شناختن خود دعوت می کند و از خود بیگانگی را مساوی نابودی می داند:

« هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ. (۲) هلاک شد آن کس که ارزش خود را نشناخت. »

« وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا اَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ. (۳) برای انسان این نادانی بس است که قدر خود را نشناسد. »

« فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ نَفْسَهُ يَكُونُ يَقْدِرُ غَيْرَهُ أَجْهَل. (۴) کسی که ارزش خود را نمی داند، به ارزش دیگران نادان تر خواهد بود. »

بنابراین، لازم است که انسان خود و امکانات و توانایی های خود را بشناسد. در غیر این صورت دیگران بر سرنوشت و سرمایه های او مسلط خواهند شد و

پی نوشتها:

۱- اریک فروم، جامعه سالم، ص ۴۳۶.

۲- قصار ۱۴۹.

۳- خطبه ۱۶.

۴- نامه ۵۳.

لذا می‌بینیم در طول تاریخ گروه‌هایی تحت استعمار و استضعاف قرار گرفته‌اند که خود را نشناخته‌اند و هنگامی که به توانایی‌های خود پی برده‌اند، زنجیرهای اسارت را پاره کرده و به رتبه و منزلتی که شایستگی آن را داشته‌اند رسیده‌اند. به طور نمونه می‌توان قوم بنی‌اسرائیل را نام برد.

از دیدگاه امام هر حرکتی باید اندیشیده و از روی آگاهی باشد وگرنه ره به جایی نخواهد برد و چیزی جز اتلاف وقت و ضایع کردن امکانات نخواهد بود:

« فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ. (۱) کسی که بدون آگاهی به عمل می‌پردازد مانند کسی است که از بیراهه می‌رود و چنین شخصی هرچه جلوتر می‌رود از سرمنزل مقصود دورتر می‌شود. اما کسی که از روی آگاهی عمل می‌کند، همچون رهروی است که در راهی روشن قدم برمی‌دارد. انسان باید خوب بنگرد که آیا پیش می‌رود یا به عقب برمی‌گردد. »

هنگامی که حرکت از روی بصیرت و آگاهی انجام گیرد، احتیاط‌های لازم نیز به عمل خواهد آمد و جوانب امر بررسی خواهد شد تا هدف‌های مورد نظر آسانتر و زودتر تحقق یابد:

« وَ نَاطِرٌ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ. (۲) عاقل با چشم دل خود پایان کار را می‌نگرد و پستی و بلندی آن را می‌شناسد. »
« الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ. (۳) پیروزی با احتیاط است و احتیاط با به کارگیری اندیشه است و اندیشه در حفظ اسرار پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۵۴.

۲- خطبه ۱۵۴.

۳- قصار ۴۸.

است. »

البته باید توجه داشت که این مطالب همه در صورتی است که شرایط لازم برای ایجاد زمینه سازندگی وجود داشته باشد که مسئولیت‌آور و تکلیف‌ساز است. اما اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که واقعاً هرگونه توانایی از او سلب شد، دیگر تکلیفی بر عهده او نیست و باید منتظر رویدادهای بعدی باشد.

به این سخن امام توجه کنید:

« إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنا فَمَتَى مَلَكَنا مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلَفْنَا وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَنا. (۱) با وجود خداوند، در حقیقت ما مالک چیزی نیستیم و مالک نمی‌شویم مگر آنچه را که به ما تملیک کند. پس هرگاه چیزی را که او مالک واقعی آن است به ما تملیک نمود، آن وقت ما را به وظایفی مکلف می‌کند و هرگاه آن را از ما گرفت، تکلیف خود را نیز از ما برمی‌دارد. »

اما اگر شرایط فراهم باشد و نیروها در کنار هم قرار گیرند و توانایی‌ها و امکانات به خوبی مورد استفاده واقع شود و جامعه آگاهی و بصیرت لازم را داشته باشد و اراده‌ها متمرکز گردد، پیروزی و سرافرازی سرنوشت محتوم آن جامعه خواهد بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره یکی از امت‌های گذشته که پس از تحمل مرارت‌ها و فشارها و ناراحتی‌های بسیار، با استفاده از امکانات خود به مرحله بهره‌مندی و عزت رسید، بیان زیبا و امیدوارکننده‌ای دارد:

« فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً وَ الْأَهْوَاءُ مَوْءَتِلَفَةً وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَ مُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ. (۲) پس بنگرید آنها

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۴۰۴.

۲- خطبه ۱۹۲.

چگونه بودند هنگامی که جمعیت‌هایشان متحد و دل‌هایشان معتدل بود. دست‌هایشان پشتیبان هم و شمشیرهایشان یاری کننده یکدیگر بود. دیدها نافذ و اراده ها یکی بود. آیا آنها مالک اقطار زمین نشدند و آیا زمامدار جهانیان نگشتند؟»

آنچه گفته شد، نخستین گام در ایجاد زمینه برای سازندگی و پیروزی است. مرحله بعد برطرف ساختن موانع راه و از بین بردن نیروهای مزاحم و مقاوم است که بسیار کارساز و در عین حال دشوار است. بدون شک پیروزی و سازندگی هر جامعه‌ای، منافع گروهی را به خطر می‌اندازد و در نتیجه آنها مقاومت خواهند کرد و از هر فرصتی برای درهم کوبیدن طرف مقابل استفاده خواهند نمود. اینجاست که باید خوش‌خیالی را کنار گذاشت و با تمام قدرت در مقابل نیروهای مزاحم ایستادگی کرد.

علی (علیه السلام) در این مورد هم هشدارهای لازم را می‌دهد و فریب و نیرنگ دشمن را گوشزد می‌کند و یادآور می‌شود که نباید دشمن را دست کم گرفت و از نیرنگ‌های او غافل شد:

« أَنْتُمْ تَكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ وَ تَنْتَقِصُ أَطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ غُلِبَ وَ اللَّهُ الْمَتَّخَذُونَ. (۱) بر ضد شما نقشه ها کشیده می‌شود اما شما نقشه نمی‌کشید، دشمن شهرهای شما را می‌گیرد و شما به خشم نمی‌آیید، دیده دشمن برای حمله به شما نمی‌خواهد اما شما در غفلت و بی‌خبری هستید. به خدا قسم شکست نصیب کسانی است که همدیگر را خوار کنند. »

« وَ لَا تَتَأَفَّلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُوا بِالْخَسَفِ وَ تَبْؤُوا بِالذَّلِّ وَ يَكُونُ نَصِيبُكُمْ الْأَخْسَ وَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرَقُّ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ. (۲) سستی و تنبلی نکنید که پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۳۴.

۲- نامه ۶۲.

زیردست خواهید شد و تن به ذلت خواهید داد و بهره شما از زندگی از همه ناچیزتر خواهد شد. مرد جنگ همیشه بیدار است و کسی که بخوابد، دشمن از تعقیب او نخواهد خفت. »

« **وَاللّٰهُ اِنَّ اَمْرًا يُمْكِنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَغْرُقُ لَحْمَهُ وَ يَهْشِمُ عَظْمَهُ وَ يَقْرِئُ جِلْدَهُ لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ.** (۱) به خدا قسم کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند تا گوشتش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ و قلب او ناتوان است. »

امام در جایی دیگر توصیه می‌کند که برای دفع دشمن نباید به انتظار نشست؛ بلکه لازم است که پیشقدم شد و قبل از آنکه دشمن حرکتی انجام بدهد، او را سرکوب کرد. در غیر این صورت دشمن قدم به خانه می‌گذارد و این ذلت و خواری است:

« **اغْزَوْهُمْ قَبْلَ اَنْ يَغْزَوْكُمْ فَوَاللّٰهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ اِلَّا ذَلُّوا.** (۲) با آنها بجنگید پیش از آنکه با شما بجنگند؛ زیرا به خدا قسم هیچ قومی در خانه خود مورد حمله قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه به ذلت و خواری کشیده می‌شود. »

مسئولیت روشنفکران

یکی از گروه‌هایی که در ساختار تاریخی جامعه‌های بشری نقش تعیین

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۳۴.

۲- خطبه ۲۷.

کننده‌ای داشته است، گروه روشنفکران و دانیان جامعه می‌باشد. این گروه به دلیل داشتن علم و آگاهی و درک مصالح و مفاسد جامعه، مسئولیت سنگینی به عهده دارند و باید به مردم آگاهی بدهند و فکر و اندیشه آنها را در جهت شناخت مصالح واقعی خود پرورش دهند و راه درست حرکت و سازندگی را به آنان یاد بدهند و آنها را از نیرنگ‌ها و شیطنت‌های مخرب و استعمارگر آگاه کنند.

البته همه مردم در مورد جامعه خود مسئولیت دارند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». همه شما چوپانید و همه شما مسئول رعیت خود هستید.

هیچ‌کس نباید بی‌توجه باشد و هرکس به نوبه خود باید در مسائل جامعه احساس تعهد کند و حتی اظهارنظر نماید. به گفته افلاطون:

«وقتی از مسائل مملکت و امور سیاست بحث می‌شود - که عدالت و عفت اساس آن است - هرکسی حق سخن گفتن و اظهار نظر دارد. این امری طبیعی است و هرکس باید این فضایل را دارا باشد وگرنه اجتماع برجا نمی‌ماند.» (۱)

حضرت علی (علیه السلام) در مورد مسئولیت همگانی افراد جامعه می‌فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ.» (۲) از خدا بترسید در مورد بندگان و شهرهایش، زیرا شما مسئول هستید حتی در قبال ساختمانها و حیوانات.

این درست است، اما در میان افراد اجتماع، دانیان و روشنفکران مسئولیت

پی‌نوشتها:

۱- افلاطون، پنج رساله (پروتاگوراس)، ترجمه محمود صناعی، ص ۱۸۴.

۲- خطبه ۱۶۷.

ویژه‌ای دارند. آنها باید با ایجاد خط فکری صحیح، جامعه را در مسیر سعادت و سازندگی قرار بدهند و نیروی عظیم توده‌های مردمی را کشف و استخراج کنند و آن را در ساختن جامعه‌ای آزاد و آباد به کار گیرند و اگر چنین نکنند به رسالت و تعهد خود عمل نکرده‌اند و در پیشگاه خدا و تاریخ مسئول خواهند بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسئولیت دانایان و روشنفکران جامعه را در موارد متعددی گوشزد می‌کند و آنها را به انجام رسالتی که بر عهده دارند فرا می‌خواند. به عقیده امام، خداوند این رسالت را بر عهده دانایان گذاشته است و شانه خالی کردن از آن مؤاخذه و مجازات الهی را در پی خواهد داشت:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كِظَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا. (۱) آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود که جمعیت بسیاری گرد من جمع شدند و با وجود آنها حجت بر من تمام شد و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانایان جامعه گرفته است که در مقابل پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌کردم.»

در جای دیگر حقوقی را که مردم بر گردن آن حضرت دارند برمی‌شمارد که یکی از آنها دادن آگاهی‌های لازم به مردم و نجات آنها از جهل و نادانی است، وظیفه‌ای که هر عالم و دانایی بر عهده دارد:

«فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى فَالْنَّصِيحَةَ لَكُمْ وَ تَوْفِيرَ قَيْنِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمَكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبَكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. (۲) و اما حق شما بر من آن است که شما را نصیحت کنم و بیت‌المال را در اختیار شما بگذارم و شما را تعلیم دهم تا از جهل

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۳.

۲- خطبه ۳۴.

نجات پیدا کنید و تربیتتان کنم تا آگاهی یابید. »

از نظر امام بالاترین خطر برای یک جامعه، غلبه جهل و نادانی و چیره شدن جاهلان است و افراد روشنفکر و آگاه باید در مقابل این خطر بایستند و از آن بترسند:

« لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عليه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ. (۱) موسی بر جان خود نترسید؛ بلکه از این ترسید که نادانان و گمراهان غلبه و دولت پیدا کنند. »

برای مقابله با خطر چیرگی جهل و نادانی، امام لازم می‌داند که هر فرد برای خود پیشوا و رهبری انتخاب کند که از نور علم او زندگی خود را روشن سازد و حتی به فرمانداران خود دستور می‌دهد که همواره با علما و حکما و دانشمندان همنشینی کنند:

« أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. (۲) آگاه باشید برای هر رهروی پیشوایی لازم است که به او اقتدا کند و از نور علم او روشنی بگیرد. »

« وَ أَكْثَرُ مَدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِك. (۳) با دانشمندان زیاد به گفتگو بنشین و با حکما و اندیشمندان بسیار صحبت کن. این بحث و گفتگوها درباره اصلاح وضع کشورت باشد. »

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۴.

۲- نامه ۴۵.

۳- نامه ۵۳.

حکومت و رهبری

یکی از پدیده‌های بسیار مهم که نقش اساسی و شاید اساسی‌ترین نقش را در تحولات جامعه بشری دارد، مسئله حکومت و رهبری و نظام حاکم بر مردم است.

ظهور و سقوط حکومت‌های گوناگون در عین حالی که خود بر اثر پیدایش عوامل و شرایط مخصوصی بوده، عامل پیدایش شرایط جدید و موقعیت‌های تازه‌ای گردیده و باعث دگرگونی در ارگانهای مختلف جامعه شده است.

قسمت مهمی از تاریخ مدون بشری اختصاص به همین موضوع دارد و نشان می‌دهد که چگونه فردی یا گروهی با استفاده از شرایط موجود یا ایجاد آن شرایط، حاکمیت یافته‌اند و جامعه جدیدی به وجود آورده‌اند و چگونه برای حفظ قدرت یا گسترش آن با مخالفان داخلی و خارجی خود جنگیده‌اند.

لزوم حکومت و تشکیلات حکومتی برای جامعه امری روشن و مسلم است و تمام عقلای عالم با هر نوع طرز تفکری که داشته‌اند در این مسئله تردید نکرده‌اند، جز تعدادی اندک از آنارشویست‌ها و نیز گروهی از خوارج که حکومت را نفی می‌کنند. درحالیکه انسان یک موجود اجتماعی است و همین مسئله ضرورت برقراری نظام حکومتی را روشن می‌سازد. حتی بعضی از حیوانات زندگی اجتماعی دارند و نوعی حکومت در میان آنها برقرار است.

همان گونه که انسان نمی‌تواند از فواید زندگی اجتماعی صرف نظر کند، بدون داشتن حکومت نیز نمی‌تواند به زندگی خود ادامه بدهد. حتی در اجتماع کوچک خانواده باید یکی از اعضای خانواده که معمولاً مرد خانه است، سرپرستی و

گردانندگی خانواده را به عهده بگیرد.

از آنجا که بشر در طبیعت خود، افزون طلب و خودخواه است، بدون داشتن حکومت و نظام به طرف ظلم و تجاوز کشیده می شود. زورمندان ضعفا را پایمال می کنند و آنگاه در میان خود زورمندان هم جنگ و ستیز درمی گیرد. بدین ترتیب، جامعه دچار هرج و مرج می شود و قابلیت بقا را از دست می دهد و اگر همه جا چنین باشد، پایه های زندگی اجتماعی فرو می ریزد و به قول ابن خلدون در نهایت، نسل بشر از بین می رود. (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل گروه خوارج که با دادن شعار « لا حکم الا لله » و برداشت انحرافی از این جمله به طور کلی حکومت و رهبری را نفی می کردند، با این جملات لزوم حکومت برای جامعه بشری و فواید آن را متذکر شده است:

« وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ. (۲) » به ناچار مردم باید زمامداری داشته باشند خواه نیکوکار خواه بدکار، تا مؤمنان در سایه حکومت او به کار خویش مشغول و کافران هم بهره مند شوند و خداوند مدت معین را برساند و نیز به وسیله آن حکومت، بیت المال جمع آوری گردد و با دشمن جنگ شود. جاده ها امن و امان و حق ضعیف از قوی گرفته شود تا اینکه نیکوکاران در آسایش و از دست بدکاران در امان باشند.

طبق این بیان، داشتن حکومت فاسد از نداشتن هیچ نوع حکومتی بهتر است؛ زیرا که همین حکومت فاسد به هر حال نوعی نظم و ثبات در جامعه ایجاد پی نوشتها:

۱- ابن خلدون، مقدمه، ص ۱۸۷.

۲- خطبه ۴۰.

می‌کند. حال، اینکه مردم باید برای خود حکومت صالحی را برگزینند، موضوع دیگری است.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که حکومت و رهبری از لحاظ شکل و نظام انواع و اقسامی دارد مانند حکومت بر اساس عقیده (تئوکراسی)، حکومت اشراف (آریستوکراسی)، حکومت مردم بر مردم (دموکراسی) و در تقسیم‌بندی دیگری حکومت دیکتاتوری، حکومت سلطنتی مشروطه، حکومت جمهوری و مانند آنها. فیلسوفان و اندیشمندان و جامعه‌شناسان برای هر یک از انواع حکومت‌ها فایده‌ها و ضررهایی ذکر کرده‌اند و هر گروه یکی از آنها را بر دیگری ترجیح داده است. اما حقیقت این است که شکل حکومت چندان مهم نیست، آنچه مهم است عملکرد حکومت و طرز رفتار هیأت حاکمه با مردم است؛ زیرا غالباً مردم شکل جمهوری را بر نظام‌های دیگر ترجیح می‌دهند.

در بعضی از کشورها شکل حکومتی سلطنتی است، اما در عین حال تمام تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در دست مردم و نمایندگان مردم است و در بعضی از کشورها شکل حکومت جمهوری است، در عین حال بدترین نوع استبداد و دیکتاتوری اعمال می‌شود و تمام مراکز قدرت در دست یک نفر است. بعضی نیز حکومت مشروطه سلطنتی را بر انواع دیگر حکومت ترجیح می‌دهند اما دیدیم که این نوع حکومت در کشور ما به چه استبداد مطلق کشیده شد.

بنابراین، شکل حکومت مهم نیست؛ زیرا که قانون هر قدر هم خوب و مفید باشد در دست مجریان ناصالح، بی‌فایده و حتی زیان‌آور خواهد بود. لذا در اسلام قالب خاصی برای حکومت از آن نوع که در کتاب‌های فلسفه و جامعه‌شناسی آمده، تعیین نشده است. حتی حکومت اسلامی را نمی‌توان از نوع تئوکراسی به حساب آورد زیرا اقلیت‌های غیرمسلمان هم می‌توانند در پناه حکومت اسلامی زندگی کنند و آزادانه به رسوم و آداب دینی خود عمل نمایند. آنچه در اسلام

مطرح است صفات حاکم و شرایط ویژه امام است که باید عدالت اجتماعی را برقرار کند و پاسدار حقوق مردم باشد. می‌توان گفت که حکومت اسلامی حکومت حق و عدل است، حال به هر شکلی که این ارزش‌ها حاکمیت یابد تفاوت نمی‌کند.

با مراجعه به نهج البلاغه می‌بینیم که امام درباره حاکم و والی و زمامدار مسلمین مطالب فراوانی بیان کرده است که بیشتر آنها راجع به صفات و ویژگی‌های حاکم و وظایف اوست. اینک به چند عبارت توجه فرمایید.

« إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغِبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ. (۱) سزاوارترین شخص برای خلافت، قوی‌ترین مردم نسبت به آن و داناترین مردم به فرمانهای خداست. پس اگر آشوبگری، فتنه‌انگیزی کند از او خواسته شود که به حق بازگردد و اگر امتناع کرد با او جنگ شود. »

« وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ. (۲) و این پرچم را جز افراد بینا و با استقامت و آگاه به موارد حق بر دوش نکشد. »

« إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ الْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَ الْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّيْهَا وَ إِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا. (۳) امام و پیشوا غیر از آنچه از طرف خدا مأمور است وظیفه‌ای ندارد: کوشش در دادن پند و اندرز، جدیت در خیرخواهی، احیای سنت و اقامه حدود بر مستحقانش و رساندن حق بر صاحبش. »

« مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۷۳.

۲- خطبه ۱۷۳.

۳- خطبه ۱۰۵.

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ. (۱) کسی که خودش را در مقام پیشوایی مردم قرار داده، لازم است پیش از آنکه به تعلیم دیگران بپردازد، به تعلیم خویش مشغول شود و باید بیشتر با عمل خود تأدیب کند تا با زبانش. «

از دیدگاه امام، حکومت بر مردم به خودی خود چیز مطلوبی نیست و هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد مگر اینکه با استفاده از قدرت حکومت، حق مظلومان از ظالمان گرفته شود و باعث اصلاح حال مردم، ایجاد آسایش و رفاه برای آنان، اجرای حدود الهی و حاکمیت دادن به ارزش‌های الهی در میان مردم باشد. به همین دلیل هنگامی که مردم با آن حضرت بیعت کردند و حکومت و زمامداری مسلمین به عهده ایشان گذاشته شد، بارها نگرش ویژه خود را درباره حکومت بیان نمود و متذکر شد که حکومت را هرگز به دلیل حب جاه و ریاست نپذیرفته است و حتی آن را بی‌ارزش‌تر از لنگه کفشی کهنه یا آب بینی گوسفندی می‌داند؛ بلکه حکومت را تنها به دلیل خدمت به مردم و اجرای حدود و احیای سنت‌های الهی قبول کرده است:

« **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ قِيَّامَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ نُقَامَ الْمُعْظَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ.** (۲) پروردگارا تو خود می‌دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که سلطنتی به دست آوریم و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم؛ بلکه به این دلیل بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را بازگردانیم و شهرهایت را اصلاح کنیم تا بندگان ستم‌دیده تو در امان باشند و حدود تعطیل شده تو اقامه گردد. »

ابن عباس نقل می‌کند: در منزل ذی‌قار به حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۷۳.

۲- خطبه ۱۳۱.

رسیدم درحالیکه ایشان کفش خود را رفو می‌کرد. به من فرمود: « ارزش این کفش چقدر است؟ » گفتم: « هیچ قیمتی ندارد. » فرمود:

« **وَاللّٰهُ لَیْهِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اِمْرَتِكُمْ اِلَّا اَنْ اَقِیْمَ حَقًّا اَوْ اُدْفَعَ باطلا.** (۱) به خدا قسم، این (چیز بی‌ارزش) برای من از حکومت بر شما محبوبتر است مگر اینکه حقی را به پا دارم یا باطلی را از بین ببرم. »

امام در مورد کسانی که حکومت را هدف خود قرار داده‌اند و از قدرت آن سوءاستفاده می‌کنند و به خودکامگی و جاه‌طلبی و مال‌اندوزی می‌پردازند، هشدار می‌دهد:

« **وَ اِنَّمَا یُوءَتْی خَرَابُ الْاَرْضِ مِنْ اِعْوَاَزِ اَهْلِهَا وَ اِنَّمَا یُعَوِّزُ اَهْلَهَا لِاِشْرَافِ اَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلٰی الْجَمْعِ وَ سَوْءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاۗءِ وَ قِلَّةِ اِنْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.** (۲) ویرانی زمین تنها به این جهت است که صاحبان آن فقیر شوند و فقر آنها به دلیل آن است که زمامداران به جمع مال و ثروت می‌پردازند و به بقای حکومتشان بدگمان می‌شوند و از عبرت‌های تاریخ کمتر استفاده می‌کنند. »

« **وَ اَنْ مِنْ اَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ اَنْ یُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ یُوضَعَ اَمْرُهُمْ عَلٰی الْکِبَرِ وَ قَدْ کَرِهَتْ اَنْ یَکُوْنَ جَالَ فِی ظَنِّکُمْ اَنِّیْ اُحِبُّ الْاِطْرَاءَ وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ.** (۳) از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فخرفروشی را دوست دارند و کارشان حالت تکبر به خود گرفته است. من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما خطور کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدنش لذت می‌برم. »

« **اَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِکُمْ وَ کِبَرَانِکُمْ الَّذِیْنَ تَکْبَرُوْا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ**

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۳۳.

۲- نامه ۵۳.

۳- خطبه ۲۱۶.

تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ اتَّقُوا الْهَاجِرَةَ عَلَى رَبِّهِمْ. (۱) حذر کنید از پیروی آن گروه از بزرگترها و رؤسایان که به دلیل موقعیتی که دارند تکبر می کنند و خود را بالاتر از نسب خود می دانند و کارهای نادرست را به خداوند نسبت می دهند. »

از نظر امام سعادت یک جامعه و حتی بقای آن، در گرو عملکرد حکومت و مردم است که اگر هر دو به وظایف خود عمل کردند و حقوق متقابل یکدیگر را رعایت نمودند، آن جامعه به سوی ترقی و تعالی پیش خواهد رفت و استعدادها شکوفا خواهد شد. اما اگر حکومت به وظایف خود عمل نکرد و بنای ستمگری گذاشت، یا مردم با حکومت صالح همکاری لازم را به عمل نیاوردند، این جامعه محکوم به نابودی و فناست و دیر یا زود از هم خواهد پاشید. به عبارت دیگر اگر جامعه را به یک هرم تشبیه کنیم رأس و قاعده، هر دو باید فعال باشند و به وظایف خود عمل کنند.

« فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَنْسَتُ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. (۲) رعیت هرگز اصلاح نمی شود جز با اصلاح زمامداران و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با استقامت رعیت. پس هرگاه رعیت حق والی را و والی حق رعیت را ادا کرد، حق در میان آنها قوی و نیرومند خواهد شد و جاده های دین صاف خواهد گشت و نشانه های عدل، اعتدال خواهد گرفت و سنت ها در مجرای خود قرار خواهد یافت و بدین ترتیب زمان اصلاح می شود و باید به بقای دولت امیدوار شد و دشمنان مأیوس خواهند شد. »

پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۲.

۲- خطبه ۲۱۶.

« وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهْيَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجَّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلْتُ الْأَحْكَامَ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ فَهَنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. (۱) آنگاه که رعیت بر والی خود چیره گردد یا والی به رعیت اجحاف کند، اختلاف کلمه به وجود می آید و نشانه های ظلم آشکار می گردد و دستبرد در برنامه های دینی زیاد می شود و راه های سنت ها متروک می ماند و مطابق هوای نفس عمل می شود و احکام تعطیل می گردد و بیماری های روحی بسیار می شود. دیگر مردم از اینکه حق بزرگی تعطیل شود یا باطل بزرگی رواج یابد، وحشتی نمی کنند. اینجاست که نیکان خوار و اشرار عزیز می شوند و مجازات های الهی پیش مردم عظیم می گردد. »

« وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ قَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ. (۲) از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی که واجب شمرده است حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. فریضه ای که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا نسبت به یکدیگر واجب نموده است. »

البته درباره نقش مهم حکومت و ارتباط آن با جامعه در فصل های آینده کتاب باز هم صحبت خواهیم کرد و خواهیم دید که یکی از عوامل مهم دگرگونی های تاریخی همین موضوع است. لازم به ذکر است که از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاکم باید قضاوت مردم را درباره عملکرد خود مورد توجه قرار بدهد و مردم را دست کم نگیرد:

پی نوشتها:

۱- خطبه ۲۱۶.

۲- خطبه ۲۱۶.

« يَا مَالِكُ اَنْتَ قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُولٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَ جَوْرِ
وَ اَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ اُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ اُمُورِ الْوَلَاءِ قَبْلَكَ.
(۱) ای مالک تو را به شهرهایی می‌فرستم که پیش از تو حکومت‌هایی عادل یا
ستمگر بر آنها حکومت کرده‌اند و مردم درباره اعمال تو همانگونه قضاوت
خواهند کرد که تو درباره زمامداران پیش از خودت قضاوت می‌کنی.

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۳.

بخش سوم

کارهای خدا در تاریخ

یکی از ویژگی‌های مکتب انبیاء که آن را از مکتب‌های مادی ممتاز می‌سازد، این است که در کل نظام آفرینش تنها یک اراده حکومت می‌کند و آن اراده خداوند است. شعار هر فرد الهی « لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ » است. در جهان هستی هیچ تأثیرگذاری جز خداوند وجود ندارد. این مسئله در جهان‌بینی اسلامی اساسی‌ترین مسئله است و زیربنای همه اعتقادات و معارف اسلامی همین موضوع می‌باشد.

البته به طوری که خواهیم دید، حاکمیت اراده الهی به دو گونه صورت می‌پذیرد:

الف: به شکل مستقیم و مباشر که اراده انسان در آن دخالت و تأثیری ندارد، مانند اصل خلقت انسان.

ب: به شکل غیرمستقیم و سببی - به صورت قضایای شرطی - که همان سنت‌های خدا در تاریخ است و جامعه‌های بشری می‌توانند خود را در مسیر آن سنت‌ها قرار بدهند و اراده خود را در طول اراده الهی اعمال کنند.

در مورد حاکمیت مطلق خدا در کل عالم هستی و خضوع و انقیاد همه پدیده‌های عالم در مقابل حضرت حق جلّ و علا، حضرت علی (علیه السلام) در خطبه‌های مختلف با جملات رسا و گیرایی این موضوع را عنوان کرده است. به عنوان نمونه به این جمله توجه کنید، می‌فرماید:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَيَعْفُو لَهُ خَدًّا وَوَجْهًا وَيُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِلْمًا وَضَعْفًا وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفًا. (۱)»

بزرگ است خداوندی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا به اجبار در برابرش خضوع می‌کنند و صورت و جبین بر خاک می‌سایند و در حال تندرستی و ناتوانی در اطاعت او هستند و از روی ترس و بیم زمام اختیار خود را به او می‌سپارند.

«بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةُ عَلَيْهَا وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ. (۲)» از موجودات عالم با غلبه و قهر جداست و موجودات به خاطر خضوع در برابر او و بازگشت به سوی او را از او مابین هستند.

هبوط آدم

به طوری که پیش از این اشاره شد، بعضی از افعال خداوند به طور مستقیم انجام گرفته و اراده انسان هیچگونه تأثیر و دخالتی در آن نداشته است. یکی از آن افعال خلقت آدم و نسل بشر است.

خداوند آدم را آفرید و بنا به مصالحی که خود می‌داند، او را از بهشت به این عالم خاکی فرود آورد و پس از این هبوط رنج‌آور و دوری انسان از اصل خویش، دوران کار و فعالیت شروع شد و فرزند آدم با تمایلات و غرایز و استعدادهای خاصی که به او داده شده بود راه سازش با محیط و زندگی جدید را آموخت و با

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۸۵.

۲- خطبه ۱۵۲.

بهره‌برداری از امکاناتی که خداوند در طبیعت قرار داده بود، زندگی خود را ادامه داد و بدین‌گونه تاریخ بشری به وجود آمد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اصل خلقت انسان و خمیر مایه‌ای که انسان از آن به وجود آمده و نیز درباره ابزارکاری که خداوند جهت ادامه زندگی در اختیار انسان گذارده است، خطبه‌ای دارد که خواندنی است:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَهَا وَ عَذْبَهَا وَ سَبَخَهَا تُرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْنَاءٍ وَ وُضُولٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ لَوْفَتٍ مَعْدُودٍ وَ أَمَدٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدَوَاتٍ يَقْلِبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ. (۱)

سپس خداوند مقداری خاک از قسمت‌های سخت و نرم زمین و شیرین و شوره‌زار آن گرد آورد و آب بر آن افزود تا اینکه گلی خالص و آماده شد و با رطوبت آن را به هم آمیخت تا به صورت چسبناک درآمد و از آن صورتی دارای اعضا و جوارح و پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها آفرید. آن را جامد کرد تا محکم شود و آن را صاف و محکم و خشک ساخت تا وقتی معلوم و سرانجامی معین. آنگاه از روح خود بر او دمید، پس به صورت انسانی درآمد که نیروی عقل آن را به حرکت وامی‌دارد و فکری به او داد که به وسیله آن در موجودات تصرف کند و جوارحی بخشید که در خدمت او باشد و ابزاری داد که او را به تلاش وادارد و شناختی که به وسیله آن میان حق و باطل تفاوت بگذارد.

در واقع این خطبه امام تفسیر و توضیح این آیه شریفه است که می‌فرماید:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا. (۲) ما انسان

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱.

۲- سوره انسان، آیه ۲.

را از نطفه مخلوط آفریدیم که او را آزمایش کنیم و او را شنوا و بینا قرار دادیم. «
در خطبه‌ای دیگر پس از ذکر آدم و اینکه او برگزیده خداوند در میان
موجودات عالم است، درباره هبوط او به زمین چنین می‌فرماید:

« فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ. (۱) پس
آدم را پس از توبه به زمین فرود آورد تا زمین خدا را آباد سازد و به وسیله او
حجت را بر بندگان خود تمام کند. »

بدین‌سان تاریخ بشری شروع شد و انسان ضمن آباد کردن زمین و تصرف در
طبیعت، به زندگی اجتماعی تن در داد و دست اندرکار ساختن تاریخ خود
گردید.

جبر در «بودن» و آزادی در «شدن»

بی‌تردید انسان در اصل وجود خود هیچ‌گونه آزادی و اختیاری ندارد و هرگز
با کسی درباره آفرینش و پیدایش او مشورت و نظرخواهی نشده است و به قول
حافظ، قسمت ازلی را به حضور ما کرده‌اند. انسان در هیچ یک از مراحل پیدایش
و شکل‌گیری وجود خود از مرحله انعقاد نطفه تا مراحل جنینی و تولد و
شیرخوارگی، قدرت اختیار و انتخاب و حتی خودآگاهی ندارد و پس از دوران
شیرخوارگی هم با وجود رسیدن به خود آگاهی باز هم در فعالیت ارگانیزم بدن
خود اراده و اختیاری ندارد.

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۹۱.

« أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شَغَفِ الْأُسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مَحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وَلِيدًا وَ يَافِعًا. (۱) مگر این همان نیست که خداوند او را در تاریکی‌های رحم و پرده‌های تو در تو به صورت نطفه و خون نیم‌بند آفریده، بعد به صورت جنین در آمد و سپس کودکی شیرخوار شد و فرزندى خوش‌منظر گردید. »

« أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَ الْمُنْشَأُ الْمَرْعَى فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ مُضَاعَفَاتِ الْأُسْتَارِ. بَدِئْتَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ وَ وُضِعْتَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ تَمُورٌ فِي بَطْنٍ أَمَكٍ جَنِينًا لَا تُحِيرُ دُعَاءً وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً ثُمَّ أَخْرِجْتَ مِنْ مَقَرٍّ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا. (۲) ای مخلوقی که با اندام متناسب و در جایگاه محفوظی از تاریکی‌های ارحام و پرده‌های تو در تو آفریده شده‌ای، آغاز خلقت تو از چکیده خاک و گل بود و در محلی آرام تا زمانی مشخص و مدتی معین قرار گرفتی. در آن زمان که جنین بودی، در شکم مادرت حرکت می‌کردی، نه قدرت پاسخگویی داشتی و نه صدایی را می‌شنیدی. سپس از این جایگاه به محلی که آن را مشاهده نکرده بودی و راه‌های جلب منافع آن را نشناخته بودی، آورده شدی. »

درست است که انسان در اصل پیدایش و « بودن » خود هیچ‌گونه اراده و اختیاری ندارد، اما در مرحله « شدن » و تشکیل ماهیت و شخصیت انسانی خود که او را از دیگران متمایز می‌سازد آزادی عمل و قدرت انتخاب دارد که مرحله دشواری است.

انسان همیشه دو راه پیش رو دارد و با آزادی اراده و اختیاری که در وجود اوست، یکی از آنها را انتخاب می‌کند. حال باید دید که انسان بر اساس چه معیار

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۸۳.

۲- خطبه ۱۶۳.

و ضابطه‌ای به انتخابی درست دست می‌یابد؟

در فلسفه اگزیستانسیالیسم از یک طرف همیشه صحبت از انتخاب و آزادی است و بر آن بسیار تکیه می‌شود تا آنجا که معتقدان به این نظریه اصالت بشر را در همین قدرت انتخاب می‌دانند. از طرف دیگر همه معیارها و ملاک‌های انسانی نفی می‌شود و بدین سان این فلسفه از سویی می‌خواهد که انسان، آزادی انتخاب داشته باشد و از سوی دیگر با نفی معیارهای اخلاقی انسان را دچار سرگستگی و حیرت می‌سازد. ژان پل سارتر می‌گوید:

« بشر در برابر خوبی و بدی آزاد است که هرچه را خواست انتخاب کند. در این ماجرا کسی او را یاری نخواهد کرد. کمک مابعدالطبیعه دروغی بیش نیست. هیچ اصل مسلم اخلاقی که از پیش نوشته شده باشد، وجود ندارد. » (۱)

با فروریختن همه اصول اخلاقی و تعالیم ماوراء الطبیعی، دیگر هیچگونه ملاکی برای انتخاب باقی نمی‌ماند و وقتی اصلی و معیاری از بیرون ذات انسان رسمیت نداشته باشد، انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه براساس لذت‌جویی و خودخواهی انتخاب کند. اینجاست که کار جنایتکاران قابل توجیه خواهد شد و انتخاب ایتار و فداکاری چیزی جز حماقت نخواهد بود.

سارتر برای اینکه معیاری برای انتخاب معرفی کند، می‌گوید:

« انتخاب چنین و چنان در عین حال تأیید ارزش آنچه انتخاب می‌کنیم نیز هست؛ زیرا ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم بدی را انتخاب کنیم. آنچه اختیار می‌کنیم همیشه خوبی است و هیچ چیز برای ما نمی‌تواند خوب باشد مگر آنکه برای همگان خوب باشد. » (۲)

پی‌نوشتها:

۱- به نقل از مصطفی رحیمی: یاس فلسفی، ص ۴۵.

۲- اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، ص ۲۷.

بدین‌گونه سارتر برخلاف فلسفه خود، مجبور می‌شود این اصل اخلاقی را بپذیرد: « آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران نیز بیسند. »

در جهان‌بینی اسلامی، انتخاب باید براساس تعهدها و بصیرت‌های خاصی باشد که از طریق وحی و تعالیم انبیا به وجود آمده است. اسلام ملاک‌ها و معیارهایی را تعیین می‌کند و از انسان می‌خواهد که زندگی فردی و جمعی خود را براساس آنها بسازد و همه انتخابهایش را با این معیارهای تعیین شده هماهنگ کند. در قرآن کریم می‌خوانیم:

« قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائرٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱) » از جانب پروردگارتان بینش‌ها و بصیرت‌ها به سو ی شما آمده است حال هرکس بینا شد به نفع خود او و هرکس نابینا گشت به ضرر خود او خواهد بود. »

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چندین مورد متذکر شده است که خداوند وسایل و امکانات و ابزار فهم و انتخاب درست را در اختیار انسان گذاشته است تا انسان سرنوشت خوبی را برای خود انتخاب کند و در این گزینش خیر و صلاح خود را در نظر بگیرد:

« وَ لَقَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ وَ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرَ وَ زُجِرْتُكُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ. (۲) » اگر چشم بگشایید، وسایل بینایی شما فراهم شده است و اگر بشنوید، مطالب به شما گفته شده و اگر هدایت شوید وسیله هدایت در اختیار شما گذارده شده است و به راستی به شما می‌گویم که عبرت‌ها در اختیار شماست و از چیزهایی که باید دوری کنید به شما هشدار داده شده است.

پی‌نوشتها:

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۴.

۲- خطبه ۲۰.

« فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَ كُتُبٍ بَارِزَةٍ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ. (۱) »

خداوند با دلایل آشکار و روشن عذرهای خود را قطع کرده و با کتاب‌های خود بهانه‌ها را به روشنی از بین برده است. »

از آنجا که خداوند معیارهای انتخاب درست را در اختیار بشر گذاشته است، لذا حضرت علی (علیه السلام) مسئولیت انتخاب‌های نادرست را به عهده افراد انتخابگر می‌گذارد و از عواقب وخیم کارشان خبر می‌دهد:

« أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرَدِهِ وَ سَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْ ظَلَمٍ مَأْكَلًا بِمَا كُلُّ وَ مَشْرَبًا بِمَا شَرَبَ. (۲) » کار را به غیر اهلیش واگذار کرده‌اید و آن را در غیر موردش قرار داده‌اید به زودی خداوند از ستمگران انتقام می‌گیرد خوردنی به خوردنی و نوشیدنی به نوشیدنی! »

انسان در بوته آزمایش

یکی از سنت‌های جاری خداوند در تاریخ بشری این است که همواره بندگان خود را امتحان می‌کند و آنها را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. این حقیقت در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است. از جمله در این آیه:

« أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) » آیا مردم گمان پی‌نویشتها:

۱- خطبه ۸۱.

۲- خطبه ۱۵۸.

۳- سوره عنکبوت، آیات ۱-۳.

می‌کنند به صرف اینکه بگویند ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند؟ ما امت‌های پیشین را هم امتحان کردیم تا خداوند بداند که چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغگو هستند. «
اکنون باید دید که ماهیت امتحان الهی چیست و به چه منظوری انجام می‌گیرد و متعلق آن کدام است؟

۱- امتحان الهی در واقع نوعی ایجاد حرکت در شخص مورد امتحان و زمینه‌سازی برای ترقی و تعالی و قرار دادن شخص در مسیر تکامل است. امتحان الهی فقط وسیله‌ای برای آزمایش نیست؛ بلکه نوعی هدف است.

۲- منظور خداوند از امتحان بندگان این نیست که مراتب ایمان آنها را به دست آورد زیرا خداوند پیش از امتحان هم آن را می‌داند؛ بلکه منظور این است که مراتب ایمان آنها را آشکار کند و آن را از قوه به فعل درآورد و اینکه در آیه شریفه آمده است: «خداوند امتحان می‌کند تا بداند...» باید توجه کنیم که علم الهی مانند علم ما نیست. وقتی چیزی متعلق علم الهی قرار می‌گیرد، حالت نفس‌الامری پیدا می‌کند و در خارج محقق می‌شود و امور خارجی هم از مراتب علم خداست. بنابراین منظور از علم خدا در اینجا بروز و ظهور مراتب ایمان و صدق و کذب انسان است.

۳- امتحان الهی گاهی با وفور نعمت و برخورداری و رفاه است تا فرد یا جامعه ماهیت خود را در حال بی‌نیازی آشکار کند و گاهی با گرسنگی و فقر و ابتلاء به ستمگران است تا فرد یا جامعه ایمان و اخلاص و اراده خود را به نمایش بگذارد.

۴- همچنان که فرد ممکن است مورد امتحان قرار بگیرد، گاهی جامعه نیز چنین حالتی را پیدا می‌کند و امتحان می‌شود؛ زیرا جامعه نیز دارای شخصیتی

مستقل است. (۱)

اکنون با توجه به این مطالب به سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) گوش جان می‌سپاریم:

« وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعُ عَيْبِدًا فَسَامَوْهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ جَرَعَوْهُمْ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلْبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ قَرَجًا فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَ أَيْمَةً أَعْلَامًا. (۲) در حال مؤمنان پیشین تدبیر کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند. آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنان نبود؟ و آیا بیش از همه در شدت و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم دنیا در تنگنای بیشتری قرار نداشتند؟... تا آنگاه که خداوند جدیت و صبر و استقامت را در برابر ناملازمات به دلیل محبتش و تحمل ناراحتی‌ها از خوف او را در آنها یافت، لذا از تنگناهای بلا برای آنها راه نجاتی قرار داد و ذلت را به عزت و ترس را به امنیت تبدیل کرد و آنها حاکمان و زمامداران و پیشوایان شدند. »

« لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنْ مِنْ اسْتِعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِأَمْوَالٍ وَ

پی‌نوشتها:

۱- توضیح این مطلب را در کتاب بینش تاریخی قرآن، تألیف نگارنده، ص ۷۰ مطالعه فرمایید.

۱۶۲ خطبه ۱۹۲.

الْأَوْلَادَ لِيَتَّبِعْنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِنُظْهِرَ الْأَفْعَالَ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ. (۱) هیچ یک از شما نگوید: « خداوندا از امتحان شدن (فتنه) به تو پناه می برم » زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه او امتحانی دارد. کسی که می خواهد به خدا پناه ببرد، از امتحانهای گمراه کننده پناه ببرد؛ زیرا خداوند می فرماید: « بدانید که اموال و اولاد شما مایه امتحان شما هستند » و معنی این سخن آن است که خداوند مردم را به وسیله اموال و اولادشان آزمایش می کند تا آن کس که از روزی خود ناراضی است از کسی که از آن رضایت دارد بازشناخته شود. هرچند که خداوند بیشتر از خود مردم آنها را می شناسد، ولی این امتحان به دلیل آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب یا عقاب می شود، آشکار گردد.

نقش پیامبران در تکامل انسان

خداوند انسان را آفرید و او را به حال خود رها نکرد. از درون و برون به کمک او شتافت، راه زندگی را به او نشان داد، هم ابزار کار را در اختیار او گذاشت و هم طریق استفاده صحیح از آن را به او یاد داد. از یک سو غرایز و عواطف و تمایلات گوناگون را در وجود او نهاد که او را به حرکت و تلاش وادارد و از سوی دیگر برای اینکه انسان بتواند این قوای محرکه را به طرز صحیحی به کار اندازد، او را از درون به وسیله عقل و از برون به وسیله پیامبران راهنمایی نمود.

پی نوشتها:

وجود غرایز و تمایلات مانند جاه‌طلبی و مال‌دوستی و دیگر شهوات انسانی که از آنها به عنوان قوای محرکه نام بردیم، به نوبه خود لازم و ضروری است. اما گاهی انسان در اعمال این غرایز راه افراط را پیش می‌گیرد و طغیان می‌کند و به سوی فساد و فحشا و ظلم و تجاوز کشیده می‌شود و در نتیجه، از فطرت پاک خود دور می‌شود و از خدا فاصله می‌گیرد و از هدف آفرینش خود که همان رسیدن به تکامل است باز می‌ماند. به همین دلیل خداوند برای نجات انسان از این خطرات و تعدیل غرایز بشری، انبیا را فرستاد تا با ابلاغ پیام‌های خداوند دست انسان را بگیرند و مسیر زندگی او را اصلاح کنند.

در اینجا قصد نداریم درباره لزوم بعثت انبیا صحبت کنیم، اما این مطلب را خاطرنشان می‌سازیم که حتی فیلسوفان یونان نیز که در عقل‌گرایی و تجویز نسخه برای بهزیستی و سعادت بشر معروف هستند، در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که بشر احتیاج به راهنمایی‌های غیبی و ماوراء الطبیعی دارد تا تمدن بشری بر اساس درستی پایه‌ریزی شود. افلاطون می‌گوید:

«میل به بقا آدمیان را وادار به تشکیل اجتماع و شهرسازی کرد. اما

چون هنوز فن حکومت را نمی‌دانستند با هم به ستیزه برخاستند و بیم

آن می‌رفت که دچار پراکندگی و نابودی شوند. به همین دلیل «زئوس»

ترسید که نژاد آدمی منقرض شود، لذا هرمس را نزد آنان فرستاد تا

برایشان عفت و عدالت را که اساس تمدن شهرهاست هدیه ببرد. « (۱)

پیامبران در تاریخ بشری و تحولات جامعه‌های انسانی عمده‌ترین نقش را داشتند و به حق می‌توان آنها را معماران بزرگ تاریخ دانست. اگر تعالیم انبیا نبود، بدون شک انسانها آن چنان دچار اختلاف و هرج و مرج می‌شدند که

پی‌نوشتها:

۱- افلاطون، پنج رساله (پرتاغوراس)، ترجمه محمود صناعی، ص ۱۸۳.

جامعه های بشری از هم می پاشید که نسل بشر نابود می شد.

در قرآن کریم می خوانیم:

« كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ (۱) مردم، امت واحده ای بودند. پس خداوند پیامبران را برانگیخت که هم بشارت دهنده و هم بیم دهنده بودند و با آنها کتاب را به حقیقت نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کرده اند، داوری کنند. »

از این آیه استفاده می شود که انسانها در جامعه های اولیه که بر اساس نیاز متقابل تشکیل شده بود، بر اساس فطرت خود زندگی می کردند و مسئله ای نداشتند، اما به تدریج اختلاف و تضاد منافع و درگیری در میان آنها به وجود آمد و خداوند پیامبران را فرستاد تا در میان مردم داوری کنند و حدود و حقوق هر کسی مشخص باشد.

در نهج البلاغه در مورد پیامبران مطالب گسترده ای آمده است که قسمت مهم آن راجع به پیامبران اولوالعزم بخصوص پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و محیط اجتماعی و کیفیت دعوت آن حضرت می باشد بحث هایی هم درباره لزوم بعثت و هدف های انبیا و نقش مهم آنان در بیداری جامعه ها و تکامل اندیشه های بشری وجود دارد.

از نظر حضرت علی (علیه السلام) بعثت پیامبران بیشتر برای یادآوری میثاق فطرت و به کار انداختن نیروهای نهفته در درون بشر بوده است. انبیا آمدند تا گنجینه های عقول بشری را کشف و استخراج کنند و تعهد فطری آنها را درباره خداوند یادآور شوند:

پی نوشتها:

« قَبَعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ. (۱) پس در میان آنان پیامبران خود را مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها بیاورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنان تمام کنند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند و آیات قدرت خدا را بر آنان نشان دهند. »

طبق این بیان، خداوند زمینه‌های تکامل و سازندگی را در نهاد انسان گذاشته و امکانات و ابزار مورد نیاز را به او ارزانی کرده است منتهی انسان در اثر به کارگیری بی‌رویه غرایز و شهوات از فطرت خود دور می‌شود و از سرمایه‌های وجودی خود غفلت می‌کند و از آنجا که لطف الهی همواره شامل حال انسان است و فیض فیاض مطلق هیچ‌گاه قطع نمی‌شود، خداوند پیامبران را برای اصلاح مسیر انسان و وادار کردن او به استفاده درست از استعدادهای خود می‌فرستد تا آنان پیام‌های الهی را ابلاغ کنند و انسان را با هدف آفرینش هماهنگ سازد.

همچنین امام درباره انگیزه‌های بعثت انبیا علیهم‌السلام مطالب دیگری دارد که می‌خوانیم:

« بَعَثَ اللَّهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ لِنَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ قَدْ عَاهَمُ بِلِسَانِ الصَّدَقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ. (۲) خداوند رسولان خویش را به وسیله وحی که مخصوص پیامبرانش بود، مبعوث کرد و آنها را حجت خویش بر بندگان قرار داد تا اینکه بهانه‌ای در برابر خداوند در اثر نفرستادن راهنما نداشته باشند و بدین‌گونه بندگان را با زبان راستی به سوی راه حق دعوت نمود. »

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱.

۲- خطبه ۱۴۴.

« وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رَسُولَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا وَلِيَحْذَرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا وَلِيَبْصُرُوهُمْ عُيُوبَهَا وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَاسْقَامِهَا وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ. (۱) خداوند رسولان خود را به سوی جن و انس مبعوث ساخت تا پرده از چهره دنیا بگیرند و آنها را از زیانهایش برحذر دارند و برایشان مثل ها بزنند و عیوب دنیاپرستی را نشانشان دهند و آنچه را که مایه عبرت است، از صحت و بیماری و حلال و حرام به آنها گوشزد کنند و آنچه خداوند بر مطیعان و عصیانگران از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر وعده داده است، برایشان بازگو کنند. »

پیامبران رسالت سنگینی بر دوش خود داشتند و در راه ابلاغ آن زحمتهای بسیاری را تحمل کردند و گاهی جان خود را در این راه گذاشتند. آنها با اراده‌ای قوی و با قاطعیتی تمام، مأموریت خود را انجام دادند و در مقابل زورمندان و نیروهای شیطانی و مستکبران و جباران، با تمام قدرت ایستادند و هرگز تن به سازش و تسلیم ندادند و از اینکه در آغاز کار پیروان اندک و دشمنان بسیار داشتند، نهراسیدند.

« وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رَسُولَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعْفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَى. (۲) خداوند، پیامبران را از نظر عزم و اراده قوی و از لحاظ ظاهر و در چشم‌انداز مردم، فقیر و ضعیف قرار داد؛ اما توأم با قناعتی که قلب‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد. »
 « رُسُلٌ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثَرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ. (۳) پیامبرانی که

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۸۳.

۲- خطبه ۱۹۲.

۳- خطبه ۱.

اندک بودن عدد یاران و نه کثرت تکذیب‌کنندگان، آنها را وادار به قصور در وظیفه نمی‌کند.

همچنین پیامبران زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشتند و رنج‌های دیگران را به خوبی لمس می‌کردند و با توده‌های مردم هم‌نوا بودند. امام از بعضی از پیامبران نام می‌برد و زندگی زاهدانه آنان را بیان می‌کند از جمله درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می‌فرماید:

«وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ (عليه السلام) فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَيَلْبَسُ الْخَشِينَ وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَفَاكِهَتَهُ وَرِيحَانَهُ مَا تَنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ. (۱) و اگر بخواهی، سرگذشت عیسی بن مریم (علیه السلام) را برایت بازگو می‌کنم. او سنگ را بالش خویش قرار می‌داد و لباس خشن می‌پوشید و نان خشک می‌خورد. خورشت او گرسنگی و چراغ او در شب‌ها نورمهتاب و مسکنش در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (جلوی آفتاب) و میوه و گلش گیاهانی بود که زمین برای بهایم می‌رویاند.

و درباره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ (صلی الله علیه و آله) يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ. (۲) همانا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) روی زمین (بدون فرش) غذا می‌خورد و همچون بردگان با تواضع می‌نشست و با دست خود کفش خویش را پینه‌دوزی می‌کرد و به لباسش وصله می‌زد و بر مرکب برهنه سوار می‌شد و در ترک خود کسی را سوار می‌کرد.

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۶۰.

۲- خطبه ۱۶۰.

همین زندگی ساده و بی‌آلایش پیامبران، نقش مهمی در پیروزی آنها و نفوذ کلامشان داشت و باعث می‌شد که توده‌های مردم به سوی آنها جذب شوند و پیامشان را بشنوند و آنها را از خودشان بدانند و احساس بیگانگی نکنند.

پیامبر اسلام آخرین سفیر الهی

پیامبران الهی با داشتن خط فکری واحد هر کدام در مقطع خاصی ظهور کردند و رسالت خود را به انجام رسانیدند و چون همه از یک منبع تغذیه می‌شدند، هرگز در میان تعالیم آنان اختلاف جوهری وجود نداشت. پیامبر قبلی زمینه را برای ظهور پیامبر بعدی آماده می‌کرد و پیامبر بعدی کار پیامبر قبلی را دنبال می‌نمود.

با بررسی کارنامه درخشان انبیاء به درستی می‌توان آنها را پدران تمدن انسانی و پایه‌گذاران فرهنگ و علوم بشری دانست. آموزگارانی که بی‌اجر و مزد دامن همت به کمر زدند و در تعلیم و تربیت انسانها کوشیدند و با تعالیم بیدارگرانه خود زنجیرهای جهل و نادانی را از دست و پای آنها بازکردند و راه و بیراهه را به آنها نشان دادند و در این راه هرگونه خطری را به جان خریدند و به استقبال آن رفتند.

در میان پیامبران، اولین آنها در مقام و آخرین آنها در زمان، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) از موقعیت و منزلت ویژه‌ای برخوردار است. او به عنوان آخرین حلقه از سلسله انبیا در زمانی به رسالت مبعوث شد که بشریت دوران کودکی را پشت سر گذاشته بود و به آن درجه از رشد و بلوغ رسیده بود که می‌توانست مخاطب کاملترین دین الهی و آخرین پیام آسمانی قرار بگیرد.

یک نشانه آن این است که همه اقوام پیشین کتاب‌های آسمانی پیامبران خود را تحریف کردند؛ اما امت محمد (صلی الله علیه وآله) اجازه نداد پس از رحلت پیامبر حتی یک حرف از قرآن جا به جا شود.

درست است که عصر بعثت پیامبر اسلام را عصر جاهلیت می‌نامیم و به طوری که در بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواهیم دید، مردم در بدترین وضع به سر می‌بردند و ظلم و جور از حد گذشته بود؛ اما این امری عرضی بود و بشر در منطقه‌هایی مانند ایران و روم به اندیشه‌های قابل توجهی دست یافته بود و در عربستان نیز علی‌رغم وضع ظاهری‌ای که داشت، جامعه آمادگی پذیرش آخرین پیام الهی را به دست آورده بود. اندیشه‌های لطیف و ظریفی که در اشعار جاهلی به چشم می‌خورد، نشان‌دهنده یک نوع ورزیدگی فکری است هرچند که این اشعار از لحاظ مضمون و سوژه در سطح پایین و از لحاظ محتوا فقیر بود. به نظر ما رونق تجارت و شکوفایی ادبیات و بهره‌کشی‌ها و استثماری حساب شده و حتی بت‌پرستی‌های آنچنانی دلیل بر وجود نوعی بلوغ فکری است که صد البته در مسیری نادرست به کار رفته بود و بدون شک خطر آن از بی‌فرهنگی و سادگی مطلق بیشتر است و همین امر، جامعه جاهلی را دچار فاجعه‌ای کرده بود که جز تعالیم اسلام هیچ چیز دیگری نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد.

در چنین شرایطی پیامبر اسلام مبعوث و اندیشه‌ها را به جنبش واداشت و نیروها را در مسیر درست خود به حرکت درآورد و در عرض کمتر از ربع قرن جامعه‌ای سالم، پیشرو و سعادتمند ساخت که نمونه آن در تاریخ بشری سابقه نداشت. این مدت با توجه به وضع وسایل ارتباطی آن زمان مدت بسیار اندکی است و خود بیانگر آمادگی فکری و رشد و بلوغ نهان شده آن مردم است.

پیامبر اسلام تمام سنت‌ها و آداب و رسوم نادرستی را که چون پرده‌ای ضخیم بر روی رشد و بلوغ فکری مردم کشیده شده بود و زندگی تلخ و

نفرت‌انگیزی را بر مردم تحمیل کرده بود، از میان برداشت و به آنها شخصیت و آگاهی داد و در مدت کوتاهی همان جامعه جاهلی، خاستگاه اندیشه های والای انسانی و کانون حرکت های سازنده‌ای شد که موج آن به سرعت در جهان انعکاس یافت.

در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در نهج البلاغه آمده است، مطالب گسترده‌ای درباره پیامبر اسلام و نقش عظیم او در هدایت مردم و وضع اسفبار دوران جاهلیت آمده است. بدین ترتیب با مقایسه اوضاع و احوال مردم در زمان پیش از ظهور اسلام و پس از آن نشان داده است که مردم کجا بودند و به کجا رسیدند؟

قبل از هر چیز این مطلب را بگوییم که امام در خطبه های خود ضمن مطرح کردن خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، خاطرنشان می‌سازد که همه انبیای گذشته از آمدن او خبر داده بودند و زمینه را برای بعثت آخرین سفیر الهی آماده ساخته بودند و اساساً خداوند از پیامبران گذشته برای انجام این کار تعهد گرفته بود:

«إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ إِتْمَامِ نُبُوتِهِ مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ. (۱) تا اینکه خداوند برای وفای به وعده خود و اتمام نبوت، محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث کرد. کسی که از همه پیامبران برای بشارت به آمدنش پیمان گرفته شده بود. نشانه هایش مشهور و میلادش پسندیده بود.»

همچنین امام در تشریح وضع عصر جاهلی و حالت مردم قبل از اسلام تابلوهای زیبایی ساخته است که می‌بینیم:

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱.

« إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَآمِنًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. (۱) خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرد که جهانیان را بیم دهد و امین وحی او باشد، در حالیکه شما ملت عرب بدترین دین و آیین را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید. در میان سنگ‌های سخت و مارهای گر بودید آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید و خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید. بت‌ها در میان شما نصب شده بود و گناهان سراسر وجودتان را فراگرفته بود. »

« أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأَمَمِ وَ اعْتِزَامٍ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَظُّظٍ مِنَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةٌ النُّورِ ظَاهِرَةٌ الْغُرُورِ عَلَى حِينِ اصْفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فِيْهِ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دِتَارُهَا السَّيْفُ. (۲) خداوند هنگامی پیامبر اسلام را فرستاد که مدت‌ها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود و ملت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند. فتنه و فساد جهان را گرفته بود، رشته کارها از هم پاشیده بود و آتش جنگ زبانه می‌کشید. دنیا بی‌نور و پر از مکر و غرور شده بود. برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده و از دادن میوه خبری نبود و آب‌ها به زمین فرو رفته بود. روشنایی هدایت کم‌سو شده و نشانه‌های هلاکت آشکار گشته بود. دنیا با قیافه‌ای زشت به اهل خود می‌نگرست و با چهره‌ای عبوس با

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۲۶.

۲- خطبه ۸۹.

آنان روبرو بود. میوه آن فتنه و طعام آن مردار بود. در درون، وحشت و اضطراب و در برون، شمشیر حکومت می‌کرد.»

از این گونه تابلوها در مورد عصر جاهلیت در نهج البلاغه بسیار است که فقط نمونه هایی از آنها ذکر شد. اکنون بنگرید که امام حال مردم را پس از بعثت پیامبر اسلام چگونه توصیف می‌کند:

« فَأَنْظَرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتْهَ كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ التَّقَتِ الْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَانِدِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكَيْهِنَ قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَ آوَتْهُمْ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزِّ غَالِبٍ وَ تَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ فِيهِمْ حُكَامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ وَ يَمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يَمْضِيهَا فِيهِمْ. (۱) به مواضع نعمت‌های خدا بنگرید هنگامی که پیامبر اسلام را به سوی آن مردم فرستاد. اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و بر اساس دعوت خود، آنها را متحد ساخت. بنگرید چگونه نعمت، پر و بال کرامتش را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خود را به سوی آنان جاری ساخت و آیین حق با تمام برکاتش آنها را در برگرفت. در میان نعمت‌ها غرق شدند و در خرمی زندگی قرار گرفتند. امور آنها در پرتو قدرت کامل استوار گردید و در سایه عزتی پیروز قرار گرفتند و حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید، پس آنان حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند و مالک و فرمانروای کسانی شدند که قبلاً بر آنان حکومت می‌کردند و قوانین و احکام را درباره کسانی به اجرا گذاشتند که قبلاً آنها درباره اینان اجرا

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۲.

می کردند. »

رحمت و غضب خدا

در تاریخ بشری تمدن‌های بسیاری ظهور کرده و پس از مدتی از بین رفته است و امت‌های گوناگونی تشکیل جامعه داده‌اند و در زمان معینی سقوط کرده‌اند. این ظهور و سقوط‌ها و این اوج و حضيض‌ها، انگیزه‌ها و عوامل مختلفی داشته است که در فصل‌های آینده آنها را بررسی خواهیم کرد.

مطلب قابل ذکر این است که گاهی رحمت و لطف خداوندی شامل حال فرد یا جامعه‌ای می‌شود و آن فرد یا جامعه را بلندمرتبه می‌کند و از بدبختی‌ها و محرومیت‌ها به سوی سعادت و برخورداری از نعمت می‌برد. در مقابل، گاهی هم غضب و نقمت الهی سراغ فرد یا جامعه‌ای می‌رود و باعث شکست و خذلان آنان می‌گردد. رحمت و غضب خداوند دو نیروی مهم عمل‌کننده در تاریخ بشری است که باید به آن توجه کرد و به عنوان یک حقیقت با آنها روبرو شد.

وقتی رحمت الهی جامعه‌ای را زیر چتر خود قرار داد، آن جامعه قابلیت بقا پیدا می‌کند و هر لحظه به سوی ترقی و تکامل گام برمی‌دارد و در مقابله با دشمنان خود پیروز می‌شود. در صورت لزوم خداوند نیروهای غیبی و فرشتگان را به کمک آنها می‌فرستد به طوری که در جنگ بدر، فرشتگان به کمک مسلمانان شتافتند و آنان را یاری کردند. (۱)

پی‌نوشتها:

۱- رجوع شود به: بینش تاریخی قرآن، تالیف نگارند، ص ۹۳.

در مقابل، اگر غضب خداوند جامعه‌ای را در بر گرفت، آن جامعه محکوم به نابودی است اگرچه به ظاهر نیرومند باشد و همه مظاهر قدرت مانند ثروت، نیرو، علم و جمعیت را هم داشته باشد مانند فرعون و فرعونیان که در اوج قدرت به نابودی کشیده شدند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که رحمت و غضب خداوند چگونه به سراغ جمعیتی می‌رود؟ آیا این امر به طور تصادفی انجام می‌گیرد و هیچ‌گونه ضابطه‌ای ندارد یا شمول رحمت و غضب الهی برای خود قوانین و ضوابط و معیارهایی دارد؟ بدون شک مورد دوم درست است و رحمت و غضب خداوند، بی‌دلیل شامل حال کسی نمی‌شود. این معیارها چیست و چگونه حاصل می‌شود؟

این معیارها همان سنت‌های الهی است که حاکم بر تاریخ است و به زودی در این باره بحث خواهیم کرد. در اینجا همین قدر می‌گوییم که رحمت و غضب خداوند برای خود قوانینی دارد و جامعه‌ها با عملکرد خود زمینه آنها را فراهم می‌کنند.

اکنون جملاتی را از نهج البلاغه می‌آوریم که در طی آن امام درباره شمول رحمت و غضب الهی صحبت می‌کند و متذکر می‌شود که پیروزی و شکست از جانب خداست و در ضمت بعضی از معیارها و قوانین این مسئله را نیز خاطرنشان می‌سازد. توجه کنید:

« هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ قَاهِرُ مَنْ عَازَاهُ وَ مَدْمَرُ مَنْ شَاقَّاهُ وَ مَذِلُّ مَنْ نَاوَاهُ وَ غَالِبُ مَنْ عَادَاهُ. (۱) خداوند کسی است که با وجود وسعت رحمتش، کیفر او بر دشمنانش سخت و سنگین است و با وجود شدت غضبش، رحمت او دوستانش را فرا گرفته است هرکس که در کارهای او دخالت کند مغلوب می‌شود و هرکس با او نزاع کند

پی‌نوشتها:

نابود می‌شود و کسی که با او مخالفت کند ذلیل می‌گردد و هر کس با او دشمنی کند شکست می‌خورد.»

«وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَإِعْزَازٍ مَنْ أَعَزَّهُ. (۱) و خدا را با قلب و دست و زبانش کمک کند، چون خداوند یاری کسی را که به او کمک کند به عهده می‌گیرد و کسی را که او را اعزاز و تکریم کند عزیز می‌دارد.»

«وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا... فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُونَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ. (۲) در رکاب پیامبر آنچنان مخلصانه می‌جنگیدیم که حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را بکشیم و این کار بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود... هنگامی که خداوند راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا اینکه اسلام در جامعه استقرار یافت.»

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شکست و پیروزی از جانب خداست؛ اما کار خدا بی‌دلیل و به طور صدقه‌ای انجام نمی‌گیرد؛ بلکه مردم راه خود را آزادانه انتخاب می‌کنند و گاهی خود را در معرض غضب و نقمت الهی و گاهی در مسیر رحمت و نصر خدا قرار می‌دهند. همه باید بدانند که پیروزی دست خداست و اگر کسی شایستگی آن را در خود به وجود آورد، کمک‌های الهی شامل حال او خواهد شد.

«وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. (۳) و بدان که پیروزی از جانب

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۳.

۲- خطبه ۵۶.

۳- خطبه ۱۱.

خداوند سبحان است.

تمهیل و استدراج

این دو واژه از واژه هایی است که در قرآن کریم استعمال شده و به تبعیت از آن در نهج البلاغه نیز آمده است. منظور از « تمهیل » مدتی است که گاهی خداوند بنا به مصلحت هایی به ستمگران و جباران می دهد و منظور از «استدراج» فراهم آوردن تدریجی زمینه های هلاک و نابودی برای ستمگران در عین قدرت و برخورداری است.

گاهی در جامعه عوامل سقوط پدید می آید؛ اما سقوط آن جامعه به تعویق می افتد و مدتی طول می کشد که به سرنوشت محتوم خود برسد. این مهلت دادن بدان جهت است که ظالمان بیشتر گناه کنند و چهره آنان مشخص تر شود تا به عذابی سخت تر و دردناک تر گرفتار شوند.

در قرآن می خوانیم:

« وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوْا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱) کافران گمان نکنند اینکه به آنان مهلت می دهیم، به نفع آنهاست. ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهشان بیفزایند و برای آنها عذابی خوارکننده است. »

مهلت دادن به ستمگران گاهی با « استدراج » توأم است، یعنی خداوند در

پی نوشتها:

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

ضمن اینکه مهلت می‌دهد، زمینه‌های هلاک را به تدریج و مرحله به مرحله فراهم می‌کند اما فرد ظالم یا جامعه ظالم متوجه نیست و نمی‌داند که پایه‌های قدرت او در حال پوسیدن است. او همچنان مست و سرخوش و مغرور، به طغیانگری و فتنه‌انگیزی خود ادامه می‌دهد و هنگامی به خود می‌آید که همه چیز از هم پاشیده و فرو ریخته است.

این حقیقت را قرآن کریم چنین بیان می‌کند:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱) و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از آن راه که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره «تمهیل» و «استدرج» - که می‌توان آنها را دو سنت از سنت‌های الهی دانست - گفته‌هایی درخور تعمق و تدبر دارد. به عقیده امام، مهلت داد به ستمگران یک قانون عام در تاریخ است و هیچ ستمگری هلاک نگردید مگر اینکه قبلاً به او مهلت داده شده بود.

«فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَحَاءٍ وَلَمْ يَجْبِرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأَمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَرْزُلٍ وَبَلَاءٍ. (۲) خداوند هرگز جباران دنیا را درهم نشکست، مگر پس از مهلت دادن و فراخی و هرگز استخوان شکسته ملت‌ها را ترمیم نکرد، مگر پس از آزمایش و شدت.»

مطلب قابل ذکر دیگر این است که وقتی خداوند به ظالم مهلت می‌دهد، چنان نیست که او را به حال خود رها می‌کند؛ بلکه همواره در کمین اوست و به موقع او را کیفر خواهد داد:

«وَلَنُؤَمِّلَ الظَّالِمَ فَلَنُيَقُوتَ أَخْذَهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَ

پی‌نوشتها:

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

۲- خطبه ۸۸.

بِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغٍ رِيقِهِ. (۱) و اگر خداوند به ظالم مهلت بدهد، فرصت مؤاخذه او از دست نمی‌رود و خدا بر سر راه او در کمینگاه است و می‌تواند گلویش را آنچنان فشار دهد که نتواند آب دهانش را فرو ببرد. »
و در معرفی افراد گمراه می‌فرماید:

« وَ هُوَ فِي مَهْلَةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوَىٰ مَعَ الْغَافِلِينَ وَ يَغْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَ لَا إِمَامٍ قَائِدٍ. (۲) او در این مهلتی که خداوند به او داده با غافلان و بیخبران در هواپرستی است و همواره روز خود را با گناهکاران می‌گذرانند بدون آنکه راهی در پیش گیرد که به مقصد ختم شود یا پیشوایی برگزیند که او را رهبری کند. »

در مورد « استدراج » جملات روشنگرانه و بیدارکننده‌ای در نهج البلاغه آمده است و امام با تعبیرهایی لطیف و احساس برانگیز این مسئله را مطرح می‌کند و به کسانی که غرق در نعمت هستند و امکانات بسیاری در اختیار آنهاست، هشدارهای لازم را می‌دهد:

« كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ. (۳) چه بسا افرادی که به وسیله نعمت غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر گناهانشان مغرور می‌گردند و در اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن امتحان نکرده است. »

« وَ رَبٌّ مَنَعَهُ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمَى وَ رَبٌّ مَبْتَلَىٰ مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبَلَوَى. (۴) چه

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۹۷.

۲- خطبه ۱۵۳.

۳- قصار ۱۱۶.

۴- قصار ۲۷۳.

بسا افرادی که در نعمت هستند، اما این نعمت باعث هلاک تدریجی آنهاست و چه بسا افرادی که در بلا و گرفتاری هستند، اما این بلا موجب ساخته شدن آنهاست. »

« أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجَلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِّقِينَ إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرِ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرِ ذَلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا. (۱) ای مردم باید خداوند شما را به هنگام نعمت، بیمناک ببیند، همان گونه که شما را از نعمت هراسناک می‌بیند؛ زیرا کسی که در زندگی وسعتی یافته است و آن را «استدراج» نمی‌شمرد، از امری ترسناک خود را ایمن دانسته است و کسی که زندگی او به تنگنا افتاده و آن را نوعی امتحان نمی‌داند، پاداش امیدوارکننده‌ای را از کف داده است.

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۳۵۸.

بخش چهارم

انگیزه های تحولات تاریخی

با تدبر و تأمل در تاریخ بشری، به روشنی درمی یابیم که بشر در طول تاریخ حیات خود روی این کره خاکی، نشیب و فرازها و اوج و حضيض ها و جنگ و ستیزهای بسیاری دیده است، تمدن های گوناگونی در نقاط مختلف زمین متولد شده و پس از چندی از بین رفته اند. امپراتوری های بزرگی به وجود آمده و سپس از هم متلاشی شده است. همچنین انسان در طول تاریخ، برای دستیابی به منابع طبیعت و در تلاش معاش به ابزارسازی پرداخته و از عصر حجر به عصر کامپیوتر رسیده است.

جامعه های بشری، عصرها و دوره های مختلفی را پشت سر گذارده است و جامعه شناسان جهت سهولت مطالعه و بررسی، اعصار تاریخی بشری را تقسیم بندی های گوناگونی کرده اند. مثلاً از لحاظ ابزارسازی، زندگی انسان را به سه عصر تقسیم کرده اند:

- عصر سنگ (که شامل پارینه سنگی، میان سنگی و نوسنگی است)؛
- عصر برنز یا مفرغ؛
- عصر آهن.

و از لحاظ اقتصادی و تهیه خوراک بر سه دوره مشخص کرده اند:

- دوره گردآوری خوراک؛

- دوره تولید خوراک؛

- دوره تولید ماشینی.

همچنین از لحاظ طبقات اجتماعی و مناسبات تولیدی تقسیم‌بندی دیگری دارند:

- دوره های اشتراکی اولی؛

- برده‌داری؛

- زمین‌داری؛

- سرمایه‌داری. (۱)

اکنون با توجه به دگرگونی‌های مهمی که در تاریخ بشری روی داده و فراز و نشیب‌هایی که بشریت به خود دیده و تمدن‌هایی که به وجود آمده و از بین رفته است، این پرسش پیش می‌آید که عامل و انگیزه این دگرگونی‌ها چیست و تاریخ در حرکت خود از چه قانونی پیروی می‌کند؟

دانشمندان علوم اجتماعی و فلسفه تاریخ برای یافتن پاسخ درست به این پرسش مهم، تلاش فراوانی کرده‌اند و هر کدام به نحوی در سبب‌شناسی و تبیین حرکت تاریخ سخنی گفته‌اند و نظری داده‌اند. پیش از نقل نظریه‌های گوناگونی که در این زمینه وجود دارد، به دو مطلب مهم اشاره می‌کنیم:

الف: ما معتقدیم که تاریخ در حرکت خود از قوانین خاصی پیروی می‌کند و قانونمندی حرکت تاریخ مسئله‌ای است که در جای خود به ثبوت رسیده است. پیش از این، سخن کارل پوپر که منکر قانونمندی تاریخ است، نقل و سپس نقد شد. پی‌نوشتها:

۱- رجوع شود به: امیرحسین آریانپور: زمینه جامعه‌شناسی، ص ۳۴۳ به بعد. و نیز گوردون چایلد: تطور اجتماعی، ترجمه احمد صوری، ص ۲۱ به بعد.

ب: از فلسفه تاریخ باید به عنوان یک علم یاد کرد که برای خود مبادی و قوانین ویژه‌ای دارد و کسانی که تنگ‌نظرانه علم را در آزمایش و تجربه حسی محدود کرده‌اند، درحقیقت قسمت مهمی از دانش بشری را بی‌اعتبار کرده‌اند. (۱)

نظریه‌های گوناگون در تبیین حرکت تاریخ

برای یافتن پاسخ به این پرسش مهم که عامل یا عوامل حرکت تاریخ چیست و چگونه باید دگرگونی‌های تاریخی را توجیه و تبیین کرد، مطالعه در تمدن‌های تاریخی و تمدن‌های موجود و مقایسه آنها با یکدیگر ما را یاری خواهد کرد. افرادی در این باره مطالعه کرده‌اند و با بررسی جوانب مختلف موضوع به نتیجه‌هایی رسیده‌اند که حاصل آن را به عنوان یک نظریه ابراز داشته‌اند. شاید متجاوز از بیست نظریه که درباره تعیین عامل حرکت تاریخ از طرف دانشمندان و متفکران ارائه شده است. اکنون ما به طور اجمال و فشرده بعضی از نظریه‌های مهم را بدون هیچ‌گونه اظهار نظر و نقض و ابرام درباره آنها ذکر می‌کنیم. تنها هدف ما از نقل این دیدگاه‌ها، ایجاد زمینه فکری برای بررسی نظریه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که در لابلای سخنان آن حضرت در نهج البلاغه آمده است.

اکنون به بعضی از نظریه‌ها در تبیین و تفسیر حرکت تاریخ توجه فرمایید:

پی‌نوشتها:

۱- تفصیل این دو مطلب را در کتاب: بینش تاریخی قرآن، تألیف نگارنده، ص ۳۰ و ۳۲ مطالعه فرمایید.

۱- تباهی قدرت

توسیدید مورخ بزرگ و باستانی یونان معتقد به حرکت دایره‌ای تاریخ بود و می‌گفت که هر تمدنی متولد می‌شود، رشد می‌کند و می‌میرد. او عقیده داشت که قدرت مایه تباهی است و قدرت مطلق همیشه موجب تباهی و فساد می‌شود. وقتی جامعه‌ای به اوج قدرت رسید کسانی که به نمایندگی از مردم قدرت را در دست گرفته‌اند، طبعاً از مردم فاصله می‌گیرند و به دنبال کسب قدرت بیشتر و بیشتری می‌افتند و همین امر موجب نارضایتی مردم و در نتیجه سقوط آن قدرت می‌شود. (۱)

۲- عامل عصبیت

ابن‌خلدون که او نیز از طرفداران گردش دوره‌ای تاریخ است، «عصبیت» را عامل اصلی دگرگونی و تغییر در تاریخ می‌داند و معتقد است که وجود عصبیت سبب پیدایش و شکوفایی تمدن و حکومت است و از بین رفتن آن که از شهرنشینی و رفاه‌زدگی ناشی می‌شود، همان تمدن را نابود می‌سازد. منظور ابن‌خلدون از عصبیت نوعی غرور قومی و ملی است که شجاعت و اخلاق از خصوصیات بارز آن است.

پی‌نوشتها:

۱- رجوع شود به ادیب همیلتون: یونان باستان، ترجمه مریم شهروز، ص ۱۸۰.

البته ابن خلدون در کنار عامل عصبیت به عوامل دیگری مانند عامل جغرافیایی و آب و هوا نیز توجه دارد.

۳- مبارزه جناح‌های مرتجع و پیشرو

ویلفردو پارتو یکی دیگر از طرفداران حرکت دوره‌ای تاریخ است. به نظر او مهم‌ترین عامل پیدایش تغییرات بنیادی در جامعه مبارزه دائمی جناح مرتجع و محافظه‌کار با جناح پیشرو و تجدد طلب است. او معتقد است که در این مبارزه همواره جناح پیشرو پیروز می‌شود و قدرت را در دست می‌گیرد، اما پس از آنکه به قدرت رسید، برای حفظ قدرت خود راه محافظه کاری پیش می‌گیرد و در مقابل او جناح پیشرو تازه‌ای به وجود می‌آید و قدرت حاکم را به مبارزه می‌طلبد و این جریان ادامه می‌یابد. (۱)

۴- عامل هجوم و دفاع

آرنولد تاین‌بی مورخ و متفکر بزرگ انگلیسی با مطالعه تطبیقی تمدن‌های مختلف بشری و بررسی و ارزیابی مشابهِت‌های آنها، درباره عامل حرکت تاریخ نظریه‌ای دارد که خلاصه آن چنین است:

«وجود یک محرک یا انگیزه سبب عکس‌العمل در جامعه می‌شود.

پی‌نوشتها:

۱- ساموئیل کنیک: جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، ص ۳۲۹.

مثلاً مشکلات ناشی از خشونت و سختی محیط جغرافیایی، ظلم و ستم حاکمان بر جامعه، شکست‌های پی در پی، محرومیت‌ها و فشارها و انگیزه‌هایی از این قبیل سبب می‌شود که جامعه در جهت دفاع از خود، در مقابل این محرک‌ها عکس‌العمل نشان بدهد و همین عکس‌العمل موجب پیدایش تمدنی تازه می‌گردد. بنابراین، تمام تمدن‌ها در واقع عکس‌العملی دفاعی در مقابل هجوم مشکلات گوناگون جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی است. وقتی تمدنی به این طریق به وجود آمد به ناچار جامعه جدید به دو دسته تقسیم می‌شود: اقلیت حاکم و برخوردار و اکثریت تحت سلطه. به تدریج شکاف میان این دو دسته عمیق‌تر می‌شود و انگیزه جدیدی به وجود می‌آید که عکس‌العملی در پی خواهد داشت. عکس‌العمل جدید، نظام جامعه را به هم می‌ریزد و آن تمدن از بین می‌رود و نظام تازه‌ای جایگزین آن می‌شود و این گردش همچنان تکرار می‌گردد. « (۱)

۵- اراده الهی

سنت اگوستن کشیش معروف در کتابی به نام « شهر خدا » اظهار عقیده کرده که جریان تاریخ به منزله نوعی کشمکش است که بین دو عامل عمده جریان دارد: ملکوت زمینی و ملکوت آسمانی که تقریباً دولت و کلیسا، مظاهر آن دو ملکوت به شمار می‌روند. برای اگوستن غلبه نهایی در این کشمکش از آن

پی‌نوشتها:

۱- تاین‌بی، فلسفه نوین تاریخ، ترجمه بهاء‌الدین بازارگادی، ص ۴۳ به بعد.

ملکوت آسمانی است. غیر از اگوستن کسان دیگری هم مانند بوسوئه و ویکو مشابه این نظریه را ابراز داشته‌اند و معتقدند که تاریخ جلوه‌گاه اراده خداست. (۱)

البته در جهان‌بینی اسلامی نیز اراده خدا حاکم بر تاریخ است، اما نه به آن صورت که اگوستن و دیگران گفته‌اند؛ بلکه به صورت حاکمیت سنت‌های الهی بر تاریخ که با آزادی انسان مغایرتی ندارد و انسان در طول اراده الهی و در کادر سنت‌های او از آزادی عمل برخوردار است. شرح مطلب را به زودی خواهید خواند.

۶- جغرافیاگرایی

گروهی معتقدند که شرایط طبیعی و آب و هوا و به طور کلی پدیده‌های کیهانی از قبیل تغییرات فصلی و جریان‌های زیر زمینی و جاذبه و جریان رودها و دریاها، عواملی هستند که تأثیر قاطع و تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت تمدن‌ها و پیدایش حرکت‌های تاریخی و چگونگی رفتار و خوی آدمی و سازمان‌های اجتماعی دارند. (۲)

از کسانی که این نظریه را ابراز داشته‌اند و عوامل جغرافیایی را مهم‌ترین انگیزه در پیدایش و زوال تمدن‌ها دانسته‌اند، می‌توان از مونتسکیو نام برد که در کتاب معروف خود روح‌القوانین به بیان آن می‌پردازد.

پی‌نوشتها:

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، ص ۲۰۰.

۲- حمید حمید، علم تحولات جامعه، ص ۳۳.

۷- عنصر زور و عوامل سیاسی

دورینگ معتقد است که همه دگرگونی‌هایی که در جامعه بشری به وجود آمده است یا می‌آید، در اثر اعمال زور و قدرت از طرف زورمندان است و عنصر تعیین‌کننده در تاریخ « زور » و عوامل سیاسی است. دورینگ برخلاف نظریه مارکس که عامل اقتصادی را زیربنا و مناسبات سیاسی را روبنا می‌داند، معتقد است که شکل‌بندی مناسبات سیاسی در تاریخ تنها عامل بنیادی است و وابستگی‌های اقتصادی نتیجه آن است. این همان نظریه‌ای است که انگلس در ردّ آن کتابی که تحت عنوان « آنتی دورینگ » (ضد دورینگ) نوشته است. (۱)

۸- تکامل ابزار تولید

یکی دیگر از نظریه‌هایی که در تبیین دگرگونی‌های تاریخی وجود دارد، نظریه معروف و بحث‌انگیز کارل مارکس و طرفداران اوست. طبق فلسفه دیالکتیکی مارکس که آن را به همه چیز از جمله تاریخ تعمیم داده است، همه دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی و تاریخی در اثر دگرگونی شیوه تولید و تکامل ابزار آن است.

پی‌نوشتها:

۱- دکتر انور خامه‌ای: تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو، ص ۲۴۱.

مارکس می‌گوید:

« مناسبات اجتماعی با نیروهای تولید رابطه نزدیک دارد. انسانها با به دست آوردن نیروهای تولیدی جدید، شیوه تولید خود را تغییر می‌دهند و با تغییر شیوه تولید، تمام مناسبات اجتماعی خود را تغییر می‌دهند. آسیاب دستی جامعه‌ای با اربابان فئودال و آسیاب بخار آبی جامعه‌ای با سرمایه‌داران صنعتی به وجود می‌آورد. » (۱)

نمونه‌هایی از نظریات مختلف در تبیین حرکت تاریخ به طور فشرده ذکر گردید. البته نظریه‌های دیگری نیز وجود دارد مانند قهرمان‌گرایی، نژادگرایی، عامل احساس، عامل جنسی، عامل عشق و گرسنگی و... که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

سنت‌های الهی در تاریخ

در جهان‌بینی اسلامی عامل محرک تاریخ و انگیزه پیدایش دگرگونی‌ها در جوامع بشری، حقیقتی به نام « سنت‌های الهی » معرفی شده است. این سنت‌ها در کل جریان‌ات تاریخ حاکمیت دارد و پیدایش و زوال تمدن‌ها و ظهور و سقوط جامعه‌ها و هرگونه تحول و تطوری که در زندگی انسانها رخ می‌دهد، همه و همه در سیطره سنت‌های خداوند است و هیچ حرکتی نمی‌تواند خارج از آن انجام پذیرد.

پی‌نوشتها:

۱- کارل مارکس: فقر فلسفه، ترجمه فارسی، ص ۱۱۶.

قرآن کریم که هرگونه تغییر و تحولی را به سنت‌های الهی نسبت می‌دهد، متذکر می‌شود که این سنت‌ها تغییرناپذیر است و بر کل تاریخ بشری در گذشته و حال و آینده حاکمیت دارد:

«فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (۱) آیا آنان جز سنتی را که حاکم بر پیشینیان بود انتظار دارند؟ پس در سنت خدا هیچ‌گونه تغییری نخواهی یافت و در سنت خدا هیچ‌گونه دگرگونی نخواهی یافت.

منظور از سنت‌های الهی یک سلسله قضیه‌های شرطی است که در صورت وجود شرط یا سبب، جزا و مسبب هم حاصل خواهد شد. این قضیه‌های شرطی از طبیعت زندگی انسان و ارتباط او با جهان پیرامونش استخراج می‌شود. به عنوان مثال، وجود ظلم و تجاوز در هیأت حاکمه یا فرد حاکم، سقوط آن را به دنبال خواهد داشت، یا گسترش راحت‌طلبی و رفاه‌زدگی و عادت کردن به عیش و نوش، قدرت دفاعی جامعه را در مقابل دشمن ضعیف خواهد کرد و افراد آن جامعه در صورت تهاجم دشمن تاب مقاومت نخواهند داشت و قضایای شرطی متعدد دیگری که بعضی از آنها را در سخنان امام در نهج البلاغه خواهیم دید.

به طور کلی می‌توان سنت‌های الهی را به یک اصل کلی و یک قاعده عمومی برگشت داد و آن این است که هرگاه جامعه، امکانات و توانایی‌های خود را در مسیری که از جانب خدا و به وسیله پیامبران تعیین شده است، قرار دهد و خود را با عالم هستی که خواه ناخواه در برابر خدا خضوع دارد، منطبق سازد و بین خود و اراده الهی رابطه ایجابی برقرار کند و مسئولیت خود را در برابر حق بشناسد، صعود می‌کند و قابلیت بقا می‌یابد. در مقابل، اگر جامعه‌ای با اراده الهی

پی‌نوشتها:

۱- سوره فاطر، آیه ۴۳.

رابطه سلبی داشته باشد و امکانات خود را نه در راه رسیدن به تکامل انسانی؛ بلکه در راه هوس‌های زودگذر قرار بدهد، چنین جامعه‌ای دیر یا زود تاوان این انحراف از مسیر حق را خواهد داد و دچار سرنوشتی شوم خواهد شد.

در قرآن کریم و نهج البلاغه صحنه‌ها و نمونه‌های بسیاری از آنچه بر پیشینیان گذشته است، بیان شده و در لابلای آن به سنت‌ها و نوامیس الهی در تاریخ و جامعه اشاره شده است و از این سنت‌ها یک انگیزه دینامیکی ساخته شده تا انسان با توجه به اینها جامعه خود را اصلاح کند و سرنوشت خوبی برای خود رقم بزند. درست مثل قوانین طبیعی که با کشف آن و آگاهی از خواص اشیا می‌توان نیروهای عظیمی را به خدمت گرفت و از آن برای بهبودی زندگی و ایجاد رفاه و آسایش بهره برد. مثلاً نیروی آب و سیل اگر به صورت صحیحی در پشت سد‌ها مهار شود، می‌توان به وسیله آن توربین‌های بزرگی را به حرکت درآورد و از نیروی برق آن استفاده کرد. اما اگر این نیروها مهار نشود، نه تنها به حال بشر نفعی نخواهد داشت، بلکه چه بسا باعث خرابی‌های بسیار نیز گردد. برای استفاده از این نیرو باید اول آن را شناخت و کشف کرد و سپس راه‌های استفاده از آن را به دست آورد. این مثال در مورد نیروی اتم، نیروی الکتریسیته و... نیز صادق است.

انسان امروز با کشف قسمت‌هایی از قوانین حاکم بر طبیعت، توانسته است بسیاری از غیرممکن‌ها را ممکن سازد: در هوا پرواز کند، ساعت‌ها زیر آب بماند، دیگران را از فاصله‌های دور ببیند و هزاران توانایی دیگر. همه اینها از برکت کشف قوانین طبیعت است.

قوانین حاکم بر جامعه نیز (که قرآن از آن به عنوان سنن یاد می‌کند) به همین نحو است. اگر انسان بتواند آن قوانین را کشف کند و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد، به نتیجه‌های مطلوب و مثبتی خواهد رسید و زندگی خوب و استوار و جامعه‌ای متمدن و سعادتمند خواهد داشت و مشکلات اجتماعی را به

خوبی و آسانی حل خواهد کرد. به همین دلیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جای جای نهج البلاغه در خطبه ها و نامه ها و کلمات حکمت آمیز خود، سنت های الهی را که حاکم بر تاریخ است، یادآور می شود و از مردم می خواهد که از سرنوشت امت های گذشته عبرت بگیرند و پند بیاموزند؛ زیرا که همان سنت ها و قوانین و نوامیسی که بر پیشینیان حکومت می کرد، در تمام جوامع بشری جریان خواهد داشت. در عین حال که جریانهای تاریخی قضیه هایی منحصر به فرد هستند و قابلیت بازیابی مجدد ندارند اما قوانین منتزع از آنها همیشه و همه جا حاکمیت دارد و غفلت از آنها خسارت عظیمی به بار می آورد:

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَلَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ آخِرٌ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. (۱) ای بندگان خدا روزگار بر باقیماندهگان همان گونه می گذرد که بر پیشینیان گذشت. آنچه از آن گذشته، باز نمی گردد و آنچه در آن است، جاویدان نمی ماند. آخرین کارش همچون اولین کار اوست، کارهایش شبیه یکدیگر و نشانه هایش روشن و آشکار است.»

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأَمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ. (۲) عبرت بگیرید از آنچه که بر امت های مستکبر پیشین رسیده از عذاب خدا و شدت عمل های او و حوادث و کیفرهای او.»

«وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَ احْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ. (۳) از کیفرهایی که در اثر کردارهای بد و کارهای ناپسند بر امت های پیشین واقع شده، بر حذر پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۵۷.

۲- خطبه ۱۹۲.

۳- خطبه ۱۹۲.

باشید و حالات آنها را در خوبی‌ها و بدی‌ها همواره به یاد آرید و بترسید از اینکه مانند آنها باشید. »

« وَ إِنِّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَ تَهَؤُنًا بِبَطْشِهِ وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. (۱) نمونه هایی از کیفرها و روزها و وقایع الهی پیش روی شماست. پس وعیدها و تهدیدهای خداوند را به سبب جهالت یا سستی در مقابل خشم او یا اطمینان از عذاب او دست کم نگیرید. »

امام در این جملات و جملات مشابه (که در نهج البلاغه فراوان است) این حقیقت بزرگ را خاطرنشان می‌سازد که آنچه در کل جریانهای تاریخی و اوج و حضيض ملت‌ها و پیدایش و سقوط تمدن‌ها حاکمیت مطلق دارد، اراده الهی است که به صورت سنت‌ها و قوانین خاصی اعمال می‌شود. امام از این سنت‌ها به گونه های مختلفی تعبیر می‌کند مانند: « بَأْس »، « صولات »، « مثلات »، « ایام »، « قوارع » و « وقایع ». همه اینها بعدهاى مختلف اراده و قدرت خداوند است که عامل پدید آمدن تغییرات و دگرگونی‌ها در جامعه های بشری می‌شود و همیشه و همه جا حضور دارد.

جالب اینجاست که امام علاوه بر اینکه مسئله را به صورت کلی و عام مطرح می‌کند و هشدارهای لازم را می‌دهد، در موارد دیگری نمونه های جالبی از این سنت‌ها و قوانین تاریخی ارائه می‌کند تا هم موضوع به صورت مشخص و عینیت یافته بیان شود و هم این مطلب به خوبی روشن گردد که سنت‌های الهی به طور تصادفی و بدون حساب و برنامه نیست و آزادی انسان را سلب نمی‌کند؛ بلکه جریان آنها بر اساس عملکرد جامعه های بشری است. با شناخت سنت‌های الهی،

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۲.

انسانها می‌توانند جامعه بهتری بسازند یا خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار بدهند:

« أَمَّا بَعْدُ فَأَنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ إِنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاسْتَتَرُوهُ وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ. (۱) اما بعد، همانا امت‌های پیش از شما از آن جهت هلاک شدند که مردم را از حق خود منع کردند و آنها آن را خریدند (با رشوه و غیر آن) و مردم را به سوی باطل سوق دادند و آنان از آن (باطل) پیروی کردند. « أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ وَ سَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ. (۲) زمامداری را به غیر اهلس سپردید و آن را در غیر موردش قرار دادید و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می‌گیرد. »

« فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَ الْحُلَمَاءَ لَتَرْكِ التَّنَاهِي. (۳) خداوند، مردم قرون گذشته را از رحمت خود دور نکرد، مگر به سبب اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند. پس خداوند نادانان را به سبب ارتکاب گناه و بردباران را به سبب ترک نهی از منکر، از رحمت خود دور ساخت. « فَأَنْظَرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفِيدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَ قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ. (۴) به عاقبت کارهای آنها بنگرید، هنگامی که پراکندگی در میان آنها واقع شد و الفت آنها به تشتت گرایید و سخن‌ها و دل‌ها اختلاف پیدا کرد و

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۷۹.

۲- خطبه ۱۵۸.

۳- خطبه ۱۹۲.

۴- خطبه ۱۹۲.

به گروه های متعددی منشعب شدند و در پراکندگی با هم به ستیز پرداختند. پس خداوند لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد و وسعت نعمت را از آنها سلب کرد و قصه های آنها در میان شما به صورت عبرتی برای عبرت گیرندگان باقی ماند.

شکست و پیروزی

به طوری که گفته شد، از دیدگاه اسلام یگانه عامل پیدایش تغییرات و دگرگونی ها در جامعه های انسانی همان سنت های الهی است که همیشه و همه جا حاکمیت دارد و هیچ حرکتی در تاریخ بشری، خارج از حاکمیت این سنت ها نیست و ظهور و سقوط تمدن ها و اوج و حضيض ملت ها و هر نوع دگرگونی در زندگی انسانها بر اساس سنت های تخلف ناپذیر خداوند انجام می پذیرد. بنابراین رمزهای شکست و پیروزی را باید در همین سنت ها جستجو کرد.

در بحث گذشته، نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را درباره کلیت مسئله ملاحظه کردیم. اینک بعضی از قوانین و سنت های الهی را که در جوامع بشری و در طول تاریخ جریان یافته و نتایج و آثار متفاوتی را به بار آورده است، مورد مطالعه قرار می دهیم و با استفاده از بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمونه های عینی و عملی سنن الهی را ارائه می کنیم. با تأمل و تدبر در این نمونه ها، رمزهای شکست و پیروزی در جامعه های گوناگون بشری را به دست خواهیم آورد و نظر امام در مورد عوامل سعادت و انگیزه های سقوط و بدبختی و طبعاً هر نوع تغییر و تحول را خواهیم دانست.

پیش از آنکه به ذکر نمونه هایی از سنت های الهی بپردازیم، باید مفهوم

واقعی شکست و پیروزی و سعادت و شقاوت برای ما روشن شود و در آن به توافق برسیم و بدانیم که از دید اسلام سعادت و شقاوت چیست و مفهوم شکست و پیروزی کدام است؟

آیا به مجرد اینکه جامعه‌ای در مظاهر مادی زندگی به ترقی و پیشرفت نایل شد می‌توان گفت که آن جامعه، سعادت آرمانی را به دست آورده و یک جامعه سعادت‌مند است؟ عده‌ای چنین فکر می‌کنند و سعادت را به معنای رفاه و آسایش مادی می‌دانند و به عنوان مثال از جامعه‌های غربی معاصر یاد می‌کنند. در این طرز تفکر، بعد معنوی انسان که قسمت مهمی از شخصیت وجودی او را تشکیل می‌دهد، نادیده گرفته شده و به آن بهایی داده نمی‌شود. ولی پرواضح است که انسان در ذات خود علاوه بر نیازهای مادی، در جستجوی ارزش‌های دیگری است که به زندگی او هدف بدهد و روح او را آرامش و تسکین بخشد.

درست است که گاهی یک جامعه بریده شده از معنویت و ایمان، از رفاه و آسایش مادی برخوردار می‌شود، اما این فقط ظاهر قضیه است و اگر ژرف‌نگر باشیم، خواهیم دید که این همه سرابی بیش نیست و در پس این مظاهر زیبا و فریبنده، پوچی و بیهودگی، وحشت و اضطراب و نگرانی و بیم از آینده و به تعبیر قرآن خوف و حزن موج می‌زند. عاقبت کار افرادی که چنین زندگی می‌کنند، جز سقوط و نابودی چیز دیگری نیست و سرنوشت هولناکی در انتظار آنان است. هم اکنون بسیاری از جامعه‌شناسان، پایان غم‌انگیزی را برای تمدن کنونی غرب پیش‌بینی می‌کنند. چنانکه در میان قشر روشنفکر و پیشرو این جوامع، پوچگرایی و نیهیلیسم در حال افزایش است و عده‌ای بار دیگر به معنویت مذهب پناه برده‌اند و در نتیجه کنشت و کلیسا رونق بازار یافته است. (۱)

پی‌نوشتها:

۱- بینش تاریخی قرآن، تألیف نگارنده، ص ۱۳۶.

زندگی ماشینی و پیشرفت علوم مادی در غرب باعث بدبینی بسیاری از متفکران شده و از اینکه بتجدیدی به نام ماشین و علم ساخته شده و انسان را به مالکیت خود درآورده است، اظهار نگرانی و وحشت می‌کنند؛ زیرا که بیم آن می‌رود که این بت جدید به صورت غول جدیدی دربیاید که در شیشه کردن آن به این آسانی‌ها نیست.

اریک فروم می‌گوید:

« بشر هرچه بیشتر نیروهای خود را به ماشین واگذار می‌کند، از لحاظ انسانی ناتوان‌تر می‌شود. با نیروهایی که از خود به مصنوع خود منتقل کرده مقابله می‌کند و به عبارت دیگر از خود بیگانه می‌گردد. او به مالکیت مخلوق خود درآمده و تملک به خویشتن را از دست داده است. گوساله زرینی ساخته و می‌گوید: این است خدایانی که شما را از مصر به در بردند. » (۱)

همچنین در جای دیگری از کتابش می‌گوید:

« امروز دیگر خدایانی مانند « بعل » و « آستارت » ما را تهدید نمی‌کند؛ بلکه خطر در خداسازی از دولت و قدرت در ممالک خودکامه، ماشین و پیشرفت در فرهنگ خود ما و بیگانگی فراگیری است که کیفیت‌های معنوی انسان را تهدید می‌کند. » (۲)

یکی دیگر از متفکران غربی اظهار می‌دارد:

« یکی از کشف‌های نومیدکننده قرن حاضر این است که علم نقش بیطرفانه‌ای دارد. به این معنی که به همان سهولت که در خدمت مداوا قرار می‌گیرد، از عهده نابود کردن نیز برمی‌آید و آسانتر از ساختن

پی‌نوشتها:

۱- اریک فروم: جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، ص ۱۵۲.

۲- همان کتاب، ص ۳۹۷.

می‌تواند ویران کند... ما بی‌آنکه هدف‌هایمان را بهتر کنیم، پیوسته در
بسط وسایل خود می‌کوشیم. « (۱)

در صورتی که همه ابعاد وجودی انسان در نظر گرفته نشود و جامعه از
معنویت و ارزش‌های انسانی و مکتب انبیا فاصله بگیرد، مظاهر مادی نمی‌تواند
کارساز باشد و عواملی مانند قدرت نظامی و شکوفایی اقتصاد و پیشرفت‌های
علمی و رفاه و آسایش نمی‌تواند نشانه ثبات و پایداری در یک جامعه تلقی شود.
چه بسا در بطن همین مظاهر فریبنده، عوامل سقوط و نابودی پرورش یابد و در
یک موقعیت مقتضی، ضربه‌های هولناکی بر پیکر آن جامعه وارد کند و آن را از
هم بپاشد. نمونه آن فروپاشی مفتضحانه جوامع کمونیستی است که اخیراً به
وقوع پیوست. آیا جوامع سرمایه‌داری از چنین سرنوشتی در امان خواهند بود؟
در همین جا توجه خوانندگان محترم را به دو آیه از آیات قرآنی جلب
می‌کنیم:

« أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ
كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ (۲) آیا در روی
زمین سیر نمی‌کنند که ببینند سرانجام گذشتگان چگونه بود؟ آنها هم از لحاظ
قدرت و نیرو و هم از لحاظ داشتن آثار در روی زمین از اینان قوی‌تر بودند. پس
خداوند آنان را به سبب گناهانشان مؤاخذه و هلاک نمود. »

« فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۳) پس هنگامی که پیامبران‌شان با بیّنه‌ها به سوی آنان آمدند، به
علمی که نزد آنان بود مغرور شدند و فرود آمد بر ایشان آنچه مسخره‌اش می‌کردند. »
پی‌نوشتها:

۱- ویل دورانت: درس‌های تاریخ، ترجمه احمد بطحائی، ص ۱۴۳.

۲- سوره غافر، آیه ۲۱.

۳- سوره غافر، آیه ۸۳.

علی (علیه السلام) نیز در این مورد هشدارهای لازم را داده و از جمله می‌فرماید:

« وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغَيُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرِدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَ تَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَ النَّقْمَةُ. (۱) »

آنان که پیش از شما بودند در اثر آرزوهای طولانی و پنهان شدن سرآمد زندگی هلاک شدند تا آنکه مرگشان فرا رسید مرگی که عذرهای را رد می‌کند و با فرارسیدن آن درهای توبه بسته می‌شود و حادثه‌های کوبنده و بلا فرومی‌بارد. « با توجه به مطالبی که ذکر شد، خلاصه کردن سعادت و خوشبختی در رفاه و آسایش مادی و غافل شدن از ابعاد و جنبه‌های دیگر وجود انسان ساده‌لوحی خواهد بود. بنابراین، تعریفی که از سعادت می‌کنیم باید دربرگیرنده همه جوانب امر باشد و واقعیت وجود انسان را در نظر بگیرد. این جامعیت را در تعریفی که اسلام از سعادت می‌کند، به وضوح درمی‌یابیم، از نظر اسلام سعادت واقعی در ایمان و تقوا و پیروی از تعالیم انبیاست که تأمین‌کننده نیازهای مادی و معنوی انسان است و سبب می‌شود که انسان در عین برخورداری از رفاه و آسایش مادی با آرامش خاطر و اطمینان قلب زندگی کند و به تعبیر قرآن برکت‌های زمین و آسمان به روی او گشوده می‌شود:

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ... (۲) » و اگر مردم آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌کردند، البته برای آنان برکت‌هایی را از آسمان و زمین می‌گشودیم... »

درباره این مطلب در بحث‌های آینده توضیحات بیشتری داده خواهد شد. اکنون چند نمونه عینی و عملی از سنت‌های الهی را که بر کل تاریخ حاکمیت

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۴۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۹۶.

دارد، با استفاده از بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، مورد مطالعه و تدبر و تعمق قرار می‌دهیم. این نمونه‌ها به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود:

الف: عوامل پیشرفت؛

ب: عوامل سقوط.

قسمت اول را تحت عنوان ویژگی‌های یک جامعه پیشرو مورد بحث قرار می‌دهیم. به طوری که خواهیم دید، از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر یک از این عوامل در ایجاد سعادت برای جامعه از کارآیی لازم برخوردار است، ولی روشن است که اگر مجموعه این عوامل به صورت ترکیبی در جامعه‌ای پیدا شود آن جامعه، شاهد پیروزی را در آغوش خواهد کشید و به سعادت و پیشرفت دست می‌یابد.

در قسمت دوم نیز علل و اسباب نابودی و هلاک جامعه‌ها مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

در اینجا دو نکته قابل ذکر است:

۱- ما در شمارش عوامل پیشرفت و سقوط هرگز ادعای استقصای کامل نمی‌کنیم. ممکن است کسانی با مراجعه به نهج البلاغه عوامل و انگیزه‌های دیگری نیز پیدا کنند. همچنین ممکن است بعضی از این عنوانها با بعضی دیگر تداخل داشته باشد و بتوان بعضی از آنها را در هم ادغام کرد.

۲- عواملی را که به عنوان نمونه‌هایی از سنت‌های الهی مورد بحث قرار می‌دهیم، در واقع یک سلسله قضایای شرطی هستند که شرط یا مقدم آن به وسیله انسان و با آزادی کامل انجام می‌گیرد و جزا یا تالی آن طبق اراده خداوند و بر اساس قوانین محتوم و تخلف‌ناپذیر الهی محقق می‌شود. تذکر این نکته از آن جهت لازم بود که تصور نشود سنت‌های الهی جبرآور است و انسان در

سرنوشت خود مقهور آن سنتهاست؛ بلکه باید بدانیم یک طرف قضیه مطابق با اراده ما واقع می‌شود و اراده ما در طول اراده خدا تحقق می‌یابد. البته این مطلب را پیش از این به صورت مفصلتری مورد بحث قرار دادیم و توضیحات لازم داده شد.

الف: ویژگی‌های یک جامعه پیشرو

در لابلای سخنان امام در نهج البلاغه خصوصیات و ویژگی‌هایی برای جامعه‌های سعادت‌مند ذکر شده که عوامل پیشرفت و سعادت آن جامعه‌ها و نمونه‌های روشنی از سنت‌های جاری الهی در تاریخ است. از دیدگاه امام این عوامل که باید به همت و تلاش مردم به وجود بیاید، جامعه را به سوی سعادت آرمانی سوق می‌دهد و به آن صلاحیت بقا می‌بخشد...

اکنون بعضی از آن ویژگی‌های را با استفاده از رهنمودهای امام ذکر می‌کنیم:

۱- ایمان و تقوا

ایمان به خدا و تعالیم انبیاء و داشتن روحیه پرهیزکاری در افراد جامعه، عامل بسیار نیرومندی است که علاوه بر ایجاد ثبات و پایداری در جامعه، باعث شکوفایی استعدادها و به وجود آمدن نیروهای مومن و فعالی می‌گردد که هم در سرکوبی دشمنان و نیروهای شیطانی کارآیی لازم دارند و هم در استفاده صحیح از امکانات و منابع مادی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

جامعه با ایمان جامعه‌ای با نشاط و شاداب است و از اعتماد به نفس کافی

برخوردار است. افرادی که خود را با زیور ایمان و تقوا آراسته‌اند، با استعانت از امدادهای غیبی و الطاف الهی پیش می‌روند و از هیچ مانع و رادعی نمی‌هراسند و پیروزی بر دشمن و غلبه بر مشکلات، سرنوشت محتوم آنهاست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد می‌فرماید:

« فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا وَ أَحْلَوَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأُمُوجُ بَعْدَ تَرَكَمِهَا وَ أَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا. وَ تَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا وَ تَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النِّعَمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا وَ وَبَلَتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِرْدَائِهَا. (۱) آن کس که دست به دامن تقوا بزند، شدايد و سختی‌هایی که به او نزدیک شده‌اند دور شوند و تلخی‌ها شیرین و امواج ناراحتی‌های متراکم از هم گشوده و مشکلات پی در پی و خسته‌کننده آسان می‌گردد و مجد و عظمت و کرامت از دست رفته دوباره بازمی‌گردد، رحمت قطع شده خداوند دوباره شامل حال او می‌شود و نعمت‌ها پس از فرونشستن به جوشش می‌آید و برکات کم شده به فراوانی بر او می‌بارد. » در جایی دیگر، پیروزی مسلم رهروان راه خدا را خاطرنشان می‌سازد و آن را اگر فوری هم نباشد، در دراز مدت تضمین می‌کند. توجه کنید:

« وَ فَرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ اَمْضُوا فِي الدِّينِ نَهَجَهُ لَكُمْ وَ قُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ فَعَلَى ضَامِنٍ لِفَلَجِكُمْ أَجَلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا. (۲) و از خدا به سوی خدا فرار کنید و از راهی که برای شما گشوده است بروید و به وظایفی که برای شما تعیین کرده قیام کنید. اگر چنین کنید علی ضامن پیروزی شماست. اگر امروز به آن نرسید در آینده به آن خواهید رسید. »

به طوری که ملاحظه می‌کنید در این عبارت، علی (علیه السلام) با قاطعیت از

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۸.

۲- خطبه ۲۴.

پیروزی مسلّم نیروهای مؤمن خبر می‌دهد. منتهی ممکن است این پیروزی به صورت فوری و آنی نباشد و به سبب مصلحت‌هایی از جمله رفع ناخالصی‌ها، مدت زمانی به درازا بکشد اما دیر یا زود، پیروزی از آن مؤمنان خواهد بود.

نه تنها علی (علیه السلام) بلکه خداوند هم پیروزی کسانی را که در راه او گام برمی‌دارند تضمین کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهَا إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۱) محققاً خداوند کسی را که

او را یاری کند، یاری خواهد کرد که خداوند توانا و عزتمند است. »

و در آیه دیگری می‌فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۲) ما

همواره پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم هم در زندگی دنیا و هم روزی که گواهان برخیزند (روز قیامت). »

با توجه به این قبیل آیات قرآنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) متذکر می‌شود که:

«فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَإِعْزَازٍ مَنْ أَعَزَّهُ» (۳) خداوند متعهد

شده است کسی را که او را یاری کند، کمک نماید و کسی را که او را عزیز بدارد، به عزت برساند. »

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشت، این است که کارآیی ایمان و تقوا تنها در بُعد معنوی و روحی نیست؛ بلکه در بُعد مادی و تأمین آسایش در زندگی نیز کارساز است. نیروهای مؤمن با استفاده از استعدادها و امکاناتی که در اختیار دارند، جامعه‌ای می‌سازند که در آن، مردم با برخورداری از نعمت‌های الهی و

پی‌نوشتها:

۱- سوره حج، آیه ۴۰.

۲- سوره مومن، آیه ۵۱.

۳- نامه ۵۳.

استفاده از لذایذ مشروع در رفاه کامل به سر برند. بدون شک آن لذت توأم با آرامشی که مؤمنان از زندگی به دست می آورند، هرگز نصیب جامعه غیر مؤمن نمی شود. اینان به هر مرتبه‌ای از رشد و شکوفایی اقتصادی برسند، باز هم از آن رفاه و آسایش که خاص مؤمنان است، بی بهره‌اند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد نیز جملات بسیار شیرین و جالبی دارد که اهل می‌خوانیم:

«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكَنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَّى بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمُتَجَرِّ الرَّابِحِ (۱) ای بندگان خدا آگاه باشید که پرهیزگاران هم از دنیای زودگذر و هم از سرای آخرت بهره گرفتند. با اهل دنیا در دنیایشان شرکت کردند، درحالیکه اهل دنیا در آخرت با آنها شریک نشدند. در دنیا در بهترین مسکن‌ها ساکن شدند و بهترین خوراکی‌ها را خوردند و از دنیا همان لذتی را بردند که دنیاپرستان داشتند و همان مقدار بهره گرفتند که جباران متکبر بهره‌برداری کردند. آنگاه که از این دنیا با توشه‌ای کافی و تجارتي پر سود به سفر آخرت رفتند.»

۲- جهاد و تلاش

دستیابی به پیروزی و ایجاد نظامی بر اساس حق و عدل و تنفس در فضای باز انسانی و زندگی در یک جامعه سعادت‌مند، به خودی خود میسر نمی‌شود.
پی‌نوشتها:

رسیدن به این هدف‌های والا، تلاش و کوشش و جد و جهاد می‌طلبد و هرگز شانس و اتفاق و تصادف، آن را در اختیار کسی نمی‌گذارد.

سنت الهی بر این جاری شده که اگر نیروهای فعال یک جامعه خوب عمل کنند و به موقع دشمنان سعادت آن جامعه را از بین ببرند و خطرهای در کمین را دفع نمایند، آن جامعه می‌تواند روی پای خود بایستد و پیروزی را تجربه کند. اما این آغاز راه و گام نخستین است. برای دوام و بقای پیروزی و از آن مهم‌تر برای ساختن جامعه سعادت‌مند تلاش و جهاد مداوم لازم است.

از نظر اسلام جهاد در راه خدا و تلاش در جهت برقراری نظام الهی و استواری حق و عدل، عبادت و حتی برترین عبادات است:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَرَسُولُهُ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ. (۱) بهترین وسیله‌ای که متوسلان می‌توانند با آن به خداوند تقرب جویند، همانا ایمان به خدا و پیامبرش و همچنین جهاد در راه خداست؛ زیرا که جهاد قله بلند اسلام است.»

ملتی که روح جهادگری داشته باشد و نیروهای آن همواره آمادگی خود را برای کار و پیکار حفظ کنند و تلاش و کوشش شعار زندگی آنان گردد، همیشه زنده می‌ماند و با سربلندی و عظمت و افتخار به حیات خود ادامه می‌دهد و نیروهای مخرب هرگز نمی‌تواند در میان آن ملت رخنه کند، اما اگر ملتی دچار سستی و تنبلی شد و روح جهادگری را از دست داد و به عیش و نوش خو گرفت، به زودی فساد و تباهی در میان آن رخنه می‌کند و عزت آن تبدیل به ذلت می‌شود و در نهایت جز هلاک و نابودی سرنوشت دیگری نخواهد داشت:

«فَمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شِمْلَةَ الْبَلَاءِ وَ دَيْثَ الْمَصْغَارِ وَ

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۱۰.

الْقَمَاءَ وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالسَّهَابِ وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيمَ الْخُسْفَ وَ مُنِعَ النَّصَفَ. (۱) کسی که از روی بی میلی جهاد را ترک کند، خداوند لباس ذلت بر او می پوشاند و بلا او را فرا می گیرد و حقیر و کوچک می شود و عقل و درک او تباه می گردد و به سبب ضایع کردن جهاد، حق از او روی گردان می شود. نشانه های خواری در وی آشکار و از عدالت محروم می گردد. «

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایی دیگر به جامعه اسلامی هشدار می دهد که اگر دست از تلاش و کوشش بردارند، خداوند عزت و عظمتی را که به وسیله اسلام به آنها عنایت کرده است از آنها می گیرد و چه بسا آن را در اختیار اقوام دیگری که شایستگی لازم داشته باشند، می گذارد:

« وَ اللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ. (۲) به خدا قسم، باید تلاش کنید و گرنه خداوند قدرت شکوه اسلام را از شما برمی گیرد و دیگر آن را به شما منتقل نمی کند تا اینکه امور به دست دیگران بیفتد. «

از دید امام برای هر فرد یا جامعه ای که بخواهد به حقوق خود برسد، راه منحصر به فرد، تلاش و کوشش است و هر کسی غیر از این طریق وارد شود، به بیراهه رفته است:

« لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ وَ لَا يَدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ. (۳) افراد ناتوان هرگز نمی توانند ظلم را از خود دور کنند و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید. «

مطلب مهم دیگری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن تأکید دارد این است که گرچه جهاد و مبارزه با دشمن و نیروهای مخرب در ساختن جامعه پی نوشتها:

۱- خطبه ۲۷.

۲- خطبه ۱۶۹.

۳- خطبه ۲۹.

مطلوب نقش بسیار مهم و تعیین کننده‌ای دارد، اما نیروهای فعال و دلسوز جامعه نباید بدون برنامه و بدون داشتن رهبر شایسته و صلاح‌دید او، خودسرانه دست به اقدام بزنند که در این صورت آن نیروها به هرز خواهند رفت و خسارتی بزرگ به جامعه وارد خواهد شد؛ بلکه باید شرایط و موقعیت موجود به دقت ارزیابی شود و تصمیم‌گیری‌ها متناسب با مقتضای وضع باشد؛ زیرا همچنان که زمانی جهاد و پیکار ضرورت دارد، گاهی هم شرایط به گونه‌ای است که سکوت و حفظ نیروها ضرورت پیدا می‌کند که در هر دو صورت باید مطابق با موقعیت موجود عمل کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشخیص موقعیت و اتخاذ تصمیم لازم را به عهده رهبری جامعه اسلامی (اهل بیت پیامبر) واگذار می‌کند:

« أَنْظَرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا قَالْبُدُوا وَإِنْ نَهَضُوا قَانْهَضُوا وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا. (۱) » به اهل بیت پیامبر خود بنگرید، از آن ستمی که آنها می‌روند بروید و قدم در جای قدمشان بگذارید. آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاک باز نمی‌گردانند. پس اگر آنها سکوت کردند شما هم سکوت کنید و اگر قیام کردند شما هم قیام کنید و از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می‌شوید. »

۳- عدل و داد

اجرای اصول عدالت اجتماعی، ضروری‌ترین نیاز هر جامعه‌ای است و پایداری و بقای هر نظامی رابطه تنگاتنگی با تحقق عدالت و اشباع روح حق‌طلبی و پی‌نوشتها:

عدالت خواهی مردم دارد. به گفته رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، حکومت ممکن است با کفر بماند، اما با ظلم نمی ماند.

اساساً علم آفرینش بر نظام حق و عدل استوار است. همه پدیده های جهان از کوچکترین جزء آن تا بزرگترین کهکشانش مطابق با قوانین الهی حرکت می کنند و کوچکترین تخلفی در آنها نیست و می توان گفت که جهان جلوه گاه عدالت خداوند است.

جامعه بشری نیز باید با جهان آفرینش هماهنگ و همسو باشد و عدل و قانون در آن حاکمیت پیدا کند. تنها در چنین حالی است که جامعه قابلیت بقا و دوام می یابد و می تواند به حیات خود ادامه بدهد. اما اگر در جامعه ای عدالت و قانون حکومت نکند و حقوق اساسی مردم مورد هجوم و تجاوز قرار بگیرد، دیر یا زود آن جامعه متلاشی خواهد شد و خشک و تر با هم خواهند سوخت:

« أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ. (۱) » ما بعد، امت های پیش از شما از آن جهت هلاک شدند که مردم را از حق خود منع کردند و آنها آن را خریدند (با رشوه و غیر آن) و مردم را به سوی باطل سوق دادند و آنان از آن (باطل) پیروی کردند. « عدالت، حق طبیعی و آرمان تاریخی همه انسانها در طول قرون بوده است، اما متأسفانه همیشه خودکامگان و ستمگرانی پیدا شده اند و این حق را از آنان دریغ کرده اند و حس خودخواهی و افزون طلبی شان را به قیمت محروم ساختن توده های مردم از حقوق اساسی خود، اشباع نموده اند. گرچه این خودکامگان به هر حال ره به مقصد نبرده اند و به سزای تجاوزگری و بی عدالتی خود رسیده اند و کیفر سخت و دردناکی دیده اند.

پی نوشتها:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تذکر می‌دهد که اگر حکومت‌ها عدالت را سرلوحه برنامه‌های خود قرار بدهند، هم خودشان وجدانی آرام خواهند داشت و هم رضایت و علاقه مردم را به سوی خود جلب خواهند کرد. اما اگر دست به ستمگری و ظلم بزنند و از دایره عدالت پا بیرون گذارند، با واکنش مردم روبرو خواهند شد و دست به کشتار خواهند زد:

«وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ. (۱) همانا بهترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می‌شود، برقراری عدل در کشور و ظهور دوستی مردم است.»

«اسْتَغْمِلِ الْعَدْلَ وَ احْذَرْ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ. (۲) عدالت را پیشه کن و از خشونت و ستمگری بپرهیز؛ زیرا که سختگیری موجب فرار مردم از منطقه می‌شود و ستمگری، آنان را دعوت به مبارزه مسلحانه می‌کند.»

همچنین امام، حاکمان را از هواپرستی و خودخواهی برحذر می‌دارد؛ زیرا این حالت علاوه بر اینکه ضد ارزش است، حاکم را نیز به بی‌عدالتی می‌کشاند و او را وادار به اعمال ظلم و جور می‌کند و هرگز نمی‌توان چیزی را که با عدل به دست نیامده است، با جور به دست آورد:

«فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ. (۳) اگر زمامدار دنبال هوا و هوس خود باشد، این کار او را غالباً از اجرای عدالت باز می‌دارد. پس امور مردم از نظر حقوق باید نزد تو مساوی باشد چرا که هیچ‌گاه جور و ظلم جانشین پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۳.

۲- قصار ۴۸۴.

۳- نامه ۵۹.

عدل نخواهد شد. »

علی (علیه السلام) که صدای عدالت انسانی و منادی حق و عدل و شهید این راه است، مهم‌ترین برنامه حکومتی خود را اجرای عدالت اسلامی می‌داند و از اینکه در حکومت او حتی به یک زن یهودی ظلم شود، سخت آزرده می‌گردد و آن را قابل تحمل نمی‌داند. او در راه اجرای دقیق عدالت، هرگونه محافظه کاری را محکوم می‌کند و برای جبران بی‌عدالتی‌های که پیش از او به عمل آمده است، با قاطعیت تمام اعلام می‌دارد:

« وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتَهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ. (۱) » به خدا سوگند هرچه از آن (عطایای عثمان از بیت‌المال) پیدا کنم، به صاحبش برمی‌گردانم اگرچه زنانی را با آن کابین بسته یا کنیزانی را با آن خریده باشند؛ زیرا که عدالت گشایش می‌آورد و کسی که عدالت بر او گران آید، ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود. از نظر امام هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین عدل و داد باشد، حتی احسان و بخشش که از ارزش‌های اخلاقی محسوب می‌شود، در مقام اداره جامعه نمی‌تواند جای عدل را بگیرد؛ لذا درباره مقایسه میان عدل و جود می‌فرماید:

« أَلْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا. (۲) » عدالت هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، ولی سخاوت آن را از مسیرش خارج می‌کند. عدالت قانون همگانی است، اما سخاوت جنبه خصوصی دارد. پس عدالت شریف‌تر و برتر از سخاوت است.

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۵.

۲- قصار ۴۳۷.

۴- مسئولیت همگانی

یکی از عوامل بسیار مهم در تضمین سعادت جامعه و جلوگیری از تباهی آن، احساس مسئولیت و تعهد در میان افراد آن جامعه است؛ به گونه‌ای که همگی خود را در مقابل صلاح و فساد جامعه مسئول بدانند و از کنار قضایا بی‌اعتنا عبور نکنند.

اگر در جامعه‌ای مردم به طور دسته‌جمعی نسبت به حسن جریان امور، نظارت و کنترل داشته باشند از ارزش‌های پذیرفته شده خود پاسداری کنند. پرواضح است که این جامعه همیشه شاداب و با نشاط و متحرک و فعال خواهد بود و نه هیأت حاکمه جرأت تخطی از قانون خواهند داشت و نه افراد شرور قدرت اظهار وجود خواهند یافت. این همه خیر و برکت در صورتی حاصل می‌شود که تک‌تک افراد دامن همت به کمر زنند و با کجی‌ها و قانون‌شکنی‌ها مبارزه کنند و همدیگر را نسبت به انجام کارهای خوب و سازنده تشویق نمایند و این همان دو فریضه دینی است که در اسلام به عنوان امر به معروف و نهی از منکر واجب شده است.

نقش مهم و بازدارنده امر به معروف و نهی از منکر در جلوگیری از مفساد اجتماعی و سرکوبی افراد و گروه‌های شرور و تجاوزگر، از این دو فریضه دینی عاملی ساخته است که سلامت جامعه را تضمین می‌کند و زمینه را برای رشد و شکوفایی استعدادها آماده می‌سازد.

به سبب همین خواص و آثار ارزشمند و زیربنایی امر به معروف و نهی از منکر است که قرآن کریم امت اسلامی را بهترین امت‌ها می‌داند به شرط آنکه این دو فریضه را اجرا کنند:

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (۱) شما

بهترین امت‌ها هستید؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. »

به همین سبب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارزش این دو فریضه را در مقایسه با سایر فرایض دینی از جمله جهاد در راه خدا، بسیار بالا می‌برد و از آن به عنوان بهترین اعمال یاد می‌کند.

« وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ. (۲) »

تمام اعمال خوب و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر همانند قطره‌ای در مقابل دریای پهناور است. همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد و با فضیلت‌تر از همه اینها سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته شود. »

سکوت افراد در مقابل شیوع گناه و فساد در جامعه و دیکتاتوری‌ها و قانون‌شکنی‌های کارگزاران حکومت، عواقب وخیمی به دنبال دارد. اگر کسی تصور کند فقط مسئول اعمال خویشتن است و کارهای ناشایست دیگران ربطی به او ندارد، دچار اشتباه بزرگی شده است که دیر یا زود نتیجه‌اش را خواهد دید و تاوان آن را خواهد پرداخت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این حقیقت تلخ خبر می‌دهد که در اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر و از بین رفتن حس مسئولیت همگانی، اشرار و نابکاران بر سرنوشت جامعه مسلط خواهند شد و تلاش‌های بعدی بی‌نتیجه خواهد بود و حتی دعا‌های مردم در پیشگاه خداوند

پی‌نوشتها:

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲- قصار ۳۷۴.

مستجاب نخواهد شد:

« لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ. (۱) » امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار جامعه بر شما مسلط می‌شوند آنگاه دعا می‌کنید ولی مستجاب نمی‌گردد. «

همچنین متذکر می‌شود که هلاک امت‌های پیشین به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر بود و خداوند گنهکاران را به سبب گناهشان و بقیه را به سبب سکوتشان مورد غضب قرار داد:

« فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَالْحُلَمَاءَ لَتَرْكِي التَّنَاهِي. (۲) » خداوند، مردم قرون گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر. پس خداوند نادانان را به دلیل ارتکاب گناه و بردباران را به دلیل ترک نهی از منکر، از رحمت خود دور ساخت. «

مبارزه مستمر و پی‌گیر با مفسد اجتماعی و کوشش در راه اصلاح جامعه، از نظر اسلام یک واجب دینی و وظیفه شرعی است. اگر در شخصی این حالت پیدا شود، پیش از همه به اصلاح خود می‌پردازد. بنابراین، تعهد به انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، علاوه بر اثرات اجتماعی آن، برای خود شخص نیز سازنده است. البته افراد در ادای این وظیفه، ممکن است واکنش‌های متفاوت و مختلفی در مقابل خلافاکاری‌ها نشان دهند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) این واکنش‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند و نتیجه کار هر کدام را روشن می‌سازد:

« أَيُّهَا الْمَوءَمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يَعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يَدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۴۷.

۲- خطبه ۱۹۲.

بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ. (۱) ای مومنان! هرکس ظلم و ستمی مشاهده کند یا کار زشتی ببیند که مردم را به سوی آن می‌خوانند، اگر تنها با قلب خود آن را انکار کند، خود سالم مانده و ذمه‌اش بری است و کسی که با زبان خود آن را انکار کند، اجر و پاداش می‌گیرد و مقامش برتر از گروه نخست است و کسی که آن را با شمشیر قیام مسلحانه انکار کند با این هدف که سخن خدا در جایگاه والا و سخن ظالمان در پستی قرار بگیرد، چنین شخصی به راه هدایت رسیده و بر جاده حق گام نهاده و نور یقین بر دلش تابیده است.

۵- مشاوره در تصمیم‌گیری‌ها

استبداد آفت جامعه است و زمامدارانی که در تصمیم‌گیری‌های خود مشورت نمی‌کنند و به افکار خیرخواهانه اندیشمندان و خواسته‌های به حق مردم اعتنایی ندارند، عاقبت خود را در دامی گرفتار خواهند کرد که رهایی از آن به آسانی ممکن نیست؛ چه بسا به سقوط و نابودی آنان منجر شود. آنها که در رأس هرم قدرت قرار گرفته‌اند، باید در اداره جامعه و در مسائلی که پیش می‌آید، با دیگران مشورت کنند و از نظریه‌های صاحب‌نظران باخبر شوند تا در تصمیم‌گیری‌های خود سنجیده و درست عمل کنند و اشتباه خود را به حداقل برسانند. از این گذشته، در چنین محیطی استعدادها شکوفا می‌شود و مردم مجال اندیشیدن و تفکر می‌یابند و در نتیجه جامعه به ترقی و تعالی و رشد پی‌نوشته‌ها:

فرهنگی می‌رسد.

قرآن کریم مشورت در امور را ستوده می‌داند (۱) و در جایی دیگر به شخص پیامبر دستور داده است که با مردم مشورت کند (۲) و این حاکی از اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام به شور و مشورت داده است تا مردم عادت کنند که هم در امور خصوصی خود و هم در مسائل اجتماعی باهم مشورت کنند و بهترین تصمیم ممکن را اتخاذ نمایند.

در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طور مکرر خطر استبداد به رأی و لزوم مشورت در امور گوشزد شده است از نظر امام به همان اندازه که مشورت با صاحب‌نظران مفید و سازنده است، استبداد به رأی و بی‌اعتنایی به افکار دیگران خطرناک و مهلک است:

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا. (۳) کسی که استبداد رأی داشته باشد، هلاک می‌شود و کسی که با مردان مشورت کند، در عقل آنها شریک می‌گردد.»

«وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ. (۴) مشورت کردن چشم‌هدایت است و کسی که به رأی خود قناعت کند، خود را به خطر انداخته است.»

امام در مورد اهمیت مشورت، سخنان کوتاه و جالبی دارد که باید شعار زندگی مسلمانان باشد:

«وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ. (۵) پشتیبانی چون مشورت کردن نیست.»

پی‌نوشتها:

۱- سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲- سوره شوری، آیه ۳۷.

۳- قصار ۱۶۱.

۴- قصار ۲۱۱.

۵- قصار ۵۴.

« مَنِ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا. (۱) کسی که از افکار دیگران

استقبال کند، موارد خطا را می‌شناسد. »

در مورد مشورت کردن باید به دو مسئله مهم توجه کرد و امام نیز آنها را تذکر داده است:

الف: درست است که زمامدار باید با صاحب‌نظران مشاوری کند، اما برای اینکه جامعه دچار هرج و مرج نشود و تمرکز قدرت صدمه نخورد، اخذ تصمیم نهایی با زمامدار است و او از میان نظریه‌های مختلف یکی را انتخاب می‌کند و براساس آن تصمیم می‌گیرد. پس از این مرحله، همه باید از او اطاعت کنند. امام در این باره به ابن‌عباس می‌فرماید:

« لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَاطْعِنِي. (۲) برتوست که نظر مشورتی خود را به من بگویی و من درباره آن بیندیشم، اما اگر با نظر تو مخالفت کردم تو باید از من اطاعت کنی. »

ب: در مقام مشورت باید کسانی را انتخاب کرد که بتوانند درست بیندیشند. آنها که دارای صفات روحی ناپسند و نامطلوبی هستند، نباید مورد مشورت قرار گیرند؛ زیرا نمی‌توانند مشاور و راهنمای خوبی باشند:

« وَ لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ. (۳) هرگز در مشورت خود، بخیلی را دخالت مده؛ زیرا او تو را از احسان منصرف می‌کند و وعده فقر می‌دهد و نیز شخص ترسو را دخالت مده که تو را در کارها ناتوان می‌کند و نیز شخص حریص را دخالت مده که تو را به حرص و آزمندی با جور تشویق می‌کند. »

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۱۷۳.

۲- قصار ۳۲۱.

۳- نامه ۵۳.

۶- راستی و درستی

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی برای هر جامعه‌ای که نقش عمده‌ای در سلامت و بقای آن دارد، رواج فرهنگ راستی و درستی در میان مردم است (راستی در گفتار و درستی در کردار).

اگر در جامعه‌ای هم حکومت و هم مردم از خیانت و دروغ بهره‌یزند و برای پیشبرد هدفهایشان به این دو رذیله اخلاقی متوسل نشوند، صداقت و صفا و حس اعتماد به همدیگر به وجود می‌آید و طبیعی است که در چنین جوّی، ترقی و تعالی و رشد و پیشرفت، امکان بهتر و بیشتری می‌یابد.

اما اگر مردم برای رسیدن به اهداف شخصی و به دست آوردن منافع مادی خود از هر وسیله‌ای از جمله دروغ و خیانت استفاده کنند و زمامداران جامعه جهت بقای سلطه خود مردم را فریب بدهند و برای رسیدن به اهداف جاه‌طلبانه خود از دروغ و خیانت پل بسازند، چنین محیطی محیط سوء تفاهم‌ها و سوء ظن‌ها خواهد بود و در نتیجه حس همکاری و همفکری و اشتراک مساعی از بین خواهد رفت و از همه سلب اطمینان و اعتماد خواهد شد و معلوم است که سرانجام چنین جامعه‌ای چگونه خواهد بود و چه سرنوشتی خواهد داشت؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) معتقد است که افراد خیانتکار، خواری و هلاک برای خود می‌خرند و در دنیا و آخرت کیفر اعمال زشت و ناپسندشان را خواهند دید. به عقیده امام بالاترین خیانت، خیانت به جامعه است:

«وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَ رَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يَنْزِهِ نَفْسَهُ وَ دِينَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحْلَلَ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَ الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَ أَخْزَى وَ إِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأَمَّةِ وَ أَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ. (۱) کسی که امانت را خوار شمارد و

دست به خیانت بزند و خود و دینش را از آن دور نسازد، درهای ذلت و خواری را در دنیا به روی خود باز کرده و او در آخرت ذلیل‌تر و رسواتر است. همانا بزرگترین خیانت، خیانت به مردم و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان مسلمین است. »

همچنین امام در سفارش خود به مالک اشتر، ضمن توصیه او به رعایت امانت و وفاداری و درستکاری، متذکر می‌شود که هیچ چیز مانند این صفت مردم را - با همه اختلاف نظرهایی که دارند - به حاکم خوش‌بین نمی‌کند؛ زیرا مردم از هر گروه و دسته‌ای که باشند در پسندیده بودن امانت‌داری و وفا اتفاق نظر دارند:

« فَحُطُّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قِرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. (۲) عهد و پیمان خود را لباس وفا بپوشان و تعهدات خود را با امانت‌داری رعایت کن و جان خویش را سپر تعهداتی که داده‌ای قرار بده؛ زیرا هیچ یک از فرایض الهی مانند وفای به پیمان نیست که مردم دنیا با همه اختلافاتی که دارند، نسبت به آن چنین اتفاق نظر داشته باشند. »
راستی نیز همانند درستی است و همان حالت را دارد. کسانی که با وعده های دروغ مردم را فریب می‌دهند، به زودی اعتماد آنان را از خود سلب خواهند کرد و در مردم نسبت به خود ایجاد سوء ظن خواهند نمود. به عقیده امام راستگویی مایه نجات و کرامت، و دروغ‌گویی باعث خواری و هلاکت است:

« الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنجَاهٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاهٍ وَ مَهَانَةٍ. (۳) راستگو در مسیر نجات و کرامت است و دروغگو بر لب پرتگاه هلاکت و خواری است. »
پی‌نوشتها:

۱- نامه ۲۶.

۲- نامه ۵۳.

۳- خطبه ۸۶.

ب: عوامل سقوط

تاریخ بشری، بسیاری از امت‌ها و جامعه‌ها را به یاد دارد که با عزت و سربلندی و خوشی و رفاه به زندگی سعادت‌مند خود ادامه می‌دادند و همه چیز بر وفق مراد آنان بود. اما ناگهان عوامل فساد و تباهی در میان آن رخنه کرد و نشانه‌های هلاک و سقوط آشکار شد و بالاخره با وجود همه مظاهر خوشبختی و قدرت، آن جامعه به پایان خط رسید و شکست و نابودی را پذیرا شد.

فروپاشی یک نظام و سقوط یک جامعه، معلول علت‌ها و عوامل گوناگونی است که قرآن از آنها به عنوان سنت‌های الهی یاد می‌کند و در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه بسیاری از این عوامل مورد توجه قرار گرفته و امام با بینش و بصیرت آسمانی خود، آنها را در مناسبت‌های خاصی مطرح کرده است. اکنون بعضی از آن عوامل را که در سخنان امام آمده است، مورد مطالعه و تدبر قرار می‌دهیم:

۱- فتنه و فتنه‌گری

اصطلاح « فتنه » به طور مکرر در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده و درباره آن بحث‌های متعددی شده است مانند اینکه فتنه چگونه شروع می‌شود و عوامل به وجود آورنده آن چیست و چه آثاری در جامعه دارد و در مواقع بروز فتنه چه عکس‌عملی باید نشان دارد و.... اما پیش از ورود به این بحث‌ها، باید دانست که اساساً فتنه چیست و منظور

از این تعبیر که بارها در قرآن و نهج البلاغه و احادیث آمده است چه حقیقتی می‌باشد.

اصل فتنه در لغت به معنای سوزانیدن در آتش است (۱) و معانی دیگر و استفاده های گوناگون آن همه به آن بازگشت می‌کند، مانند امتحان و اختیار، گمراهی و گناه، فزاحت و عذاب و آشوب و اختلاف.

در قرآن و نهج البلاغه از دو نوع فتنه سخن به میان آمده است:

۱- به معنای امتحان الهی یا کیفری که خداوند به گنهکاران می‌دهد.

۲- به معنی آشوب و طغیان و ایجاد اختلال در نظم و ثبات جامعه که به وسیله قدرت طلبان و آشوبگران به وجود می‌آید.

فتنه به معنای اول، کار خداوند است و آثار تربیتی دارد و افراد را به تلاش و کوشش و اصلاح حال خود وادار می‌سازد و این معنا در موارد متعددی از قرآن کریم آمده است؛ مانند:

« أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۲) » آیا مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه بگویند ایمان آورده‌ایم رها می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند؟ ما امت‌های پیشین را هم امتحان کردیم. »

« وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (۳) » و بترسید از فتنه‌ای که فقط به ظالمان از شما نمی‌رسد. »

پی‌نوشتها:

۱- تاج العروس، ج ۹، ص ۲۹۷.

۲- سوره عنکبوت، آیات ۱-۳.

۳- سوره انفال، آیه ۲۵.

فتنه به این معنی شامل نعمت‌های الهی هم می‌شود مانند اموال و اولاد که وسیله امتحان و آزمون الهی قرار می‌گیرند؛ زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد گاهی خداوند با دادن نعمت بندگان خود را مورد آزمایش قرار می‌دهد.

فتنه به معنای دوم نیز که همان آشوبگری و به هم ریختن نظم و آرامش در جامعه است، در قرآن کریم آمده و از آن به عنوان چیزی که بدتر و شدیدتر از آدمکشی است یاد شده و جامعه اسلامی به جنگ با عاملان فتنه فراخوانده شده است:

« وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ (۱) بآنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند. »

« وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ (۲) فتنه سخت‌تر از کشتار است. »

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اشاره به این دو نوع فتنه که یکی کار خدا و دیگری کار آشوبگران است، می‌فرماید:

« لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَذٌّ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَقُولُ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُم بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ. (۳) هیچ یک از شما نگوید: خداوندا به تو پناه می‌برم از فتنه؛ زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه او را فتنه‌ای است. کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از فتنه‌های گمراه‌کننده پناه ببرد؛ زیرا خداوند فرموده: « بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند. » و معنای آن این است که خداوند بندگان خود را با اموال و اولاد امتحان می‌کند. »

بحث‌هایی که در نهج البلاغه راجع به فتنه آمده، بیشتر ناظر به معنای دوم

پی‌نوشتها:

۱- سوره بقره، آیه ۱۹۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۹۱.

۳- قصار ۹۳.

آن است که به وسیله آشوبگران و فرصت طلبان ایجاد می‌شود و زمینه را برای سقوط و هلاک جامعه مهیا می‌سازد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که خود قربانی فتنه‌هایی شد که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به وجود آمد، جامعه را از افتادن در مسیر فتنه برحذر می‌دارد و هشدارهای لازم را می‌دهد و برای اینکه مردم آگاهی لازم داشته باشند، کیفیت پیدایش فتنه و شگردهای فتنه‌گران و خطرهای آن برای جامعه و راه مقابله با آن را تذکر می‌دهد.

چگونه یک فتنه در جامعه پیدا می‌شود و سبب ناامنی و آشوب و به هم ریختن نظم و قانون و از بین رفتن ارزش‌های پذیرفته شده جامعه می‌گردد؟ به عقیده امام فتنه از هواپرستی‌ها و قانون‌شکنی‌های جماعتی شروع می‌شود که برای رسیدن به هدف‌های نامشروع خود، حق و باطل را درهم می‌آمیزند و فریبکارانه وارد عمل می‌شوند:

« إِنَّمَا بَدْءُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجَالٌ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ. (۱) همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها پیروی از هواهای نفسانی و پیدایش قوانین مجعول و بدعت‌گونه است؛ قوانینی که با کتاب خدا مخالف است و جمعی برخلاف دین خدا به حمایت از آن برمی‌خورند. اگر باطل از آمیخته شدن با حق نجات می‌یافت، بر حقیقت جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از آمیزش با باطل خلاص می‌شد، زبان معاندان از آن قطع می‌گردید. »

همچنین امام هشدار می‌دهد که شروع فتنه و پیدایش نطفه آن به صورت آرام و مخفیانه است و به طور خزنده پیش می‌رود و گسترش می‌یابد. بنابراین،

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۵۰.

لازم است که در همان آغاز، با عوامل آن قاطعانه برخورد کرد و پایداری و استقامت نمود:

« وَ تَبَيَّنُوا فِي قَتَامِ الْعِشْوَةِ وَاعْوَجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَظُهُورِ كَمِينِهَا وَانْتِصَابِ قُطْبِهَا وَمَدَارِ رَحَاهَا تَبْدَأُ فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ وَتَتَوَلَّى إِلَى فُطَاةٍ جَلِيَّةٍ شِبَابُهَا كَسِبَابِ الْغُلَامِ وَآثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ يَتَوَارِثُهَا الظُّلْمَةُ بِالْعَهْدِ. (۱) با احتیاط و بصیرت گام بردارید. به هنگام برخاستن گرد و غبار حادثه هایی که نمی توان به درستی واقع آن را درک کرد و در هم پیچیدن فتنه ها به هنگام تولد نوزاد آن و آشکار شدن باطن آن و برقرار شدن قطب و مدار آسیای آن فتنه هایی که از مراحل ناپیدا شروع می شوند و به مرحله شدید و روشن می رسند. رشد آنها مانند رشد نوجوان و آثار آن مانند آثار سنگ سخت و محکم است. ستمکاران آن را با پیمان هایی که دارند، از یکدیگر ارث می برند.

آنگاه امام آثار و عواقب نامطلوب فتنه را پس از پاگرفتن و بزرگ شدن بیان می کند:

« ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةُ الزَّخُوفِ فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدِ اسْتِقَامَةٍ وَتُضِلُّ رِجَالَ بَعْدَ سَلَامَةٍ وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا وَتَلْتَبِسُ الْأَرْءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتَهُ وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتَهُ. (۲) سپس بعد از آن، دولت فتنه وحشت آور که شکننده و نابودکننده است فرامی رسد. پس قلب ها پس از استواری می لغزند و مردان پس از درستی و سلامت گمراه می شوند و افکار به هنگام هجوم آن پراکنده و اندیشه ها پس از آشکار شدن آن دچار شک و تردید می گردند. کسی که به مقابله با آن برخیزد و پشتش را می شکند و کسی که در آن کوشش کند هلاک می شود. »

پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۵۱.

۲- خطبه ۱۵۱.

مطلب مهم دیگری که درباره فتنه در سخنان امام آمده است، کیفیت برخورد با آن و عکس‌العملی است که هنگام بروز فتنه باید نشان داد. امام در این مورد نیز راهنمایی‌های لازم را به عمل می‌آورد. امام می‌آموزد که وقتی نشانه‌های فتنه آشکار شد اولین و آسان‌ترین کار این است که با فتنه‌گران همکاری نشود. آن گاه باید همگام با اکثریت مردم قدم برداشت؛ زیرا تا فتنه گسترده نشده، اکثریت با آن مخالف است و باید بدون انحراف به چپ و راست، راه مستقیم را پیش گرفت و با قدرت و شجاعت در مقابل موج‌های فتنه ایستادگی کرد تا فتنه از بین برود:

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهَرَ فَيْرَكَبَ وَلَا ضَرَعَ فَيَحْلَبَ. (۱)» در فتنه‌ها همچون شتر کم سن و سال باش که نه پشتی دارد که سوار شوند و نه شیری که بدوشند. «

«فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدْعِ وَالزُّمُومَا عَقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ. (۲)» نشانه‌های فتنه و پرچم‌های بدعت نباشید و به آنچه ریسمان اکثریت مردم به آن بسته شده است ملتزم باشید. «

«الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ مُضَلَّةً وَالطَّرِيقَ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ. (۳)» انحراف به راست و چپ مایه گمراهی است و راه وسط و مستقیم همان جاده حق است و قرآن و آثار نبوت بر همین راه است. «

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمَنَافَرَةِ. (۴)» ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات درهم بشکنید و از راه اختلاف و پی‌نوشتها:

۱- قصار ۱.

۲- خطبه ۱۵۱.

۳- خطبه ۱۶.

۴- خطبه ۵.

ستیزه‌جویی دوری کنید. »

علی (علیه السلام) در زمان خود با فتنه‌های مهم و شکننده‌ای روبرو شد که بیشترین وقت و نیروی امام در دفع آن فتنه‌ها مصروف شد. در میان آن فتنه‌ها شاید فتنه خوارج از همه سخت‌تر بود؛ زیرا که این بار فتنه‌گران در لباس زهد و تقوا و با پیشانی‌های پینه بسته به میدان آمده بودند و مبارزه با چنین جمعیتی که همواره آیات قرآن بر لب‌های آنان جاری بود و شعار فریبنده لاحکم الا لله را با خود داشتند، سخت دشوار می‌نمود اما با وجود همه این دشواری‌ها، امام کوچکترین تردیدی به خود راه نداد و در سرکوبی این فتنه که نه تنها وضع سیاسی مسلمانان؛ بلکه عقاید دینی آنها را هم تهدید می‌کرد، با قاطعیت عمل کرد و در جنگ نهروان، همه آنها را از بین برد و جز تعداد اندکی که از ده نفر کمتر بودند، تمام افراد خوارج کشته شدند.

پس از جنگ نهروان، امام در مورد دفع فتنه خوارج و دشواری‌های آن فرمود:

« أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غِيْهَبُهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا. (۱) ای مردم! من چشم فتنه را درآوردم و کسی جز من جرأت این کار را نداشت و این هنگامی بود که امواج فتنه گسترده شده و به آخرین درجه شدت رسیده بود. »

البته پس از شهادت امام که به وسیله گروه خوارج اتفاق افتاد، خوارج همواره در جامعه اسلامی ایجاد زحمت و ناامنی می‌کردند ولی هر حکومتی سر کار می‌آمد سرکوبی آنان را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار می‌داد و همانگونه که امام پیش‌بینی کرده بود (۲)، کشتن خوارج به عنوان یک سنت جاریه در آمد.

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۹۳.

۲- خطبه ۵۸.

خطرناکتر و زیانبارتر از همه فتنه ها فتنه بنی امیه بود که به صورت یک فاجعه در تاریخ اسلام ظهور کرد و سالیان متمادی سرنوشت مسلمانان به دست آنان بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره فتنه بنی امیه می فرماید:

« أَلَا وَ إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةُ عَمِيَاءٍ مُّظْلِمَةٍ عَمَّتْ خَطَّتُهَا وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. (۱) آگاه باشید که ترسناکترین فتنه ها برای شما از نظر من فتنه بنی امیه است؛ زیرا که آن فتنه ای کور و ظلمانی است که دامنه اش همه جا را فرا می گیرد... هر کس در آن فتنه بصیر و بینا باشد، بلا و سختی به او می رسد و هر کس در برابر آن کور باشد، بلا از او رد می شود. »

۲- فساد اخلاقی و شیوع گناه

یکی از سنت های الهی که بر کل تاریخ بشری حاکمیت دارد، این است که هرگاه در جامعه ای اصول انسانی و ارزش های اخلاقی و معیارهای معنوی مورد تمسخر قرار گرفت و مردم از خدا و مکتب انبیا فاصله گرفتند و فساد و فحشا و منکر رواج پیدا کرد و زشتی گناه از بین رفت، چنین جامعه ای محکوم به فناست و دیر یا زود از بین خواهد رفت و طعم تلخ شکست و هلاک و تباهی را خواهد چشید.

ورشکستگی اخلاقی و از بین رفتن ملاک های معنوی و شیوع گناه و فسق و فجور، ریشه های سعادت را می خشکاند و سرنوشت نامطلوبی را رقم می زند. گناه و معصیت و دوری از خدا و معنویت و افتادن در دام شیطان و عیاشی ها و پی نوشتها:

خوشگذرانی‌ها باعث زوال نعمت و سقوط و بدبختی است و عذاب و کیفر الهی را به دنبال خود دارد. در قرآن کریم می‌خوانیم:

« وَ كَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رَسُولِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (۱) » چه بسا آبادی‌ای که از فرمان پروردگار خود و پیامبران او سرپیچید پس آن را مورد محاسبه شدیدی قرار دادیم و به عذابی دشوار معذب ساختیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این حقیقت را به طور مکرر بیان کرده و هشدارهای لازم را داده است و عواقب مرگبار و مهلک شیوع گناه و فساد در جامعه را خاطر نشان کرده است:

« وَ اَيُّمَ اللّٰهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِيْ غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ اِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوْهَا لِ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ. (۲) » سوگند به خدا هیچ ملتی نیست که در ناز و نعمت و آسایش و رفاه باشد و این نعمت از آنها گرفته شود مگر به سبب گناهانی که مرتکب می‌شوند؛ زیرا خداوند بر بندگان خود ستم نمی‌کند.

« اِنَّ اللّٰهَ يَتْلٰى عِبَادَهٗ عِنْدَ الْاَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ اِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ. (۳) » خداوند بندگان خود را به هنگام ارتکاب کارهای ناروا، به کمبود میوه‌ها و حبس برکت‌ها و بستن درهای گنجینه‌های خیرات مبتلا می‌کند.

و در مورد گروهی از اهل فساد که علاوه بر ارتکاب گناه به کار خود مغرور هم می‌شدند، می‌فرماید:

« زَرَعُوا الْفُجُوْرَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُوْرَ وَ حَصَدُوا الثُّبُوْرَ. (۴) » فسق و فجور را کاشتند و

پی‌نوشتها:

۱- سوره طلاق، آیه ۸.

۲- خطبه ۱۷۸.

۳- خطبه ۱۴۳.

۴- خطبه ۲.

آن را با غرور آبیاری کردند و حسرت و افسوس درو نمودند. «
بدبختی چنین جوامعی در این است که در اثر غوطه‌وری در گناه و معصیت و
غرور نابجا، نمی‌توانند به زشتی کارهای خود پی ببرند و در فکر اصلاح خود
باشند. شیطان اعمال زشت و ناپسند آنها را در نظرشان زینت می‌دهد و آنان
چنین می‌پندارند که راه درستی می‌روند:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً قَبَاضَ وَ قَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ
وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرُوا بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرِبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَ زَيَّنَ
لَهُمُ الْخَطْلُ. (۱) شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و او هم آنان را شریکان خود
اختیار کرد و سپس در سینه‌هایشان تخم گذاشت و جوجه درآورد و در دامن
آنها پرورش داد. پس با چشم آنها نگریست و با زبان آنها سخن گفت و به وسیله
آنها بر مرکب لغزش‌ها سوار شد و زشتی‌ها را برایشان جلوه‌گر نمود.»

بدین‌سان در اثر کثرت گناه، کار انسان به جایی می‌رسد که شیطان در نیروی
درک او رخنه می‌کند و روح او را به تسخیر خود درمی‌آورد و در چشم و گوش و
حواس او جای می‌گیرد و در نتیجه دستگاه اندیشه انسان دچار اختلال می‌شود
و دیگر نمی‌تواند زشتی گناه را درک کند و آنچنان در این وادی پیش می‌رود که
بالاخره دچار فاجعه می‌شود.

۳- سرپیچی از راهنمایی دانایان

یکی از آفت‌های بزرگی که گاه دامن‌گیر یک جامعه می‌شود و آن را به مرز
سقوط و تباهی می‌کشاند، سرپیچی مردم از راهنمایی مربیان و دانایان دلسوز و
پی‌نوشتها:

آگاه است. کسانی که در موقع بروز فتنه ها و پیش آمدن تنش های سیاسی و اجتماعی، سخن آگاهان و دلسوزان را به هیچ بشمارند و در غفلت و سستی به سر برند یا دست به کارهای خودسرانه و نسنجیده بزنند یا سخن فتنه انگیزان فریبکار و فرصت طلبان دروغگو را بشنوند، جز پشیمانی و تأسف و خواری و خذلان نصیبی نخواهند داشت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن اینکه مردم را از نیرنگ و دروغ مفسدان و گمراهان برحذر می دارد، از آنها می خواهد که به اندرز مربیان دلسوز گوش فرادهند و به آنها دل بسپارند و از دانایان می خواهد که با صداقت تمام و به کارگیری عقل و خرد در راهنمایی مردم کوشش کنند:

«أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ وَ تَتِيَهُ بِكُمْ الْغِيَابُ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ وَ مِنْ أَيْنَ تَوَّءَتُونَ وَ آتَى تَوَّءَكُونَ فَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيكُمْ وَ أَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ وَ اسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ وَ لِيَصْدُقَ رَأْدُ أَهْلِهِ وَ لِيَجْمَعَ شَمْلُهُ وَ لِيُحْضِرَ ذِهْنَهُ. (۱) این راه های گمراهی شما را به کجا می برد و تا کی ظلمت ها شما را متحیر می سازد و تا کی دروغ پردازی ها شما را فریب می دهد؟ از کجا به سراغ شما می آیند و چگونه شما را می فریبند؟ همانا که برای هر مدتی نوشته ای و برای هر غیبتی بازگشتی است. به سخن مرد ربّانی خود گوش فرادهید. دل های خود را در پیشگاه او حاضر کنید و اگر فریاد کشید، بیدار شوید و پیشرو هم صادقانه با مردم خود سخن بگوئید و پراکنده ها را جمع کند و محتوای ذهن خود را حاضر نماید.

در خطبه دیگری مردم را مورد سرزنش قرار می دهد که چرا با وجود نشانه های آشکار، از دانایان امت که همان عترت پیامبرند فاصله می گیرند و به جای

پی نوشتها:

دیگری می‌روند.

« قَائِنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤَفَّفُكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنصُوبَةٌ قَائِنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ. (۱) به کجا می‌روید و رو به کدام سو دارید؟ پرچم‌های حق برپاست و نشانه‌ها آشکار است و چراغ‌های هدایت نصب شده است. پس شما را به کجا می‌برند و چگونه در سرگردانی قرار گرفته‌اید؟ درحالی‌که عترت پیغمبرتان در میان شماست، آنها زمام‌های حق و پرچم‌های دین و زبان‌های راستی هستند. »

دیدیم که جامعه اسلامی پس از رحلت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به علت دوری از اهل بیت پیامبر و سرپیچی از راهنمایی‌های آنان، چگونه دچار تفرقه‌ها و فتنه‌ها و سردرگمی‌ها شدند و چه تاوان سنگینی پرداختند. متأسفانه در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم، مردم رهنمودهای آن حضرت را به طور دقیق به کار نبستند و نتیجه آن بروز و ظهور حادثه‌های ناگوار در جامعه اسلامی شد. امام همواره از این مسئله رنج می‌برد و از سستی و بی‌تعهدی و نافرمانی مردم شکایت داشت. این موضوع، در خطبه‌های متعددی منعکس شده است و در واقع این خطبه‌ها، درد دل‌ها و رنجنامه‌های آن حضرت است که به جا مانده است:

« وَ لَقَدْ أَصْبَحَتْ الْأُمَمُ تَخَافُ ظِلْمَ رِعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظِلْمَ رَعِيَّتِي اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا وَ أَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَ دَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَ جَهْراً فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا أَ شُهُودٌ كَغِيَابٍ وَ عَبِيدٌ كَأَرْبَابٍ. (۲) ملت‌ها همواره از ستم زمامدارانشان می‌ترسند، درحالی‌که من از ظلم رعیت خود در

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۸۷.

۲- خطبه ۹۷.

هراسم. شما را به جهاد بسیج کردم اما شما نرفتید. به گوش شما خواندم اما شما نشنیدید. در پنهان و آشکار شما را خواندم و شما اجابت نکردید. شما را نصیحت نمودم نپذیرفتید. مگر شما حاضرانِ غایب یا بردگانی همچون ارباب هستید!

« أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ أَغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ قَوْلَ اللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شَنَنْتُ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ. (۱) آگاه

باشید که من شب و روز و پنهان و آشکار، شما را برای جنگ با این قوم (سپاه معاویه) دعوت کردم و به شما گفتم که پیش از آنکه آنها به شما حمله کنند، شما به آنها بتازید که به خدا قسم هیچ قومی در درون خانه‌اش مورد حمله قرار نگرفت مگر آنکه ذلیل شد. اما شما سستی کردید و دست از یاری برداشتید تا اینکه دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را اشغال نمود. »

امام در ادامه همین خطبه ضمن تأسف شدید از جنایت‌هایی که به دست کارگزاران معاویه اتفاق می‌افتاد، بهانه‌جویی‌های مردم را در سرپیچی از فرمان جهاد مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و می‌فرماید:

« وَ لَكِنْ لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ. (۲) کسی که فرمانهای او اجرا نمی‌شود، دیگر رأی او سودی ندارد. »

۴- رفاه‌زدگی و کفران نعمت

رفاه و برخورداری و استفاده از نعمت‌های مادی، از نشانه‌های سعادت جامعه

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۲۷.

۲- خطبه ۲۷.

و یکی از فاکتورهایی است که می‌تواند ملاک خوشبختی و ثبات و شکوفایی باشد، اما اگر این حالت هدف زندگی باشد و ارزش‌های دیگر مورد غفلت قرار گیرد، جامعه دچار بیماری مهلک رفاه‌زدگی و لذت‌جویی خواهد شد و عواقب نامطلوب و ناگوار آن را خواهد دید.

میل به کمال مطلق که به صورت یک غریزه در وجود هر انسانی نهفته است، اگر درست رهبری و اشباع نشود، انسان به کام‌جویی‌های بدلی رومی‌آورد و به دام خوشگذرانی‌ها و بی‌بندوباری‌ها می‌افتد. روشن است که اگر افراد جامعه این حالت را پیدا کنند، در مقابل هجوم دشمن کارآیی لازم را نخواهند داشت؛ زیرا فرد رفاه‌زده خوشگذران، شجاعت و شهامت دفاع از خویشتن را ندارد و حتی ممکن است برای تأمین منافع مادی خود، به جامعه و کشوری که به آن تعلق دارد خیانت کند و با دشمن به همکاری بپردازد. این موضوع در تاریخ گذشتگان و همچنین در تاریخ معاصر نمونه‌های فراوانی دارد.

از سوی دیگر رفاه‌زدگی و خوشگذرانی قدرت ابتکار و خلاقیت را از بین می‌برد و نیروهایی که باید سازنده و تولیدکننده باشند، تبدیل به عوامل مصرف می‌شوند و نتیجه آن وابستگی شدید به بیگانگان و از دست دادن استقلال اقتصادی و سیاسی است.

البته استفاده از نعمت‌های الهی و لذایذ مادی اگر هدف زندگی قرار نگیرد و به اسراف و تبذیر کشیده نشود، کار نامطلوبی نیست و عواقب مرگباری را که به آن اشاره شد، ندارد. اساساً در یک جامعه سعادت‌مند افراد باید در رفاه و آسایش زندگی کنند، اما چیزی که کار را به مرحله خطرناکی می‌کشانند، طغیانگری در استفاده از لذایذ و کفران نعمت‌های الهی است. در این حالت جامعه به تباهی و هلاک کشیده می‌شود و خداوند طبق یک سنت جاریه، نعمت‌های خود را از آن مردم سلب می‌کند و به آنها لباس فقر و ترس می‌پوشاند. این مطلب در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است از جمله:

« وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (۱) و خداوند مثل می‌زند آبادی‌ای را که آسوده و آرام بود و روزی آن به فراوانی از هر طرف می‌رسید. پس به نعمت‌های خدا کفر ورزیدند. پس خداوند به دلیل کارهایی که انجام دادند، طعم گرسنگی و ترس را به آنها چشانید. »

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنان خود در مورد کفران نعمت و هدف قرار دادن دنیا و لذایذ آن و عواقب هلاکت‌باری که به دنبال دارد، مطالب جالبی دارد و با بیان شیرینی که مخصوص آن حضرت است موضوع را از ابعاد گوناگون مورد توجه قرار داده است.

درباره دنیاپرستانی که غرق در نعمت هستند و آن را معبود خود قرار داده‌اند، می‌فرماید:

« سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوهَا رَبًّا فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا. (۲) دنیا آنها را در طریق کوری به راه انداخته و دیدگان‌شان را از دیدن چراغ‌های هدایت بریسته است. پس آنها در حیرت و سرگردانی دنیا فرو مانده‌اند و در نعمت‌های آن غرق شده‌اند و دنیا را معبود خود قرار داده‌اند پس دنیا آنها را به بازی گرفته همان گونه که آنها دنیا را به بازی گرفته‌اند و آنچه را که پشت سر آن است، فراموش کرده‌اند. »

و در جای دیگر مردم را از مستی نعمت برحذر می‌دارد:

« فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ وَ احْذَرُوا بَوَائِقَ النِّقْمَةِ. (۳) از مستی‌های نعمت

پی‌نوشتها:

۱- سوره نحل، آیه ۱۱۲.

۲- نامه ۳۱.

۳- خطبه ۱۵۱.

بپرهیزید و از عواقب بلا در حذر باشید. »

« ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ. (۱) این هنگامی است که شما بدون خوردن شراب مست می‌شوید این مستی از نعمت و بهره‌مندی است. »

همچنین متذکر می‌شود که ناسپاسی در مقابل نعمت‌های الهی، آن را تبدیل به نعمت می‌کند و ارتکاب معاصی به هنگامی که خداوند نعمت‌های خود را ارزانی می‌دارد خطرناک است و باید از آن بیمناک بود؛ زیرا در این صورت انتظار بلا می‌رود:

« إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النَّعْمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ. (۲) وقتی گوشه های نعمت‌های الهی به شما رسید، با ناسپاسی‌های خود، دنباله آن را از خود دور نکنید. »

« يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ. (۳) ای فرزند آدم! هنگامی که دیدی خداوند پشت سر هم به تو نعمت می‌دهد و تو او را نافرمانی می‌کنی پس برحذر باش. »

« وَ رَبِّ مُنْعِمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٌ بِالنُّعْمَى. (۴) چه بسا کسی که به او نعمت داده می‌شود اما همین نعمت مایه هلاک تدریجی اوست. »

امام در مورد ثروتمندانی که مال و نعمت فراوانی در اختیار دارند، هشدار می‌دهد که از ثروت و نعمت خود در مصالح مردم و در فقرزدایی از طبقات محروم استفاده کنند وگرنه مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت و آن نعمت از آنها پی‌نوشته‌ها:

۱- خطبه ۱۸۷.

۲- قصار ۱۳.

۳- قصار ۲۵.

۴- قصار ۲۷۳.

سلب خواهد شد، چون اختلاف طبقاتی فاحش قابل دوام نیست. به این جملات توجه کنید:

«إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصِمُهُمُ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوهَا فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ. (۱)» برای خداوند بندگانی است که نعمت‌هایی را مخصوص آنها کرده تا در منافع مردم صرف کنند. خداوند این نعمت‌ها را مادامی که بذل می‌کنند در دست آنها نگه می‌دارد، ولی چون منع کردند از آنها می‌گیرد و در اختیار دیگران می‌گذارد. «

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. (۲)» خداوند آذوقه فقرا را در اموال اغنیا قرار داده، پس هیچ فقیری گرسنه نشد مگر به سبب اینکه ثروتمند از حق او بهره‌مند شد. و خداوند آنان را به سبب این عمل مورد سؤال قرار خواهد داد. «

«إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَ مَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ. (۳)» برای خداوند در هر نعمتی حقی است، پس هر کس آن را ادا کند به نعمت او می‌افزاید و هر کس کوتاهی نماید نعمت او در خطر زوال واقع می‌شود. «

۵- ستم و ستمگری

سرنوشت محتوم هر ستمگری هلاک و نابودی است و هیچ ظالمی ره به

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۴۲۵.

۲- قصار ۳۲۸.

۳- قصار ۲۴۴.

مقصد نمی‌برد. این یکی از سنت‌های جاریه الهی در تاریخ است. هر حکومتی که پایه های آن بر ظلم و ستم و تجاوز به حقوق مردم باشد و برای بقای خود دست به شکنجه و کشتار بزند، بی‌تردید محکوم به نابودی است و در واقع گور خود را می‌کند.

معمولاً حکومت‌های جور و نظام‌های ستمگر به قدرت نظامی خود مغرور می‌شوند و می‌پندارند که سرکوب مردم و ایجاد محیط وحشت و خفقان، آنها را در ادامه حکومت و سلطه به مردم موفق خواهد کرد. غافل از اینکه خداوند اراده کرده است که ظالمان را مقهور کند و ستمگران را در آتشی که خود شعله‌ور ساخته‌اند، بسوزاند:

«وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (۱) و چه بسا آبادی‌ای را که ستمگر بود نابود کردیم و پس از آنها قومی دیگر به وجود آوردیم.»

نتیجه ظلم و ستم و بدرفتاری با مردم از دست دادن قدرت است؛ زیرا اگر هم مردم نتواند آشکارا خشم و نفرت خود را اظهار کنند، باز با کارشکنی‌های حساب شده و مداوم و عدم همکاری با کارگزاران حکومت، انزجار خود را ابراز می‌کنند و چون نارضایی‌ها فزونی یافت و به روی هم انباشته شد، به صورت توفانی سهمگین و سیلی بنیان‌کن، کاخ ستم را درهم فرو می‌ریزد و ظالم را سخت کیفر می‌دهد. این یکی از سنت‌ها و نوامیس الهی است و هیچ‌گونه تردیدی در آن وجود ندارد و خداوند در کمین ستمگران است:

«وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَىٰ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ» (۲) هیچ چیزی در پی‌نوشتها:

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۱.

۲- نامه ۵۳.

تغییر نعمت‌های خدا و تعجیل انتقام او سریعتر از اصرار بر ستم نیست؛ زیرا که خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و او در کمین ستمگران است.

«إِيَّاكَ وَ الدَّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنَقْمَةٍ وَ لَا أَعْظَمَ لَتَبِعَةٍ وَ لَا أُحَرِّى بَزْوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مَدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. (۱) زنهار، از ریختن خون بناحق بپرهیز، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن کیفر انتقام و بزرگ کردن مجازات و سرعت زوال نعمت و پایان بخشیدن به زمامداری، همچون ریختن خون ناحق نیست.»

«فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضَعِّفُهُ وَ يُوْهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ. (۲) حکومت خود را با ریختن خون حرام تقویت نکن؛ زیرا این عمل حکومت را ضعیف و سست می‌کند؛ بلکه آن را زایل و به دیگران منتقل می‌سازد.»

ستمگر باید بداند که خداوند قادر قهار ظالمان را کیفر می‌دهد و آنها را رها نمی‌سازد:

«وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. (۳) کسی که به بندگان خدا ستم کند، خداوند پیش از بندگانش خصم او خواهد بود و کسی که خدا دشمن او باشد دلیلش را باطل می‌کند و با او می‌جنگد تا بمیرد یا توبه کند.»

«وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَتْرَكَ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمُ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَرَحًا بِالْمَدَى وَ لَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذَلِكَ مَعَهُ. (۴) و اما

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۳.

۲- نامه ۵۳.

۳- نامه ۵۳.

۴- خطبه ۱۷۶.

ظلمی که بدون مجازات نمی‌ماند، ظلم بعضی از بندگان به بعضی دیگر است. قصاص در اینجا سخت است و فقط زخمی کردن با چاقو با زدن با تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که اینها در برابر آن کوچک می‌نماید. »

خداوند از ظالمان انتقام خواهد گرفت و آنها را سخت کیفر خواهد داد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) روزی را که ستمگران تاوان سنگین اعمال خود را می‌دهند و گرفتار کیفر الهی می‌شوند، به یاد می‌آورد و آن روز را سخت‌تر از روز مظلوم به هنگام قدرت ظالم می‌داند:

« يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ. (۱) روز انتقام

مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ظلم ظالم بر مظلوم است. »

« يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ. (۲) روز اجرای عدل

بر ظالم شدیدتر از روز ستم بر مظلوم است. »

مطلب مهم دیگری که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که همانگونه که ظلم و ستم کار ناشایستی است و موجب هلاک ظالمان می‌شود، ظلم‌پذیری و سکوت در برابر ظالمان نیز باعث هلاک جامعه می‌شود؛ زیرا این سکوت، ظالم را تشویق می‌کند که بر ظلم خود بیفزاید و می‌توان گفت کسانی که در مقابل ظالم سکوت می‌کنند و به اندازه توانایی خود عکس‌العمل نشان نمی‌دهند، مقداری از مسئولیت ظلم‌های بعدی آن ظالم را به عهده دارند. همه مردم موظفند که در برابر ظالم قد علم کنند و آنچنان درسی به ظالم بدهند که دیگر هوس تکرار ظلم را نکنند. در غیر این صورت هیچ‌کس امنیت نخواهد داشت و جامعه روی خوشی نخواهد دید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این زمینه سخنی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند که به طور

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۲۴۱.

۲- قصار ۲۴۱.

مکرر آن را فرموده است:

« فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُوْءُخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعَتِعٍ. (۱) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم که بارها می‌فرمود: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت و قاطعیت نگیرد، هرگز پاک نمی‌شود. »

به همین جهت، مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و سرکوبی ظالمان و ستمگران در رأس برنامه های امام قرار داشت و بدون هیچ‌گونه ملاحظه و محافظه‌کاری این برنامه را اجرا می‌کرد. در این مورد می‌فرماید:

« وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مَنَهْلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا. (۲) به خدا قسم، حق مظلوم را از ظالم می‌گیرم و افسار ظالم را می‌کشم تا وی را به آبشخور حق وارد کنم، هر چند که مایل به این کار نباشد. »

۶- پیدایش تفرقه ها

یکی از عوامل بسیار مهم در فروپاشی و سقوط جامعه ها، پیدایش گروه بندی‌ها و تفرقه ها و اختلاف‌های سیاسی در میان مردم است. این عامل مانند انگل، امکانات و توانایی‌های جامعه را از بین می‌برد و آن را از درون می‌پوساند. یک جامعه وقتی زنده و پایدار است که در میان افراد آن یگانگی و تفاهم وجود داشته باشد و با همسو کردن نیروهای فعال و امکانات موجود، از منافع

پی‌نوشتها:

۱- نامه ۵۳.

۲- خطبه ۱۳۶.

خود دفاع کند و پایه های قدرت و پیشرفت خود را تثبیت نماید. هنگامی که وحدت یک جامعه از بین رفت و نیروهایی که در ایجاد آن دست به دست هم داده بودند از یکدیگر جدا شدند و روی در روی هم قرار گرفتند و در درون جامعه گروه‌بندی‌ها به وجود آمد، طبیعی است که آن جامعه دیگر نمی‌تواند پایدار بماند و محکوم به شکست و نابودی است. به همین دلیل، استعمارگران و زورگویان همیشه برای شکستن قدرت یک جمعیت متشکل در میان آنان اختلاف ایجاد می‌کنند و پایه های حکومت و قدرت خود را بر آن اساس، محکم می‌سازند.

قرآن کریم جامعه اسلامی را از اختلاف و نزاع برحذر می‌دارد و متذکر می‌شود که اختلاف و ستیز با یکدیگر موجب از هم‌پاشی جامعه و به هرز رفتن نیروها می‌گردد:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱)» و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر در ستیز نباشید که از هم می‌پاشید و نیروی شما از بین می‌رود و صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است. »

در طول تاریخ، هرگاه جمعیتی وحدت و انسجام داشتند، توانستند بر مشکلات فائق آیند و بر دشمنان خود غلبه کنند. اما جامعه های نیرومندی بودند که با پیدایش اختلاف و چند دستگی، نیروی آنها از دست رفت و سرانجام محکوم به فنا شدند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر موضوع وحدت در جامعه تأکید بسیار دارد و آن را رمز پیروزی می‌داند. در مقابل، وجود اختلاف و تفرقه در میان مردم را

پی‌نوشتها:

عامل سقوط و از بین رفتن ملک و مملکت و درهم ریختن قدرت و شوکت، معرفی می‌کند. امام درباره بعضی از امت‌های پیشین چنین می‌فرماید:

«فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأُمَلَاءُ مُجْتَمِعَةً وَالْأَهْوَاءُ مَوْعِلَةً وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَالسِّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَتَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْنَدَةُ وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَقَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ. (۱) بنگرید که

آنها چگونه بودند هنگامی که جمعیت‌هایشان متحد و خواسته‌هایشان متفق و دل‌هایشان معتدل و دست‌هایشان پشتیبان هم و شمشیرهایشان در راه کمک به یکدیگر بود و دیده‌هایشان نافذ و اراده‌هایشان واحد بود. آیا آنها صاحبان اقطار زمین نشدند و آیا زمامداران جهانیان نگشتند؟ اما به پایان کار آنها نیز بنگرید هنگامی که پراکندگی در میان آنها به وجود آمد و الفت از بین رفت و سخن‌ها و دل‌ها اختلاف پیدا کرد و به گروه‌های متعددی تقسیم شدند و در پراکندگی با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند. در این هنگام بود که خداوند لباس کرامت را از تنشان بیرون کرد و انبوهی نعمت را از آنان گرفت و داستان آنها به صورت درس عبرتی برای عبرت‌گیرندگان باقی ماند. »

در جای دیگر می‌فرماید:

«وَالْزُمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةُ. (۲) همواره با جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است و از اختلاف و پراکندگی بپرهیزید. »

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۹۱.

۲- خطبه ۱۲۷.

از دیدگاه امام پیدایش اختلاف و تفرقه در میان مردم دو عامل دارد:

۱- وسوسه های شیطانی که از هواپرستی ها و قدرت طلبی ها ناشی می شود،

۲- دسته هایی از مردم که از آنها به عنوان اهل نفاق و منافق یاد می کند. اینان با زبان بازی و رنگ عوض کردن، فتنه انگیزی می کنند و باعث اختلاف می شوند:

« إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ. (۱) شیطان راه های خود را برای شما هموار می کند و می خواهد پیمان دین شما را گره به گره بگشاید و به جای اتحاد، میان شما تفرقه اندازد و به وسیله تفرقه فتنه انگیزی کند. »

« وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ يَتَلَوَّنَ أَلْوَانًا وَ يَفْتَنُّونَ أَفْتِنَانًا. (۲) شما را از اهل نفاق برحذر می دارم؛ زیرا آنها گمراه و گمراه کننده و لغزش کار و لغزش اندازند، به رنگ های مختلف درمی آیند و به فتنه گری می پردازند. »

اختلاف هایی که در زمان حضرت علی (علیه السلام) در جامعه اسلامی به وجود آمد، ناشی از افزون طلبی ها و جاه طلبی های یک گروه و فتنه انگیزی ها و زبان بازی های گروهی دیگر بود. این اختلاف ها همواره روح بزرگ امام را رنج می داد و او را از آینده امت اسلامی نگران می کرد. به همین دلیل در خطبه های خود گاه و بی گاه آن مردم را مورد عتاب قرار می داد و آنها را به سبب از دست دادن اتحاد، سرزنش می کرد:

پی نوشتها:

۱- خطبه ۱۲۱.

۲- خطبه ۱۹۴.

« وَ اللَّهُ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِم مِّنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ. (۱) به خدا قسم، قلب را می میراند و غصه را فراهم می آورد اینکه این قوم (یاران معاویه) در باطل خود متحد هستند و شما در حق خود پراکنده اید. »

« وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَاوُنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ. (۲) به خدا قسم، من گمان می کنم که این قوم (یاران معاویه) به زودی بر شما مسلط خواهند شد؛ زیرا آنها در باطل خود متحد هستند و شما در حق خود پراکنده اید و به امام خود در حق نافرمانی می کنند و آنها از امام خود در باطل اطاعت می کنند. »

راه بازگشت

در مورد سقوط و نابودی جامعه ها، میان اسلام و مکتب های دیگر یک فرق اساسی و بسیار مهم وجود دارد که باید مورد توجه عمیق قرار گیرد. همه نظریه های موجود در تبیین دگرگونی های تاریخی و سبب شناسی ظهور و سقوط تمدن ها، در این مطلب اتفاق نظر دارند که وقتی عوامل سقوط در جامعه ای ظاهر شد، آن جامعه محکوم به نابودی است و هیچ گونه راه بازگشتی برای آن وجود ندارد. حتی در بسیاری از این نظریه ها پیدایش عوامل سقوط هم حتمی است.

پی نوشتها:

۱- خطبه ۲۷.

۲- خطبه ۲۵.

بنابراین، هر جامعه‌ای به هر حال روزی سقوط خواهد کرد و هر تمدنی مانند یک انسان، ابتدا متولد می‌شود، سپس به مرحله رشد و جوانی می‌رسد، آنگاه به مرحله پیری قدم می‌گذارد و عاقبت می‌میرد.

البته در بینش اسلامی هم، هر تمدنی محکوم به نابودی است و نقطه پایانی دارد و برای هر امتی دوران مشخصی است که چون آن دوران به سر رسید، آن جامعه از بین می‌رود.

نکته مهمی که بینش اسلامی را از دیگر نظریه‌ها متمایز می‌سازد، این است که جامعه‌ای که وقت سقوط آن فرارسیده و به مرحله سقوط حتمی نزدیک شده است، می‌تواند با یک تغییر بنیادی در درون خود، دوباره احیا شود و در خود قابلیت ثبات و بقا ایجاد کند و با یک تجربه جدید، زندگی جدیدی را به دست آورد. در واقع این جامعه همان جامعه است اما با ایجاد تغییرات زیربنایی و اساسی، عوامل سقوط را از بین برده و فصل جدیدی را آغاز کرده است. بنابراین، برای جامعه‌ای که به مرزهای سقوط رسیده و به زودی متلاشی خواهد شد، راه بازگشت وجود دارد و می‌تواند با یک جهش و تغییر بنیادی خود را نجات بدهد. حال باید دید راه بازگشت کدام است و چگونه می‌توان مانع سقوط شد؟ در قرآن کریم و نهج البلاغه، توبه و استغفار به عنوان راه حل این مسئله معرفی شده است:

« ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) » آنگاه پروردگارت برای کسانی که از روی نادانی کار زشت کرده‌اند و سپس توبه نمودند و به اصلاح خود پرداختند، همانا پروردگارت پس از آن آمرزنده و مهربان است. »

پی‌نوشتها:

همچنان که شخص می‌تواند با توبه و استغفار در زندگی خود تغییر اساسی بدهد و راه کمال را پیش بگیرد، جامعه نیز - که به عقیده ما شخصیتی همانند فرد دارد - می‌تواند به وسیله استغفار چرخشی در مسیر خود ایجاد کند و با یک تحول اساسی عوامل سقوط را از کار بیندازد و دوباره خود را بازسازی کند. استغفار با شرایط خاص خود سبب می‌شود تا درهای برکت زمین و آسمان که بسته شده بود، بار دیگر باز شود و جامعه به سوی رفاه و آسایش و سعادت مطلوب رهسپار گردد. به این سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) دقت کنید:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يَقْلَعَ مَقْلَعٌ وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَ رَحْمَةً الْخَلْقِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يُمِدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا. (۱) خداوند بندگان خویش را هنگام ارتکاب اعمال ناروا به کمبود میوه ها و حبس برکت‌ها و بسته شدن درهای گنجینه های خیرات مبتلا می‌کند تا توبه‌کاران توبه کنند و اجتناب‌کنندگان اجتناب کنند و پندپذیران پند گیرند و آنها که از گناه می‌ترسند از آن باز ایستند و همانا خداوند استغفار را سبب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داده و فرموده است: « پروردگارتان را استغفار کنید که او آمرزنده است برکات خویش را از آسمان بر شما فرومی‌بارد و شما را با اموال و فرزندان یاری می‌کند و برای شما نه‌رهایی قرار می‌دهد. »

همچنین امام با استناد به آیه‌ای از قرآن (سوره انفال، آیه ۳۳) متذکر می‌شود که استغفار سپری است که از نزول عذاب الهی جلوگیری می‌کند و یکی

پی‌نوشتها:

۱- خطبه ۱۴۳.

از دو امانی است که خداوند به انسان داده است. یکی از این دو امان وجود شخص پیامبر در میان مردم و دیگری استغفار است. حال که امان اول از میان رفته است، باید امان دوم را غنیمت شمرد:

« كَان فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ رَفِعَ أَحَدَهُمَا قُدُونُكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رَفَعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَلَا اسْتَغْفَارَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. (۱) در روی زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شده است، دومی را دریابید و به آن چنگ بزنید. اما امانی که برداشته شده، وجود رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بود و اما امانی که باقی مانده، استغفار است. خداوند متعال می‌فرماید: « خدا آنها را عذاب نمی‌کند تا تو در میان آنها هستی و خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد در حالی که استغفار می‌کنند. »

اکنون باید دید حقیقت استغفار چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت. استغفار به معنی بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش از اوست و برای دستیابی به آن باید مراحل را پشت سر گذاشت و گام‌های مهمی برداشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مراحل را چنین ذکر می‌کند:

«الاسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ أُولَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تَوَدَّ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حَقُوقَهُمْ حَتَّى تُلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ قَرِيبَةٍ عَلَيْكَ ضِيْعَتَهَا فَتَوَدَّ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتَذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ

پی‌نوشتها:

لَسَادِسٌ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. (۱) استغفار مقام بلندمرتبانان است و آن کلمه‌ای است که شش
معنی و مرحله دارد:

اول: پشیمانی از گذشته،

دوم: تصمیم بر ترک همیشگی آن،

سوم: حقوق مردم را به آنها بازگردانی به گونه‌ای که وقتی خدا را ملاقات
می‌کنی هیچ‌گونه حقی بر تو نباشد،

چهارم: هر واجبی که از تو ضایع شده به جا بیاوری،

پنجم: گوشت‌هایی که در اثر حرام بر بدنت روئیده با اندوه بر گناه ذوب کنی
تا پوست بر استخوان بچسبد و گوشت تازه‌ای بروید،

ششم: بر بدن خود زحمت طاعت را بچشانی همان‌گونه که شیرینی معصیت
را چشاندای. در این موقع است که می‌گویی: استغفرالله. »

به طوری که ملاحظه شد در این سخن مراحل استغفار یک فرد بیان شده
است و می‌توان با استفاده از بیان امام این مراحل را برای استغفار یک جامعه نیز
تعمیم داد و موارد مشابهی به این شرح در نظر گرفت:

۱- پشیمانی و ندامت از اعمال گذشته؛

۲- تصمیم قاطع و جدی بر عدم بازگشت به کارهای ناروای پیشین؛

**۳- جبران حقوق ضایع شده افرادی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و ترمیم
خرابی‌ها؛**

پی‌نوشتها:

۱- قصار ۴۱۷.

۴- بازگشت به سوی خدا و ایجاد یک فضای معنوی و الهی؛

۵- ریاضت اقتصادی و تحمل سختی‌ها و شدايد؛

۶- پیروی از فرمانهای الهی و پیاده کردن آن در جامعه.

بدین‌سان، در بینش اسلامی با استغفار و بازگشت به سوی خدا و ایجاد تغییرات اساسی و بنیادی در جامعه، می‌توان بار دیگر نیروها را تجدید سازمان داد و کاخی را که در حال فروریختن است، تجدید بنا کرد و سعادت و شکوه از دست رفته را باز یافت.

اسلام با طرح این مسئله، دل‌های سرد و مأیوس را با نور امید روشن می‌سازد و جامعه‌های بشری را به تلاشی جدید و تجربه‌ای تازه و حرکتی نو فرامی‌خواند و این نوید را به همه انسانهای سرخورده و ناامید می‌دهد که: راه بازگشت همواره موجود است.

این نوشته در صبح روز جمعه بیستم جمادی‌الثانی ۱۴۱۲ همزمان با سالروز ولادت بانوی بزرگ اسلام، دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و همسر باوفای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به پایان آمد. به همین مناسبت این اثر را به پیشگاه آن بزرگوار تقدیم می‌کنم.

قم - یعقوب جعفری

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

ساعت : ۱۲/۱۲

روز : شنبه

۱۶ / خردادماه / ۱۴۰۵

کرمرضا خزلی

یار مهربان

<http://baghemino.com>

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

کتابخانه خدای